

حجرتنا

اربعین بہارِ دہلی

دکتر عبدالحسین فخاری





دکتر عبدالحسین فخاری



سرشناسه: فخاری، عبدالحسین، ۱۳۳۶-

Fakari, Abdolhosein

عنوان و نام پدیدآور: اربعین مهدوی/عبدالحسین فخاری.

مشخصات نشر: تهران: نشر حلال، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۱۳۲ ص

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۲۸۹-۳-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: حسین بن علی علیه السلام، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق - اربعین

موضوع: Hosayn ibn Ali, Imam III, 625 - 680 -- Arba'in

موضوع: حسین بن علی علیه السلام، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق - سوگواری‌ها

موضوع: Hosayn ibn 'Ali, Imam III, 625 - 680 -- Laments

موضوع: زیارتگاه‌های اسلامی - عراق - کربلا - خاطرات

Islamic shrines -- Iraq -- Karbala -- Diaries

خاطرات ایرانی - قرن ۱۴

Iranian diaries -- 20th century

مهدویت - انتظار

Mahdism -- *Waiting

رده‌بندی کنگره: DSV۹/۹

رده‌بندی دیویی: ۹۱۵/۶۷۵-۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۲۶۰۵۹

نام کتاب: اربعین مهدوی

نویسنده: عبدالحسین فخاری

ناشر: انتشارات حلال

صفحه آرایشی: شیرین گوگانی

نظارت چاپ: مهفام گرافیک

لیتوگرافی: نقش‌آور

چاپ و صحافی: نقش‌آور

چاپ اول: سال ۱۴۰۲

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۲۸۹-۳-۴

تلفن مراکز پخش: ۲۲۸۹۸۴۲۵ - ۶۶۴۲۴۱۱۳ - ۶۶۴۰۸۴۴۱

فهرست

مقدمه	۹
۱. یک آرزو	۱۱
۲. یک تابلو	۱۴
۳. یک بیمار	۱۷
۴. یک شریک	۲۰
۵. یک شب استثنایی	۲۳
۶. یک مرز	۲۵
۷. یک تشریف	۲۸
۸. یک مرزبان	۳۱
۹. یک مسجد	۳۴
۱۰. یک آرامستان	۳۷
۱۱. مقر حکومت	۴۰
۱۲. مبدأ حرکت	۴۳
۱۳. عمود راهنما	۴۶
۱۴. جلوه‌های ظهور	۴۹
۱۵. اربعین مهدوی	۵۲
۱۶. حضور مسیحی‌ها	۵۶
۱۷. نور هدایت	۵۹
۱۸. رستاخیز مهر	۶۲
۱۹. غائبِ حاضر!	۶۵
۲۰. عرضِ اعمال	۶۸

فهرست

۲۱. آستان کربلا ۷۱
۲۲. ماه تابان ۷۴
۲۳. زیارت اربعین ۷۷
۲۴. لبیک یا حسین علیه السلام ۸۰
۲۵. کاظمین، سلام ۸۳
۲۶. مرزبانان ۸۶
۲۷. سفراء اربعه ۸۹
۲۸. به سوی سامرا ۹۲
۲۹. خانه پدری ۹۵
۳۰. سرداب مقدس ۹۸
۳۱. زندگی با امام ۱۰۱
۳۲. حزن مکرر ۱۰۴
۳۳. وداعی دشوار ۱۰۷
۳۴. خورشید هشتم ۱۱۰
۳۵. هدایات رضوی ۱۱۳
۳۶. مرزبانی و خدمت ۱۱۶
۳۷. مشق محبت ۱۲۰
۳۸. منجی ستیزان ۱۲۳
۳۹. ارزیابی رادیو ۱۲۶
۴۰. آغاز، نه پایان ۱۲۹

مقدمه

داستان‌ها و گزارش‌ها، همواره خواندنی و پرجاذبه هستند، به خصوص که در موضوعی باشند که شما به آن علاقه‌مند باشید. نیت کردم به مناسبت اربعین ۱۴۴۳، سفر ده نفره خود و دوستانم به کربلا و حضور در حماسه بزرگ پیاده‌روی اربعین را، به شکل داستانی و گزارش بنویسم تا حال و هوای معنوی و مبارکی که در این سفر بود را برای خودم و دوستانم ثبت کرده باشم که هر بار با خواندن آن، شیرینی بیرون از وصف آن در وجودمان زنده شود.

اما این سفر ما، سفری متفاوت بود: با پیشنهاد رئیس گروه (آقا مسعود) قرار گذاشته بودیم از هر فرصتی در این سفر برای تبلیغ مهدوی استفاده کنیم و چیزهایی را که می‌دانستیم، بیان کنیم یا از دیگران بیاموزیم و دانش و ایمان مان را تقویت نماییم و این سفر را به یک مأموریت تبلیغی تبدیل کنیم. نمی‌دانید چه لذتی داشت این نیت و قصد، که آشکارا می‌دیدیم فرصت‌ها، معجزه‌وار برایمان پیش می‌آمد و ما را مبهوت می‌نمود و می‌فهمیدیم کس دیگری آن را در ظرف ما می‌گذارد و هدایت می‌کند. خیلی از این موقعیت‌ها را با اشک می‌نوشتیم، الان هم که بازخوانی می‌کنم، باز اشک، همراه همیشگی است؛ می‌دانم شما هم که بخوانید، در بعضی جاها، احساس خوبی خواهید داشت.

این‌که تبلیغ نام و یاد و راه مولامان، چگونه باید باشد و اصول و فنون تبلیغ چیست، در خور این گزارش نیست و باید

در نوشتار دیگری بدان پرداخت؛ اما اگر نیت ما خالص شد و از خود امام هم طلب مساعدت و یاری کردیم، و زمان و زمانه و مخاطب را هم شناختیم و فرصت‌ها را ماهرانه رصد کردیم، از تبلیغ، نتیجه خوبی خواهیم گرفت. دوستان من یک رادیو اینترنتی داشتند و به بهانه آن فرصت‌های زیادی را برای گفتگو با مخاطبان‌شان در رادیوبه وجود می‌آوردند تا اطلاعات ناب‌ی را در اختیار آنان قرار دهند. دیگران هم می‌توانند شبیه این زمینه‌ها و بسترها و محمل‌ها برای کار تبلیغ‌شان فراهم کنند تا راحت‌تر و روان‌تر کار تبلیغ را انجام دهند.

بیان گزارشی و داستانی می‌تواند برای مخاطب امروزی تأثیرگذارتر باشد از متون پیچیده فلسفی یا بحث‌های کلامی. حتی می‌توان همان پیچیدگی‌ها را با بیان ساده داستانی و گزارشی، آسان و قابل فهم نمود. این تجربه برای اهل قلم بسیار کارساز است و بعضی از کتاب‌ها هم پیش‌تر به همین سبک نوشته شده‌اند مثل «شب‌های پیشاور» و «مناظره دکتر و پیر» و «فیلسوف‌نماها» و... البته این سبک، لایه‌ها و اشکال و انواع بسیار زیبا دارد که می‌توان با شناخت آن‌ها، نوع مناسب محتوای خود را انتخاب نمود.

بیش از این مقدمه را طولانی نمی‌کنم و شما را مهمان می‌کنم به خواندن داستان و گزارش سفر «اربعین مهدوی» در حماسه عظیم ملیونی پیاده روی اربعین، و امیدوارم این خدمت کوچک، مورد قبول حضرت سیدالشهداء و فرزندش حضرت بقیه‌الله عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف، قرار گیرد و چشم‌مان به حماسه با شکوه‌تری که حماسه ظهور است، روشن گردد.

۱. یک آرزو

خیلی به شخصیت او علاقه مند شده بودم؛ شخصی بود خوش بیان، خندرو، با سواد، پر انرژی و دارای روابط عمومی فوق العاده! انگار برای هر موقعیتی قبلاً تجربه کسب کرده بود که به سرعت مخاطب را جذب می کرد؛ اما وقتی از او می پرسیدی می گفت نه! فی البداهه به ذهنم رسید! می دانست چطور مخاطب را جذب کند که به او خیره شود و حرفش را بشنود. قدرت تأثیرگذاریش فوق العاده بود؛ به همین خاطر جذب او شده بودم و دلم می خواست مثل او بشوم. من نه شجاعت او را داشتم و نه قدرت جذب او را، کمرو و نسبتاً گوشه گیر بودم و در جمع، همیشه کم می آوردم و موقعیت ها را نوعاً از دست می دادم، در انتقال مفهوم ناشیانه عمل می کردم و بعضاً طرف را دلگیر و زده نموده و فرصت را از دست می دادم؛ برعکس او سخنور نبودم و خیلی کمبودهای دیگر... دلم می خواست یک سفر یکماهه با او همراه می شدم و در موقعیت های مختلف از او می آموختم.

بالاخره با این که خجالت می کشیدم موضوع را با او در میان بگذارم، یک روز دل به دریا زدم و به او گفتم؛ لبخند همیشگی اش، مثل همیشه چهره اش را زیباتر کرد - و راستی که من این نوع نگاه را چقدر دوست داشتم - و گفتم: مبالغه می کنی؛ آن طورها هم که تو می گویی نیستم؛ فقط لطف خداست که در موقعیت هایی، کمک می کند و حرفم تأثیرگذار می شود. گفتم: چطور، این مهارت را پیدا کردی؟

گفت داستانش مفصل است، یک روز اگر موقعیتش جور شد برای تعریف می‌کنم. گفتم باشد، ولی آیا اجازه می‌دهی بیشتر با تو باشم و از تو بیاموزم؟ گفت: آره، اما می‌دانی که خیلی گرفتارم، بگذار فکری کنم بعد خبر می‌دهم. در پوست خود نمی‌گنجیدم. نمی‌دانم سعه صدر او بود یا اولین تجربه موفق من در راضی کردن یک فرد مثل او! با این که جواب بله را همان جا نگفت اما دانستم بالاخره راهی پیدا می‌کند.

چند روزی گذشت و از او خبری نبود و من منتظر تلفنش بودم. زیاد سفر می‌رفت و گفتم از سفر برگردد زنگ می‌زند. اما من هم درگیر امتحانات ترم بودم و موضوع فراموش شده بود. امتحانات که تمام شد به یاد او افتادم و گفتم تلفنی به او بزنم. شب بود که تلفنم زنگ خورد، پریدم و برداشتم، او بود! گفتم: کجایی استاد! گفت: استاد خودتی که چند سال دیگر در رشته خودت استاد می‌شوی و ده‌ها دانشجو خواهی داشت! من فقط یک مشاور مدیریت و بازرگان هستم و مرا همان «مسعود» صدا بزن. گفتم چشم استاد! آقا مسعود! کی برگشتی؟ گفت: همین امروز. فکر کردم چه پاسخی باید به تو بدهم که هم در توانم باشد و هم شما را راضی کرده باشم. موضوع را به خدا سپردم تا خودش راهی را پیش بیاورد. امروز یک اتفاق جالبی افتاد که فکر می‌کنم راه حل ماجراست. کنجکاوانه پرسیدم چی استاد؟ بیخشید چی آقا مسعود؟! لبخند ملیحش را پشت خط احساس می‌کردم؛ گفت صبر کنی می‌گویم.

گفتم: بفرمایید. گفت: بعضی دوستان، امروز خواستند
همراهشان به سفر اربعین بروم و کاری کنم. من هم با وجود
مشغله زیاد، دیدم نمی‌توانم هم به خودم که هوس زیارت
مدتی است وجودم را فراگرفته و هم به یاران و هم به مأموریتی
که پیشنهاد کرده بودند و هم به ارباب و مولا: نه بگویم؟ حالا
عازمم. اگر تو هم می‌آیی که چه بهتر. او حرف می‌زد و من
در پوست خود نمی‌گنجیدم. اصلاً موقعیت سفر نداشتم
ولی این سفر، چیز دیگری بود. فقط سفر نبود یک آرزو بود که
داشت برآورده می‌شد: همراهی با مسعود که شخصیت مورد
علاقه‌ام بود و در قالب همسفری و مصاحبت با او بسیاری
از نقص‌هایم را می‌توانستم برطرف کنم و زیارت اربعین که
آرزویش را داشتم. گفتم: آقا، هستم! کی عازمید؟ گفت:
هفته دیگر، فقط گذرنامه‌ات را بده که باید کارهای اداریش را
انجام دهیم. یک کوله‌پشتی و یک کتانی و یک لباس راحت
متاعت بیشتر نباشد، زمینی می‌رویم. آن شب و چند شب
بعد نفهمیدم چگونه طی شد، اما صبح چهارشنبه با او
او و دوستانش که هشت نفر بودند و با من و مسعود، ده نفر
می‌شدیم، در راه جنوب بودیم.

۲. یک تابلو

وقتی ماشین افتاد توی جاده، مسعود رو کرد به همه و گفت: یاران! داریم می‌رویم به سفر دور دنیا! بیشتر فرهنگ‌ها اونجا میان و ما می‌خواهیم با آن‌ها آشنا بشیم و حرف دلمون رو با اونها در میان بگذاریم. بیایید اگر موافقید اول راه، نیت‌ها مان را یکی کنیم؛ من نیت خودم را بلند میگم شما هم اگر دیدید نیت تون همینه، بگید. گفتیم: بگو. گفت: سلام بر آقامون امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف که جانم قربانش باد، نیت‌ام اینه که در این سفر اربعین هر فرصتی رو در گفتگو با افراد، به یک فرصت تبلیغی برای ذکر مولایم تبدیل کنم و اگر فرصتی هم پیش نیامد، فرصت‌سازی کنم و اونها رو به سفیران دعای برفرج مولا تبدیل نمایم تا در قله سفر که زیارت زیر قبه (گنبد) ابا عبدالله علیه السلام باشه، یکصدا همین آرزو را فریاد کنند و از خدا بخواهند. گفتم: شما همت بلند و قدرتش رو هم داری، اما من توان این هدف والا را ندارم، چه کنم؟ گفت: توانش رو بهت میدن، یا علی را بگو.

ماشین در جاده پیش می‌رفت و من در مورد نیت سفر با خودم کلنجار می‌رفتم. خدایا می‌خواهم ولی در خودم، توانش را نمی‌بینم. تو باید کمک کنی و قدرتش را بدهی، بعد دلم رو بردم پیش آقای که به زیارتش می‌رویم و آقای که برای او می‌خواهیم دعا کنیم و از هر دو عاجزانه خواستم کمک کنند و بالاخره با نیت کنار اومدم و به خودم گفتم: از من نیت، از اونها قدرت، یا علی! صدای مسعود مرا به خود آورد

که می‌گفت: دلاور، کجایی، بیا پایین، برا صبحونه! ماشین، جلو یک قهوه خونه توقف کرده بود و بچه‌ها می‌خواستند صبحانه رو اونجا بخورند. اومدم و آبی به صورتم زدم و با بچه‌ها دور یک میز نشستیم. قهوه خانه کوچک و نسبتاً تمیزی بود، صاحب آن که مرد حدود پنجاه ساله‌ای بود، آمد جلو و ضمن سلام گفت: چی میل دارید؟ مسعود گفت: هرچی به قیافه ما میاد خودت برامون بیاور! ما سلیقه شما رو تأیید می‌کنیم! او لبخندی زد و گفت: فهمیدم!

ده دقیقه‌ای طول نکشید که با یک سینی آمد، کره و مربا و املت و یک قوری بزرگ چای و لیوان و... و با لحن مهربانانه‌ای گفت: به زائران اربعین، همه چیز میاد، کمبودش رو ببخشید! مسعود گفت، ماشاءالله چهره شناس هم هستی دایی جون. ممنونیم از شما. فقط ما رو مهمون کن و یه کمی از اون تابلویی که کنار تابلو «علی، شاه مردان» رو دیوار هست، برامون صحبت کن. او چشمش را برد به طرف دیوار قهوه خانه و گفت: اون رو میگی؟ مسعود گفت: بله، و بلند خواند: «مژده‌ای دل که مسیحا نفسی می‌آید»؛ مرد گفت: داستان دارد، شما مشغول صبحانه بشید، من یک مشتری دیگر را بیاندازم بعد میام تعریف می‌کنم و رفت قسمت دیگر که دو تا راننده کامیون تازه وارد شده بودند.

با خودم فکر کردم مگر یک تابلو، چه داستانی می‌تواند داشته باشد؟ دقایقی بعد برگشت و گفت: چیزی کم و کسری ندارید؟ گفتیم نه، یک صندلی را آورد جلو و کنار ما نشست و گفت: نوه من دبیرستان می‌رود و نیمه شعبان‌ها با

دوستانش جشن می‌گیره و تابلوهایی را هدیه می‌دهد، این را هم به من هدیه داده و من دوستش دارم و هر روز که مغازه رو باز می‌کنم به آن مسیحا نفسی که می‌آید و منتظرش هستیم، سلام می‌کنم. صحبت‌های او اشک در چشمان ما نشانده، مسعود گفت: من مرید اخلاصت شدم دایی جون، قول می‌دم به حرم که رسیدم از طرف شما یه سلام به مولا بدم و برای فرج آن مسیحا نفس زیر قبه به نیابت شما دعا کنم. این بار در چشمان مرد، اشک نشست و گفت: یا علی!... وقتی ماشین دوباره در جاده افتاد با خودم گفتم: مسعود، اولین درس را به من داد، پل زدن از یک تابلو به تبلیغ مهدوی.

۳. یک بیمار

در بین راه ماشین چند بار ریپ زد و یکبار هم خاموش شد. امیر که رانندگی می کرد گفت به شهر که رسیدیم باید ماشین را به یک تعمیرکار نشان دهیم. در شهر سراغ یکی دو تعمیرگاه رفتیم که گفتند، کار ما نیست و لوازمش را نداریم. در سومین تعمیرگاه، مکانیک گفت اگر از کاربراتور باشد می توانم ظرف یکی دو ساعت درستش کنم ولی اگر از موتور باشد باید موتور را پایین بیاورم و دوسه روزی طول می کشد که البته باید لوازمش را هم ببینم در شهر پیدا می شود یا نه؟ مسعود گفت حالا شما به اولی پردازید شاید نیاز به دومی نباشد. پیاده شدیم چرخی در شهر بزنیم تا مکانیک کارش را انجام می دهد. وقت نماز بود، رفتیم مسجد نماز بخوانیم. بعد از نماز دیدم مسعود زیر لب ذکر می گوید، مزاحمش نشدم و متوجه مردی شدم که مشغول دعا بود و گریه می کرد. احساس کردم شاید حاجتی دارد و مستأصل شده؛ جلو رفتم، سلام کردم و گفتم برادر، مشکلی داری؟

نگاهی به من کرد و گفت، دخترم مریض است و نمی توانم برایش کاری بکنم. مسعود را صدا زدم و قضیه را گفتم. آمد و با او گرم گرفت و گفت: منزلتان کجاست چون یکی از رفقای ما پزشک است؛ برویم او دختر شما را ویزیت کند. گفت: نزدیک مسجد است، ما را به خانه اش برد و احمد که تا آن موقع نمی دانستم پزشک است دخترده ساله او را ویزیت کرد و گفت عارضه تنفسی دارد ولی حاد نیست و قابل درمان

است. از کیفش یک بسته تنفسی در آورد و بر بینی بیمار قرار داد و گفت به بعضی چیزها حساسیت دارد مواظب باشید، این داروها را هم تهیه کنید. مرد نسخه را گرفت که برود، مسعود نسخه را از او گرفت و داد به امیر که برود تهیه کند و بیاورد، مرد که شوکه شده بود، خواست تشکر کند؛ مسعود گفت: من از شما باید تشکر کنم.

مرد گفت: چرا شما باید از من تشکر کنید، وظیفه من است به خاطر این لطفی که شما و دوستتان به من کردید، از شما تشکر کنم. مسعود گفت: احمد که جزو تیم ماست نذر کرده در این سفر رایگان بیماران را درمان کند؛ امروز به من گفت: از امام خواسته‌ام امروزم بدون خدمت، شب نشود و ما فکر می‌کردیم در ماشین در حال حرکت، فرصت ویزیت بیماری پیش نمی‌آید تا این که ماشین، مشکل پیدا کرد و ما به مسجد آمدیم و شما را دیدیم و بقیه ماجرا. الان ما باید از شما تشکر کنیم که احمد را به درخواستش از امام زمان، رساندی. مرد اشک در چشمانش نشست و گفت: اتفاقاً من هم در مسجد متوسل به آقا شده بودم که بیمارم را نجات دهند که با شما روبه‌رو شدم؛ پس باید از امام تشکر کنم که حاجت مرا توسط شما برآورده کرد. مسعود گفت: همه باید از او تشکر کنیم، همیشه... امیر هم برگشت و کیسه داروها را به مرد داد؛ با اصرار زیاد یک نهار حاضری ما را مهمان کرد و گفت امروز همه ما مهمان امام زمانیم که این همه لطف فرمود و بعد ما از خانه او با حالی خوش خارج شدیم.

وقتی به تعمیرگاه رسیدیم، مکانیک هنوز داشت روی ماشین کار می‌کرد. پرسیدیم مشکل حل می‌شود؟ گفت نمی‌دانم، من کارم را انجام می‌دهم، بقیه‌اش با خداست. مسعود رو به ما کرد و گفت. از تسبیح‌هایتان کمک بگیرید و صد صلوات نذر سلامتی امام بفرستید. من امتحان کرده‌ام نتیجه شگفت دارد. مشغول شدیم. نیم ساعت بعد مکانیک به امیر گفت: بیری یک دور بزن ببین مشکل حل شده؟ امیر، پرید پشت ماشین، با استارت اول روشن شد و ماشین را بیرون برد و دور شد ببیند باز هم ریپ می‌زند یا نه؟ ما منتظر او بودیم که آمد و گفت درست شده و دیگر ریپ نمی‌زند. مکانیک تعجب کرد و گفت معمولا در این‌طور مواقع کار به پایین آوردن موتور می‌رسد، اما کار شما خدایی بود. مسعود گفت. صلوات‌های نذری کار خود را کرد و به مکانیک هم توضیح داد نذر برای امام زمان، معجزه‌ها می‌کند. مکانیک هم از او برای این موضوع که به او یاد داده بود، تشکر کرد.

۴. یک شریک

ماشین پیش می‌رفت و من داشتم به تحقق رؤیاهای خود فکر می‌کردم. رو کردم به آقا مسعود و گفتم: استاد، همسفران را معرفی نمی‌کنی؟ گفت: آره، باید زودتر این کار را می‌کردیم. من که مسعودم و مخلص همه یاران. بعد به من اشاره کرد و گفت: این آقا هم دوست صمیمی ما افشین است که فوق می‌خواند و استاد فلسفه خواهد شد؛ احمد آقا هم پزشک جوان ماست که پراز انرژی است و با اخلاقش در سفر بیشتر آشنا خواهید شد. امیر آقای راننده هم مهندس آرشیست است که افتخار داده و زحمت رانندگی را پذیرفته است. آقا حامد، کارشناس رسانه است و متخصص پادکست و رادیو اینترنتی. آقا جواد متخصص آی تی است و فضای مجازی تو مشتمل اوست؛ امیرخان معلم و کارشناس امور تربیتی است، آقا حسین، همکار من است و محقق و نویسنده؛ آقا محمد هنرمند و صدا پیشه، علی آقا هم مهندس تأسیسات رادیویی.

با خودم گفتم: این تیم علاوه بر سفر معنوی با این تخصص‌ها چه ره‌آوردی خواهند داشت که امیر آقا گفت: می‌خواهید جایی نگه دارم و استراحتی بکنید و یک چایی بنزید؟ احمد آقا گفت: چرا نه؟ من نبات زعفرانی آورده‌ام فلاکس چایی هم که آماده است. امیر، کنار یک مزرعه سرسبز از آسفالت جاده خارج شد و نگه داشت و همه بیرون آمدیم. زیرا اندازی هم از عقب ماشین آوردند و مشغول چایی

شدیم. منتظر خنک شدن چایی‌ها بودیم که آقای از مزرعه با یک سبد انگور جلو آمد و سلام کرد و گفت: بفرمایید زائران اربعین! تعجب کردیم او از کجا می‌داند ما زائر اربعین هستیم؟ وقتی تعجب ما را دید گفت در این فصل، بیشتر ماشین‌های این جاده مسافر اربعین هستند. این هدیه ناقابل را از من بپذیرید و سبد انگور را تعارف کرد. مسعود از او تشکر کرد و گفت: امسال محصول کشاورزی شما چطور است؟

مرد که چهره‌ای آفتاب سوخته و خنده رو داشت گفت: به لطف صاحب‌الزمان عجل الله فرجه خوب بوده، من امام علیه السلام را در درآمد شریک کرده‌ام و هرچه حاصل زراعتم باشد، نیمی را در مصارفی که مربوط به حضرت باشد، مثل کمک به فقرا، فامیل یا سادات و تبلیغات مهدوی و امور خیر به نیابت از حضرت خرج می‌کنم، لذا کشاورزی‌ام همیشه با برکت بوده است؛ زیرا با حضرت شریک هستم و او دعا می‌فرماید. یقین عالی و ایثار و اخلاص این کشاورز، اشک به چشمان همه نشانده و از آشنایی با چنین فرد مخلص سرشار از معنویت شدیم. بعد ادامه داد: یک تاکستان انگور هم دارم که هر سال محصول آن را در ده‌ها جعبه به موکب‌های اربعین می‌فرستم. قرار است نسرم که چند روز دیگر از سفر می‌آید با وانت‌اش انگورها را بار بزند و توسط خیرین عراقی لب مرز، به موکب‌ها برساند.

مسعود گفت: خودت هم زیارت اربعین می‌آیی؟ گفت هر سال می‌روم و در موکب‌ها خدمت می‌کنم اما امسال توفیق ندارم؛ همسرم بیمار است و باید مراقب او باشم.

مسعود گفت: ما همگی قول می‌دهیم اگر موفق به زیارت شدیم به نیابت شما هم زیارت کنیم. او تشکر کرد و با همه ما دیده‌بوسی نمود و دعای «فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین» را برای ما خواند که سفرمان در حفظ الاهی قرار گیرد و ایستاد تا سوار ماشین شدیم و حرکت کردیم و برایمان دست تکان داد. آن چایی و آن انگور، دلچسب‌ترین چایی و انگوری بود که به عمرم خورده بودم! همیشه آن چهره با اخلاص در خاطرم خواهد ماند: کسی که امام را در کسب و کارش شریک کرده و نیمی از درآمدش را در راه مولایش خرج می‌کند. این کار او باعث می‌شود هر شب با شریکش رابطه معنوی داشته باشد و به او گزارش کار بدهد و در راه او خرج کند و در سختی‌ها و مشکلات شغلی به او متوسل شود و یک ارتباط عمیق عاطفی با حضرت داشته باشد.

۵. یک شب استثنایی

شب بود که به نزدیک مرز رسیدیم. جمعیت موج می‌زد و چند موکب یا کمپ در خدمت زائرانی بود که از شهرهای مختلف آمده بودند و باید تا فردا که کارهای کنترل‌های مرزی راه می‌افتد، آنجا اتراق کنند. ما هم خودمان را به یکی از آن کمپ‌ها رساندیم و گوشه‌ای جا گرفتیم. شب عجیبی بود. هر چند نفری که با هم آمده بودند به زبان محلی خود که ترکی و کردی و لری و عربی و گیلکی و بلوچی و با لهجه‌های شیرازی و مشهدی و اصفهانی و... صحبت می‌کردند. حضور در این چنین ترکیب جمعیتی برایمان تازگی داشت، مردمی از همه فرهنگ‌های ایرانی با نیتی واحد، هدفی واحد، و همه مهربان با هم و در کنار هم. مسعود گفت: این جمع و جمع‌هایی که از این به بعد در عراق خواهیم دید، نمونه‌ای است از اجتماعات کم نظیر معنوی که در دنیا وجود دارد و اشاره کرد به پارچه نوشته‌ای که بر دیوار کمپ نصب شده بود: «حُبِّ الْحُسَيْنِ يَجْمَعُنَا» و گفت: یعنی محبت امام حسین علیه السلام همه ما را دور هم جمع کرده است.

نزدیک ما چند پیرمرد سالخورده نشسته بودند و با هم گفتگو می‌کردند. با جواد نزد آن‌ها رفتیم. جواد بعد از سلام از یکی از آن‌ها پرسید و با گوشی اش ضبط می‌کرد: پدر، از کجا آمده‌اید؟ گفت از روستای بوشاد بیرجند هستیم که گفتیم این اربعین را به زیارت بیاییم که شاید آخرین سفر عمرمان باشد و با هم قرار گذاشته‌ایم که اگر هر کدام مان در این سفر از دنیا رفتیم، بقیه

او را در همان مسیر پیاده روی که زیر پای زائران حسینی است دفن کنند و بقیه به نیابت اوزیارت اربعین را انجام دهند. گفتم: آرزویتان چیست؟ گفت من هفتاد سال است دعای عهد را هر صبح می خوانم. آرزویم را هر صبح تکرار کرده ام که اگر عمرم به ظهور مولایم نرسید، خداوند مرا برای یاری مولایم، هنگام ظهور زنده گرداند در حالی که شمشیرم آخته و نیزه ام افراشته باشد. از قدرت خدا که خارج نیست، عمری را با این آرزو زندگی کرده ام. صحبت های این پیرمرد، تأثیر عجیبی در من و جواد گذاشت.

مسعود و دوستان دیگر به سراغ جمع رفته و هر کدام مشغول خدمتی بودند. احمد را دیدم که داشت چند نفر را معاینه می کرد؛ امیر و علی داشتند گوشی چند نفر را که نمی توانستند به اینترنت وصل شوند را درست می کردند؛ حامد و محمد هم مشغول ضبط چند مصاحبه با تیپ های مختلف از هدف شان در این سفر اربعین بودند، معلوم شد آن ها یک رادیو اینترنتی و پادکست به نام «اربعین مهدوی» را راه اندازی کرده اند و هر شب یکی دو ساعت برنامه روی یک لینک در فضای نت برای مخاطبان می گذارند؛ متن ها را حسین که اهل قلم بود می نویسد که با صدای محمد هم خوانده می شود و حالا مشغول تهیه مطالب برای برنامه خود بودند؛ به طرف مسعود رفتم که داشت برای چند جوان دانشجو در مورد اهمیت توجه به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در این سفر معنوی صحبت می کرد. آن شب، شب خاصی بود، بعضی مشغول قرائت قرآن، بعضی مشغول دعا، بعضی نماز و بعضی هم ذکر و مناجات بودند. دلم می خواست بعد از یک روز سفر بخوابم اما نمی خواستم از دیدن این صحنه های زیبا خودم را محروم کنم.

۶. یک مرز

صبح زود، همه آن جمعیت برای تشریفات خروج از مرز در سالن گمرک آمده بودند. اگر کار گذرنامه هرنفر یک دقیقه طول می کشید که فقط مهر خروج بخورد، ساعت ها طول می کشید تا نوبت به همه افراد برسد در صورتی که بعضی ها گذرنامه شان اشکالاتی مثل اتمام مدت یا مشکلات دیگر هم داشت و بعضی هم اصلاً فاقد گذرنامه و حتی کارت ملی بودند و با اصرار از مأمورین می خواستند که اجازه دهند از کشور خارج شوند! که امکانش نبود لذا ناراحت و گریان بودند. همه ما شاهد این ماجراها بودیم و سعی می کردیم بعضی ها را که طاقت شان سرآمده بود، تسلا بدهیم و آرام کنیم. مسعود گفت: آرزو نمی کنید روزی بیاید که همه این خطوط مرزی برداشته شود و دنیا یک کشور شود و همه بتوانند هر جا که می خواهند به راحتی تردد کنند و دنیا از این دویست قطعه بودن و خطوط قراردادی که نوعاً با جنگ و خونریزی و حمله به دیگران، شکل گرفته، رها شود؟

حرف او همه ما را به فکر فرو برد، آری، خوانده بودیم در حکومت حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین خواهد شد اما متذکر آن نبودیم و حالا با دیدن این شرایط و تذکر مسعود، متذکر مشکلات وضع موجود جهان شدیم که فقط با ظهور مولا این مشکلات مرتفع می شود. حامد گفت: باید چند پادکست برای این موضوع بسازیم اگر حسین متنش را با کمک مسعود بنویسد. محمد گفت: خیلی هم دور از ذهن

نیست، زیرا یک نمونه کوچک هم دارد و آن ۲۷ کشور اروپایی است که تشکیل اتحادیه اروپا را دادند و دارای پول واحد و نظام‌های اقتصادی نسبتاً واحد و پارلمان اتحادیه متشکل از نمایندگان کشورهای عضو، شدند و شما با گرفتن ویزا از یکی از آن‌ها می‌توانید به همه ۲۷ کشور سفر کنید و مثلاً با قطار از همه مرزها عبور نمایید. مسعود گفت: این اتحاد اگرچه جالب است اما هنوز مشکلات زیادی دارند که نتوانسته‌اند حل کنند و با آن چیزی که ما انتظار داریم، زمین تا آسمان متفاوت است. امیر گفت: اکنون با عنایت بیشتری می‌گویم: اللهم عجل لولیک الفرج.

یاران ما چون ویزای گروهی گرفته بودند، وقتی نوبت به ما رسید، تشریفات مهر خروج نسبتاً آسان انجام شد و از مرز خارج شدیم. مدتی پیاده رفتیم تا به سالن گمرک عراق رسیدیم، آنجا هم با معطلی مهر ورود را زدند و ساعت سه بود که وارد خاک کشور همسایه شدیم که مقدس‌ترین مکان‌ها را در خود جای داده است. مسیر را تا ترمینال ماشین‌ها و گاراژ ناوگان حمل و نقل (به قول خودشان کراژ) طی کردیم تا یکی از آن‌ها ما را به نجف برساند. فاصله از مهران تا نجف، حدود سیصد کیلومتر است و باید از شهرهای بدره، کوت، نعمانیه، شوملی، دیوانیه، شامیه عبور می‌کردیم. هوای عراق بسیار گرم بود و امیریک ون پیدا کرد که نسبتاً تمیز بود و کولر هم داشت. راننده عراقی وقتی حرکت کرد به فارسی با لهجه عربی گفت: خوش آمدید، سفرتان سلامت. تشکر کردیم؛ شیعه معتقدی بود هر چند وقت یک بار در نشیب و فرازهای

جاده، بلند می‌گفت: یا صاحب‌الزمان! مسعود مقداری گز که از لب مرز تهیه کرده بود به او تعارف کرد و چون عربی می‌دانست با او انس گرفت.

در میان راه، اهالی روستاها کنار جاده برای ماشین‌ها دست تکان می‌دادند و تقاضا می‌کردند که پایین بیایند و در موکب‌های آنان استراحت کنند و چیزی بخورند. این شور وصف ناشدنی مردم عراق با وجود فقری که بر آن‌ها حاکم است، فوق‌العاده بود. بعضی‌ها از قوت سالیانه خود مقداری را برای اربعین ذخیره می‌کردند تا از زائران پذیرایی کنند و خانه خود را برای پذیرایی و اقامت زائران اختصاص داده و با جان و دل بهترین خدمت‌ها را به آن‌ها می‌کردند. مسعود با راننده صحبت کرد و کنار یکی از موکب‌ها، ماشین توقف کرد و پیاده شدیم. مسعود از جوانی که آنجا بود پرسید ابوعمار کجاست؟ ظاهراً او را می‌شناخت. جوان گفت: پدرم هست و بیمار است و نتوانسته بیاید موکب. مسعود گفت ما را به خانه ببر از او عیادت کنیم. به خانه ابوعمار رفتیم. پیرمرد وقتی ما را دید با حال بیمار از جا کنده شد و به استقبال آمد و ما را به اتاق برد و گفت: امروز به صاحب‌الزمان گلایه کردم که چرا امسال از خدمت به زائران حسینی محروم شده‌ام.

۷. یک تشریف

شب رسیدیم به نجف، شهر امیرالمؤمنین علیه السلام با زحمت، مهمانسرای را پیدا کردیم تا دو سه شبی آنجا باشیم. بعضی‌ها خواستند بلافاصله بروند به حرم. مسعود گفت بهتر است استراحت مختصری بکنیم و چیزی بخوریم، حمامی هم برویم، آخر شب مشرف شویم. سخن او مقبول افتاد و همین کار را کردیم. نزدیک ساعت دوازده همه آماده بودیم. دلشوره عجیبی به جانم افتاده بود؛ یعنی من الان در نجف هستم؟ شهر مولا؟ شهر امام؟ شهر پدر امت؟ شهر حیدر کزار؟ شهر باب علم پیامبر؟ شهر فاتح خیبر؟ شهر همسر زهرا علیها السلام؟ شهر ابوالحسنین...؟ آیا روی آن را دارم با امام روبه‌رو شوم؟ اگر بپرسند چگونه شیعه‌ای برای ما بوده‌ای چه بگویم؟ بگویند برای ما چه کرده‌ای، چه جوابی خواهم داشت...؟ کوچه‌ها ادامه داشت و من در افکارم غوطه‌ور بودم؛ آخرین کوچه داشت تمام می‌شد که گنبد زرین امام هویدا شد؛ عظمتش دل را تکان می‌داد؛ اما حس یک مهربانی پدران، تو را به داخل دعوت می‌کرد، مهربانی که تا آخرین حضور در این شهر، همراه تو بود.

درب آستان را بوسیدیم و وارد صحن شدیم. آن مهر پدران تو را به ایوان دعوت می‌کرد، ایوان مشهور نجف؛ گویی می‌گفت بیا و وارد روضه منوره شو، وارد شدیم و خود را به ضریح مطهر رساندیم. یکباره همه آن دلشوره‌ها فرو نشست و جایش را گریه گرفت. اشک‌ها زودتر زیارت نامه خواندند

تا زبان‌ها. غربت امام در این شهر موج می‌زند، امیرمؤمنان باشی و خلیفه به حق پیامبر و بیست و پنج سال سکوت و خون دل و خار در چشم و استخوان در گلو و پنج سال هم حکومت عادلانه و آن همه زجر و سختی در برخورد با ناکثین و قاسطین و مارقین و در آخر شهادت در محراب... از زیارت و نماز که فارغ شدیم آمدیم در یکی از صحن‌ها؛ دیدیم مسعود دارد برای چند نفر ایرانی که نوعاً جوان بودند از امام می‌گوید و آن‌ها جذب سخنان او شده بودند.

من هم به جمع آن‌ها اضافه شدم و نشستم. مسعود می‌گفت: بیش از هزار و چهارصد سال از شهادت امام می‌گذرد آیا کسی توانسته است همانندی مثل نهج‌البلاغه امام بیاورد؟ نه نتوانسته‌اند، ادیبان بزرگ عرب آن را برادر قرآن خوانده‌اند؛ صفتی که به هیچ کتاب دیگری نداده‌اند و فقط زیبنده نهج‌البلاغه است. امروز امام، زنده است زیرا هر لحظه می‌توانی نهج‌البلاغه را بگشایی و خطبه‌ای یا نامه‌ای یا حکمت کوتاهی از آن را بخوانی یعنی پای سخن امام بنشینی تا برایت حرف بزند و لذت ببری. حیف نیست این گوهر را داشته باشی و از آن بهره نبری؟ با خود قرار بگذارید اگر نه هر روز، حداقل هر هفته پای سخنرانی امام بنشینی و از هدایتش برای زندگی توشه برداری. خوب است بدانید که نهج‌البلاغه دارای ۲۴۱ خطبه و ۷۹ نامه و ۴۸۰ حکمت است. یکی از جوان‌ها پرسید آیا امام، در مورد آخرالزمان و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم در نهج‌البلاغه سخنی فرموده‌اند. مسعود گفت: آری تا شما سه صلوات بفرستید من سخن آن حضرت را برایتان می‌گویم.

تا ما صلوات‌ها را بفرستیم، مسعود گوش‌اش را در آورد تا فایل نهج‌البلاغه را که روی گوشی داشت، باز کند و گفت: در چندین جا آن حضرت به فرزندشان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره کرده‌اند از جمله در حکمت ۲۰۹ می‌فرماید: «دنیا پس از سرکشی‌هایی که دارد؛ سرانجام (در زمان ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) به ما روی می‌کند، چونان شتر ماده بدخو که به بچه خود مهربان گردد. سپس این آیه را تلاوت کردند: همانا ما اراده کردیم که بر مستضعفین زمین منت گذارده آنان را امامان و وارثان (حکومت‌ها) گردانیم» (سوره قصص آیه ۵). همچنین در خطبه ۱۰۰ می‌فرماید: «زمین جگر گوشه (و میوه‌ها و گنج‌های) خود را برای او بیرون می‌ریزد، و کلیدهای (معادن) خود را به او می‌سپارد». و عبارات دیگر که پیشگویی دوران زیبای ظهور آن حضرت را می‌نماید. آیا می‌خواهید باز هم سخنان امام را در مورد فرزندشان برایتان بخوانم؟ ... جوان‌ها مشتاقانه گفتند: آری و مسعود ادامه داد تا اذان صبح گفته شد؛ نماز دلچسبی در حرم مولا خواندیم و بعد از آن راهی محل اقامت شدیم.

۸. یک مرزبان

خستگی دیروز و بیداری تا سحر، تا ساعت ده همه را در خواب فرو برد. با صدای جواد همه بیدار شده و بعد از خوردن صبحانه در رستوران کوچک همان مهمانسرا، مسعود گفت حالا که در نجف هستید حیف است به دیدن یک مرزبان بزرگ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نروید. باید برویم و مرزبانی مهدوی را از آن بزرگ مرزبان فرهنگ علوی، بیاموزید. بدون آنکه بدانم مسعود از چه کسی سخن می‌گوید، مشتاق دیدن او شدم و گفتم: حتما ما را به دیدن او ببر. بقیه هم تأیید کردند و ساعتی بعد در شارع الرسول، جلوی یک کتابخانه بودیم. مسعود گفت آن مرزبان که گفتم اینجا است. با شوق وارد کتابخانه شدیم. قفسه‌های فلزی تا سقف پر از کتاب بود. مسعود گفت: این کتابخانه ۴۲ هزار عنوان کتاب دارد که ۴۰۰۰ عنوان آن خطی، ۴۰۰ عنوان آن نسخه عکسی و ۷۵۰ عنوان آن نسخه فیلمی است که جمع‌آوری آن‌ها حاصل تلاش این مرزبان است که با همت بلند و افسانه‌ای او در پژوهش و تتبع و جمع‌آوری اسناد و مدارک و کتاب‌های مرتبط با واقعه مهم غدیر از کشورهای متعدد جمع‌آوری و در این کتابخانه قرار گرفته است.

گفتم: نام این عالم و مرزبان بزرگ چیست؟ گفت: نامش علامه عبدالحسین امینی است که در تبریز به دنیا آمد و در تمام عمر هفتاد ساله خود، در یافتن کتاب‌ها و اسناد قوی در اثبات ماجرای غدیر در منابع اهل سنت کوشش بلیغ

کرد و به بسیاری از کشورهای شرق و غرب در آسیا و آفریقا و اروپا سفر کرد، بسیاری از کتاب‌ها را خرید، بسیاری را ماه‌ها نشست و در همان کتابخانه استنساخ کرد و با بسیاری از بزرگان و علمای اهل سنت به گفت‌وگو نشست تا توانست علاوه بر ده‌ها کتابی که در زمینه‌های مختلف نوشته است، کتاب گرانسنگ «الغدیر» را در یازده جلد عربی که ترجمه فارسی آن بیش از بیست جلد شده به رشته تحریر در آورد و نام خود را بر تارک دانشمندان و مبلغان غدیر ثبت کند. او با روزی ۱۷ ساعت کار شبانه روزی در سال‌های متعدد و مطالعه کامل ده هزار جلد کتاب و رجوع به یکصد هزار جلد کتاب دیگر و سفر به ایران، هند، سوریه، ترکیه و مصر برای مراجعه به منابع موجود در کتابخانه‌های این کشورها پس از بررسی تمام کتب موجود در نجف و تمامی کتابخانه‌های عراق توانست این اثر بزرگ را پدید آورد که تماماً مستند به کتب معتبر اهل سنت است و نمی‌شود یک سنی آزاد اندیش آن را مطالعه کند و شیعه نشود به حدی که عربستان ورود آن را ممنوع کرده است.

بعد از دیدن کتابخانه و کتاب‌های ارزشمند آن، مسعود ما را به اتاقی برد که عکسی بر دیوار از علامه امینی بود و سنگ مزاری در پایین آن بود که نام علامه شیخ عبدالحسین امینی بر آن نقش بسته بود. مسعود گفت: علامه امینی روز جمعه ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۹۰ هجری در تهران به دیدار حق شتافت و پس از تشییع‌های با شکوه در تهران و سپس شهرهای بغداد، کاظمین، کربلا و نجف، پیکر مطهرش در جوار همین

کتابخانه که آن را کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام نامید به خاک سپرده شد. مزار این مرزبان بزرگ، سال‌هاست که مقصد زائران و دلسوختگان و عاشقان امیرالمؤمنین علیه السلام است. علامه وقتی دریافت که شهر نجف اشرف کتابخانه‌ای درخور و آبرومند و تخصصی ندارد، این کتابخانه را تأسیس کرد تا برای طلاب، دانشجویان و محققان مرجعی ارزشمند و در دسترس باشد.

علامه، با پژوهشی عمیق در مقابل کسانی که واقعه غدیر را منکر بودند، نشان داد این واقعه در منابع دست اول و دوم خود اهل سنت، قطعی است و پیامبر صلی الله علیه و آله به طور رسمی از سوی خداوند، مأموریت تعیین امیرمؤمنان علیه السلام را به عنوان جانشین خود و سپس تعیین امامان یازده‌گانه به عنوان جانشینان بعدی، انجام داد و از جمع بزرگ حاجیانی که در بازگشت از حجة الوداع بودند در کنار برکه غدیر پیمان گرفت و آن‌ها با امام بیعت کردند و به او تبریک گفتند. بیایید امروز در کنار مزار علامه امینی از روح بزرگ این مرزبان بزرگ بخواهیم برای ما دعا کند تا برای مولامان صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، مرزبان باشیم و از ولایت آن بزرگ در برابر معاندان و فرقه‌های ضاله، دفاع کنیم. بیایید از خدای بزرگ مسئلت کنیم به حق چنین مرزبانان غیور، ما را نیز توفیق مرزبانی دهد.

۹. یک مسجد

ظهر به حرم مشرف شدیم. نماز جماعت و زیارت امام وگشتی در صحن‌ها. در ورودی‌ها و اتاق‌های اطراف صحن، نام بسیاری از علمای بزرگ را می‌بینی که مزارشان آنجا است. مزار مقدس اردبیلی که داستان تشریفش به محضر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشهور است در جوار خود آستان مقدس قرار دارد؛ شنیدم که مزار امیرکبیر شخصیت ملی و خدوم هم در همین صحن‌هاست و بسیاری از بزرگان که وصیت کردند و همین‌جا در جوار مولای متقیان آرمیده‌اند. برای همه آن‌ها فاتحه نثار کردیم. در زیارت حضرت امیر علیه السلام دقت کردیم که اینجا مزار حضرت آدم و حضرت نوح هم هست و هر بار در زیارت امام، بر آن‌ها نیز سلام و درود می‌فرستیم. مسعود گفت: از باب علم نبی بخواهیم معرفت مان را نسبت به امام زمان افزون کند تا در سایه آن معرفت، به وظایف مان نسبت به آن حضرت آشنا تر شویم.

بعد از نهار و کمی استراحت قرار شد به دیدار معروف‌ترین مسجد مهدوی یعنی مسجد سهله برویم که گفته می‌شود محل سکونت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از ظهور خواهد بود و بسیاری افراد در آنجا به دیدار امام، نائل شده‌اند. بسیار آرزو داشتم آنجا را زیارت کنم. عصر به آنجا رسیدیم. مسجد سهله به فاصله حدود دو کیلومتر در سمت شمال غربی مسجد جامع کوفه قرار دارد که یکی از کهن‌ترین مساجد منتسب به حجت بن الحسن علیه السلام است. مسعود گفت: طبق

روایاتی از امام صادق علیه السلام که در کتاب کامل الزیارات ابن قولویه و تهذیب شیخ طوسی آمده «این مسجد خانه حضرت ابراهیم و حضرت ادریس بوده و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرموده؛ مگر آنکه در مسجد سهله، نماز گزارده است»؛ و از همان امام نقل شده است: «هیچ انسان محزونی نیست که در این مسجد، دو رکعت نماز بین نماز مغرب و عشا بخواند و خدا را دعا کند؛ مگر آنکه خداوند اندوه او را برطرف می‌نماید»؛ و فرمود: «اگر من نزدیک آن مسجد اقامت داشتم، همه نمازها را آنجا می‌گزاردم».

مسعود ادامه داد: در روایت دیگری، همان حضرت فرمود: «مسجد سهله، منزل صاحب ماست؛ پس از این‌که با اهل خود قیام کند». و به ابوبصیر هم فرمود: «گویا فرود آمدن قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را با خانواده‌اش در مسجد سهله می‌بینم». امیر مؤمنان هم فرمود: «گویی او را با چشم خود می‌بینم که از وادی السلام عبور کرده، بر فراز اسبی که سپیدی پاها و پیشانی‌اش همی درخشد، به سوی مسجد سهله در حرکت است و زیر لب زمزمه دارد و خدا را این‌گونه می‌خواند: لا اله الا الله حقا حقا...». افراد زیادی در این مسجد موفق به تشریف به محضر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و ملاقات با آن حضرت شده‌اند، از جمله آن‌ها علامه سیدمهدی بحرالعلوم است که داستانش در کتاب‌ها آمده و هما و ساختمان و گنبدی به نام مقام امام زمان در همان مکان تشریف بنا نهاد که منتظران، آنجا نجواها با امام خود دارند.

همچنین داخل شبستان، رواق‌ها و صحن اصلی مسجد سهله، مقام‌های متعددی منسوب به پیامبران و امامان به نام مقام ابراهیم، مقام ادريس، مقام خضر، مقام هود و صالح، مقام امام سجاد، مقام امام صادق عليه السلام وجود دارد که هر یک، آداب و ادعیه مخصوصی دارد که در کتب ادعیه، از جمله مفاتیح الجنان، نقل شده است. از مهم‌ترین توفیقات ما در این سفر زیارت این مکان قدسی و ملکوتی بود که مولای ما حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به آنجا علاقه ویژه داشته و بسیار کسان موفق به دیدار آن حضرت در این مسجد شده‌اند و طبق بعضی روایات مقر حکومت حضرت، شهر کوفه و محل اقامت‌شان مسجد سهله است. مسعود پس از نمازهایی که در آن مقام‌ها گزارديم، مکان آخر را مقام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار داد و گفت: شایسته است در این مکان که قدمگاه مولایمان بوده، پیمان خود را با آن حضرت تازه کنیم؛ بروید و در خلوت خود با امام نجوا کنید و پیمان تازه نمایید.

۱۰. یک آرامستان

برنامه صبح آخرین روز بعدی اقامت ما در نجف بازدید از وادی السلام و عصر، مسجد کوفه بود. وقتی به «وادی السلام» رسیدیم، مسعود توضیح داد: نام «وادی السلام» با نام نجف گره خورده است. بزرگ‌ترین آرامستان جهان با بیش از بیست کیلومتر مربع و ده‌ها ملیون قبر و قدمت چهارده قرن از مشهورترین قبرستان‌های جهان اسلام بلکه جهان است که در شمال شرقی نجف و نزدیک حرم امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دارد و از مکان‌های دیدنی این شهر است. وادی السلام نجف به خاطر وجود روایاتی درباره فضیلت آن از اهمیت مذهبی بسیاری مخصوصاً برای شیعیان برخوردار است. بناهای داخل آن مثل مقبره هود و صالح و مقام امام مهدی و امام صادق و امام سجاد علیهم السلام و قبر بسیاری از علما و بزرگان و مشاهیر از دلایل شهرت این آرامستان محسوب می‌گردند.

بنابر بعضی روایات قدمت این قبرستان به پیش از اسلام بازمی‌گردد. در روایتی منسوب به امام علی علیه السلام تاریخ وادی السلام نجف به زمان سجده فرشتگان بر آدم می‌رسد؛ همچنین فرمودند: «هیچ مؤمنی در جایی از زمین نمی‌میرد، مگر آنکه به روح او فرمان دهند که به وادی السلام آید. این جا نقطه‌ای از بهشت است». مدفن دو پیامبر خدا، حضرت هود علیه السلام و حضرت صالح علیه السلام، در این قبرستان است که بنایی با گنبدی کاشیکاری شده برای آن ساخته شده و محل زیارت و دعای مؤمنان است. در بخشی دیگر از وادی السلام

ساختمانی قدیمی با گنبدی آبی رنگ و کاشیکاری‌های زیبا وجود دارد که طبق روایات، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در این مکان نماز خوانده و عبادت نموده‌اند که برای شیعیان بسیار مقدس و با ارزش است. همچنین مقام دیگری منسوب به امام صادق علیه السلام و امام سجاده علیه السلام وجود دارد که طبق روایات در این مکان نماز خوانده‌اند. در داخل بنا، سنگی دیده می‌شود که زیارت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف بر آن حک شده است و تاریخ آن به سال ۱۲۰۰ ق باز می‌گردد.

ما دستجمعی این مکان‌های مشهور را زیارت کردیم و احساس کردیم که امام به اینجا بسیار تشریف می‌آورند زیرا زیارت قبور مؤمنین به ویژه اولیاء الاهی از مستحبات مؤکد است و امام چنین مستحبی را فرو نمی‌گذارند. وقتی به کنار قبر هود و صالح رسیدیم مسعود گفت: اینجا نیز بزرگانی به محضر امام مشرف شده‌اند و امام برای آن‌ها گره‌گشایی معارفی نموده‌اند. آن بزرگ که در انتخاب راه بین مشرب فلسفه و عرفان مصطلح و خلاصه مکاتب بشری، حیران بود که به کدام مسیر برود توسلات شدید به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف داشت تا این‌که همین‌جا در کنار قبر هود و صالح علیه السلام به حضور حضرت مشرف شد و آن حضرت با عبارتی او را هدایت فرمودند که طلب معارف جز از طریق ما اهل بیت، برابر انکار ماست یعنی معارف صحیح مبدی و معادی را فقط از ما اهل بیت دریافت کنید نه از علوم بشر ساخته. همین‌جا تعهد کنیم علم دین را در احادیث آنان بجویم نه غیر آنان.

به حرم مشرف شدیم برای آخرین زیارت یعنی زیارت وداع. مسعود گفت: یاران! وداع با پدر امت سخت و دشوار است اما چون می‌خواهیم کسب اجازه کنیم که به زیارت فرزندشان اباعبدالله الحسین علیه السلام برویم، پدر که ما را دوست دارد اجازه می‌دهد و برای ما دعا می‌کند. به پدر امت بگویید که نیت سفر شما چه بوده و از او مدد بگیرید که به هدفتان برسید. امروز جلوه امامت علوی در قامت فرزندش امامت مهدوی جلوه‌گراست و ادامه دهنده راه غدیر آن حجت منتظر است که هدایت خلق جهان به عهده اوست و نیت ما خدمت به آستان قدسی اوست. اگرچه روز وداع یاران از سنگ ناله خیزد اما آن مهر پدری ما را آرام می‌کند و با کسب انرژی از حیدر کرار راهی زیارت اربعین می‌شدیم.

۱۱. مقرّ حکومت

بعد از حرم به سوی مسجد اعظم کوفه حرکت کردیم. در طول مسیر، مسعود گفت: به طرف مسجدی می‌رویم که یکی از چهار مسجد مهم مسلمانان اعم از شیعه و سنی است و در ۱۲ کیلومتری شمال شهر نجف واقع است و بالغ بر چهل هزار متر مربع مساحت دارد و پس از مسجدالحرام قدیمی‌ترین مسجد جهان است و مسافر می‌تواند در آنجا نماز خود را تمام بخواند. این مسجد، مقرّ حکومت امیر مؤمنان علیه السلام بوده و طبق بعضی روایات مقرّ حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز خواهد بود. در عظمت آن مولای متقیان فرمودند در این مسجد، هزار پیامبر و هزار وصی پیامبر نماز خوانده‌اند و امام باقر علیه السلام هم فرمود که یک نماز واجب در آنجا ثواب یک حج تمتع و یک نماز مستحب، ثواب یک عمره دارد و فضائلی دیگر در مورد آن گفته‌اند که موجب شگفتی است. با این توضیحات مشتاق تر شدیم و از میان درهای متعدد مسجد، از باب السده وارد شدیم که امیر مؤمنان از همین در وارد می‌شدند.

داخل صحن، شبستان و رواق‌های مسجد کوفه، محراب‌ها و مقام‌های متعددی، منسوب به پیامبران و امامان وجود دارد که مرتبط با حضور پیامبران الهی و امامان در این مسجد و پیشینه تاریخی آن است. در جای جای این مسجد آثاری از امیر مؤمنان علیه السلام است مانند بیت الطشت (محل وقوع یکی از معجزات امام) و دکه القضاء (محل قضاوت‌های

امام) و محراب نماز امام (که محل ضربت خوردن ایشان در داخل شبستان) بوده است. مقام‌های متعددی در مسجد محل زیارت است مثل مقام آدم و نوح و ابراهیم و خضر و جبرئیل امام سجاد و امام صادق علیه السلام و مقام سفینه نوح که محل فرود آمدن کشتی نوح بوده است. مرقد مسلم بن عقیل و مختار ثقفی و هانی بن عروه هم در همین مسجد است. هریک از این مکان‌ها را که تاریخ خاصی برای خود دارد، را زیارت کرده و نماز خواندیم و بعد به کنار دکه القضاء آمدیم و نشستیم تا توضیحات بیشتری را از مسعود بشنویم.

او نیز مشتاقانه گفت: جایی که اکنون نشسته‌اید بر اساس روایات، مرکز قضاوت، محل نصب منبر، محل تأسیس کلاس‌های آموزش قرآن و محل اقامه نماز جمعه و جماعت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در عهد ظهور است. هم محل دادرسی است و هم محل تبلیغ دینی و از جایگاه مهم و برجسته‌ای برخوردار است. امام صادق علیه السلام فرمود: «گویی به قائم می‌نگرم که بر فراز منبر مسجد کوفه است، ۳۱۳ تن یارانش در اطراف او حلقه زده‌اند، آنان پرچم‌داران و فرمانروایان خداوند بر فراز گیتی میان بندگان خدایند». امام باقر علیه السلام نیز فرمود: مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وارد کوفه می‌شود، سه گروه در یک صف بروی گرد آیند، او بر فراز منبر، خطبه می‌خواند و مردم، آن قدر اشک شوق می‌ریزند که متوجه سخنان او نمی‌شنوند». هر چه می‌شنیدیم بیشتر مشتاق دوران طلایی ظهور امام در این مکان شریفی که نشسته‌ایم می‌شدیم و می‌خواستیم بیشتر بشنویم. گفتیم بیشتر بگوا! و او ادامه داد:

امیر مؤمنان علیه السلام هم فرمود: «ای اهل کوفه! خداوند سبحانه و تعالی به شما نعمت‌هایی داده که به هیچ کس نداده است، از برتری محل برگزاری نماز شما این است که این جا خانه آدم، خانه نوح، خانه ادریس، عبادتگاه حضرت ابراهیم خلیل و عبادتگاه برادرم حضرت خضر بود و امروز محل عبادت و مناجات من است... برای مسجد کوفه زمانی فرا می‌رسد که محل برگزاری نماز مهدی از تبار من و محل عبادت هر مؤمن می‌شود، هیچ مؤمنی روی زمین نمی‌ماند، مگر این که به این مسجد بیاید، یا قلبش برای این مسجد پر بزند». امام صادق علیه السلام نیز فرمود: هنگامی که قائم آل محمد قیام کند، پشت کوفه مسجدی بسازد کند که هزار در دارد، و خانه‌های کوفه به دورود کربلا متصل می‌شود... آری دوستان این جا قرارگاه امام و یاران او خواهد شد؛ مرکز علم و معنویت و قرآن خواهد شد و از اینجا معارف مهدوی برای جهانیان منتشر خواهد گشت؛ آرزو کنیم تا آن روزگار زنده باشیم و اینجا بیاییم و در کنار مولامان باشیم و با او نماز گزاریم و از علومش زنده شویم و سربر آستانش بساییم.

۱۲. مبدأ حرکت

بعد از دیدار مسجد اعظم کوفه، مسعود گفت: می‌توانیم مبدأ پیاده‌روی خود را اینجا قرار دهیم و می‌توانیم امشب که شب چهارشنبه است و شب خاص مسجد سهله است و مشتاقان و بزرگان بسیاری چهل شب چهارشنبه را به عشق دیدار مولامان به آنجا می‌روند، به مسجد سهله برویم و آنجا بیتوته کنیم و فردا از آنجا یعنی خانه امام زمان عجل الله تعالی فرجه حرکت خود به سمت کربلا را آغاز کنیم. احمد گفت: پس حتماً به مسجد سهله می‌رویم که هم معنویت شب چهارشنبه در آنجا را درک کنیم و هم بیتوته شبانه در خانه امام و هم مبارکی آغاز راهمان به سوی کربلا از آنجا. بقیه هم حرف احمد را تأیید کردند و جمع یاران با عشق و علاقه راهی مسجد سهله شدیم. در راه سیل جمعیت مشتاق مولا را دیدیم که عازم مسجد هستند و می‌خواهند امشب را در آنجا باشند. مسعود گفت: بسیاری از علما در جای جای این مسجد، اشک‌ها ریخته‌اند زیرا فضای آن به انفاس مولایشان معطر شده است. صفای عجیب آن شب نورانی را هرگز فراموش نمی‌کنم. گویی هنوز گوشه‌ای از آن را با خود دارم؛ تا توانستم ریه‌های خودم را از آن فضای معطر که به انفاس مهدوی متبرک شده و می‌شود، پر کردم. حال معنوی عجیبی که در آن شب بر مسجد حاکم بود، وصف ناشدنی است. هریک از یاران، در گوشه‌ای مشغول نماز و دعا و مناجات بودند و حال خوشی داشتند. من بیشتر مسعود را می‌پاییدم تا از او چیزی بیاموزم.

او آن شب، آرام نداشت. گاهی میان زائران می گشت و با آنان صحبت می کرد؛ گاهی به شبستان می رفت و نجواها داشت؛ گاهی در مقامها به نماز مشغول می شد؛ گاهی گوشه‌ای می نشست و زیارت می خواند. در مقام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف زیارت آل یاسین را با صدای بلند و با سوز عجیبی می خواند که هر زائری را جذب می کرد و پشت او جمع می گشتند و با او هم‌نوا می شدند. به جمعی که کنارش زمزمه آل یاسین داشتند، نزدیک شدم و نشستم، میان عبارات عربی، به فارسی می گفت: مولا جان کی می شود اینجا نماز گزاری و من درحالی که تو را می بینم، این فرازا را بخوانم: سلام بر تو هنگامی که در حال رکوع هستی؛ سلام بر تو هنگامی که قنوت می خوانی. خودش می سوخت و اشک می ریخت و مردم نیز با او اشک می ریختند.

گاهی هم می رفت کنار یک جمع که مداح‌شان داشت روضه ورود اهل بیت به شام را می خواند و او از فرط گریه شانه‌هایش تکان می خورد و می گذاخت و می گفت: خدایا کی منتقم آل محمد را اذن ظهور می دهی؟ کی دل اهل بیت را با آمدن حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف شاد می نمایی؟ شور مداح با سخنان او بیشتر می شد و او هم از مردم می خواست با دلهای شکسته فریاد کنند: اللهم عجل لولیک الفرج و صدای مردم به این دعا بلند می شد و در دیگران نیز این شور منتقل می شد و آن‌ها نیز با این شعار همراه می شدند و غلغله‌ای می شد. این حال‌ها ادامه داشت تا صدای اذان صبح بلند شد و افراد برای نماز جماعت صفوف را پر کردند.

مسعود را دیدم که جلورفت و به امام جماعت چیزی گفت و او پیشانی مسعود را بوسید و سری تکان داد و تکبیر نماز را گفت و مردم هم به او اقتدا کردند.

امام جماعت در قنوتش دعای فرج را خواند و در سجده آخر نیز چند بار گفت «اللهم اشف صدر الحسين بظهور الحجة»؛ حدس زدم گفتگوی مسعود با او، تذکره به این دعاها در قنوت و سجده پایانی نماز بوده است؛ بعد از نماز هم هماو در محراب رو به جمعیت کرد و به عربی مطالبی گفت که چندین بار نام حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را آورد که در مجموع فهمیدم زائران را به حضرت توجه می دهد و متذکر می نماید. بعد از نماز و تعقیبات، یاران یکی دوساعتی خوابیدند تا برای حرکت در مسیر کربلا، توان داشته باشند. بعضی زائران از همان لحظه بعد از نماز، با توانی که از یک شب بیتوته در خانه امام دریافت کرده بودند؛ قدم در راه گذاشتند و رفتند. آن خواب سحرگاهان بعد از آن شب نورانی همه ما را توان بخشید که پیاده روی را آغاز کنیم.

۱۳. عمودِ راهنما

یادم رفت بگویم چند روزی که در نجف بودیم، همه جا نهار و شام و صبحانه صلواتی برقرار بود و نیاز به تهیه مواد غذایی و رفتن به رستوران نبود و غذاها هم بسیار متنوع و خوشمزه بود. مردم فوق‌العاده به زائران احترام می‌کردند. باید اشاره کنم که فاصله حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا بیرون شهر که حدود شش یا هفت کیلومتر است، ستون‌های برق در مسیر حرکت زوّار را شماره‌گذاری کرده‌اند که در این فاصله ۱۸۳ ستون و از آن جا تا حرم امام حسین علیه السلام حدود ۸۰ کیلومتر و حدود ۱۴۵۰ عمود و فاصله هر عمود با عمود بعدی، پنج‌متر بود. گفته می‌شد یکی از فواید این شماره‌گذاری ستون‌ها، آدرس‌دهی آسان بود؛ یعنی زائران با یکدیگر قرار می‌گذاشتند که اگر از هم جدا شدند یا یکدیگر را گم کردند در کنار ستون شماره چند، همدیگر را ببینند، یا اگر کسی خسته شد و سوار ماشین شد، در کنار ستون شماره فلان بایستد یا حسینه فلان گروه و فلان عالم نزدیک ستون شماره چند است؟

مسعود گفت: یاران، این عمودها شما را یاد چیزی نمی‌اندازد؟ گفتم: مثلاً یاد چه چیز؟ گفت: یک تیر برق با یک شماره روی آن می‌تواند نقش راهنما را ایفا کند و گمگشته‌ای را هدایت کند که الان کجایی و تا هدف چقدر فاصله داری؛ این همه عمود هدایت از انبیاء و امامان، خداوند سر راه انسان قرار داده که بگویند کجایی؟ کجا می‌خواهی بروی

و تا نجات در زندگی که پیش روی توست چقدر فاصله داری و باید از کدام راه بروی. مگر نخوانده‌ایم که حسین علیه السلام چراغ هدایت است که الان داریم در کورسوی این بیابان به سمتش می‌رویم. همان فانوس دریایی است که می‌گوید کجایی؟ همان سفینه و کشتی نجات است که از دور چراغش را می‌بینی، فاصله ات را با او تنظیم کن و به سویش برو و هر لحظه موقعیت خودت را با او تنظیم کن؛ بین چقدر با او فاصله داری و به سمت او برو و جاده را به سوی او پیما.

این تعبیر و تشبیه زیبای او از عمودهای راه کربلا، به دل‌مان نشست: عمود راهنما، مصباح هدایت، فانوس دریایی، کشتی نجات... مگر سیدالشهدا علیه السلام برای مردم همیشه تاریخ، سفینه نجات و مصباح هدایت، نبوده است که بین عزت و ذلت، عزت را انتخاب کنند و در زندگی حتی اگر دین ندارند، احرار باشند و آزاده؟ هر کس خودش را با این میزان بسنجد و به سوی او برود و فاصله‌اش را با عمودهایی که در راه است تنظیم کند و در راه قرار گیرد و توقف نکند تا به او برسد. مسعود ادامه داد: حالا هر کدام با خودمان بسنجیم تا رسیدن به امام زمان مان چقدر فاصله داریم؟ چند عمود از او دور هستیم و چقدر دیگر باید راه برویم تا به او برسیم؟ این فاصله یا با شناخت بیشتر آن حضرت پیموده می‌شود یا گام برداشتن در وظایفی که در غیبت باید انجام بدهیم و یا برداشتن موانعی که بین ما و او قرار دارد.

تذکر دوم او بیشتر در من تأثیر گذاشت. اما او به این هم بسنده نکرد و ادامه داد: این هزار و چهارصد و پنجاه عمود

می‌تواند نشان هزار و چهارصد و پنجاه سالی باشد که از بعثت پیامبر می‌گذرد و سال‌هایی که بر مسلمانان گذشته است و آن‌ها با صبر و استقامت و حرکت به جلو توانسته‌اند اسلام را از تنهایی دوران اولیه پیامبر ﷺ که فقط دو مؤمن یعنی حضرت خدیجه رضی الله عنها و حضرت علی رضی الله عنه را داشت، به حدود دومیلیارد باورمند برساند و شکرانه آن بخوانند: «الحمد لله الذي نصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده» (سپاس او را که پیامبرش را یاری نمود و سپاهش را عزت بخشید و به تنهایی، احزاب را گریزان نمود)؛ آری این فقط شأن اوست که بگوییم: «تعز من تشاء وتذل من تشاء بيده الخير وهو على كل شيء قدير» (تویی که عزت می‌بخشی و ذلیل می‌سازی هر که بخواهی، و بر هر امری توانایی) ... ببینید تنهایی سیدالشهداء رضی الله عنه را در کربلا که وقتی عصر عاشورا فرمود: «هل من ناصر ينصرني»، هیچ‌کس نبود که جواب دهد: لبیک یا حسین؛ اما امروز فقط بیست میلیون نفر از نقاط مختلف جهان، پیاده می‌آیند این عمودها را طی کنند تا به کربلائی او برسند و بگویند: لبیک یا حسین.

۱۴. جلوه‌های ظهور

اولین چیزی که در پیاده‌روی اربعین به چشم می‌آید، پذیرایی‌های عاشقانه، ایثارگرانه و از صمیم قلب و غیر قابل توصیف عراقی‌ها از زائران اربعین است. صحنه‌های عجیبی که به هیچ عنوان نمی‌توان با نوشته و فیلم و عکس و بیان منعکس کرد. فقط باید رفت و عشق مردم به ساحت مقدس اهل بیت را دید؛ به ویژه عشق به سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را لمس کرد. در طول مسیر هشتاد کیلومتری نجف تا کربلا موکب‌ها، در دو طرف جاده، فضای خالی به جا نگذاشته‌اند و در فضای ساختمانی، حسینیه و چادر به پذیرایی و خدمت به زائران مشغول‌اند. غیر از چای شیرین و ترش و قهوه و نهار و شام و صبحانه‌های متنوع، انواع خوردنی‌های دیگر مانند خرما، شلغم، فرنی، میوه‌های مختلف، لوازم بهداشتی و داروهای مورد نیاز زائران در نقاط مختلف در کنار جاده و دگه‌ها توزیع می‌شود و درمانگاه‌های سیار، در خدمت بیماران است و پول در این روزها معنایی ندارد چون همه این‌ها رایگان عرضه می‌شد.

ایرانی‌ها نیز در بعضی موکب‌ها مشغول خدمت بودند، بعضی از موکب‌ها هم متعلق به خود آن‌ها بود برای نمونه موکب پزشکی ۳۰۹ با تخصص‌های داخلی، چشم، ارتوپدی، اطفال، دندانپزشکی، دارو، تزریقات، پانسمان، و... به همت دکترهای ایرانی از جمله دکتر شیخ که دندانپزشک بود و همه تجهیزات دندانپزشکی را به آنجا برده بود، برپا شده و

خدمات پزشکی و دارو را به رایگان و با عشق و اخلاص به زائران ارائه می داد که اجرشان با خود ابا عبدالله الحسین علیه السلام باد. در مسیر به گروهی ۴۵ نفره برخوردیم که از یکی روستاهای استان لرستان آمده بودند و در موکبها مشغول خدمت بودند. سه نفر آن‌ها سال گذشته از همان روستا، مسیره ۱۱۰ کیلومتری تا کربلا را پیاده طی کرده بودند. مردم، همدل و باصفا و صمیمی و مهربان در کنار همدیگر بودند و چقدر به یکدیگر عشق می ورزیدند و به هم کمک می کردند و به نیازمندان رسیدگی می نمودند و دیگران را از خود برتر می دانستند و ادب و احترام و تواضع را نسبت به هم رعایت می کردند. در حسینه آل ابراهیم که مربوط به نوادگان مالک اشتر بود، ساعتی استراحت کردیم و دوباره به حرکت ادامه دادیم. بعضی از خادمان زوار حسینی، سینی بزرگ پُراز خرما را روی سر گذاشته و وسط جاده روی صندلی نشسته بودند تا مردم از خرماهای روی سینی میل کنند. پیرزنی سالخورده را دیدیم که با یک تکه مقوا زائران را در فضای باز، خنک می کرد. اهالی روستاهای بین راه با اصرار و تمنا زائران را به خانه های خود می بردند و پذیرایی کامل می کردند.

پیرمردی عرب با اصرار ما را برای پذیرایی به طرف روستای «جمیل» که حدود پانصد متر بیشتر با جاده فاصله نداشت، به منزل بزرگواری که ابوعلی نام داشت، برد و دیدیم ماشین های سواری و غیر سواری مرتب زائران را به روستا می آورند و در منزلها و مضاف خانه ها پذیرایی می کنند. ابوعلی ما را به مهمانخانه بسیار بزرگ خود که مقابل خانه اش بود، راهنمایی کرد. دیدیم حدود بیست نفر از زائران که قبل

از ما رسیده بودند، آن جا مستقر شده‌اند. ما هم کنار آن‌ها نشستیم. ابوعلی می‌گفت این کار میهمان نوازی ما از اول محرم تا آخر ماه صفر ادامه دارد که واقعا با جان و دل پذیرایی می‌کردند. یکی می‌گفت: من احتمال می‌دهم این از فرمایش خود امام حسین علیه السلام نشأت گرفته باشد که وقتی به سرزمین کربلا رسیدند، طبق روایتی که مرحوم طریحی نقل کرده است، زمینی را که قبر مقدس ایشان در آن واقع شده، از مردم نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خریداری کرد و آن را به ایشان صدقه داد و شرط فرمود تا عاشقانش را به قبرش راهنمایی کنند و زائران او را تا سه روز پذیرایی نمایند.

مسعود گفت: یاران! با دیدن این صحنه‌های شگفت، جلوه‌هایی از روزگار ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برای انسان تداعی می‌شود که در سایه هدایت‌های آن امام همام قلب‌ها مهربان، به هم نزدیک و امت واحد تشکیل می‌گردد. با دیدن این ایثارها و مهربانی‌ها، بیشتر شائق آمدن آن امام مهربانی‌ها می‌شویم: روزگاری که پول و مال از ارزش می‌افتد و امام، مردم را چنان غنی می‌کند که هیچ فقیری پیدا نمی‌شود تا صدقات به او داده شود. امنیت، چنان تأمین است که بانویی اگر از شرق به غرب جهان برود هیچکس متعرض او نمی‌شود. علم آن چنان رشد کند که بانوان در خانه، بر اساس کتاب خدا، قضاوت کنند. ایمان و امان و تقوی فراگیر شود؛ ستمگران و سرکشان نابود شوند و خرمی و برکت و سرسبزی، جهان را فراگیرد. حالا شایسته نیست برای تعجیل ظهورش دعا کنیم؟

۱۵. اربعین مهدوی

«اربعین مهدوی» نام رادیو اینترنتی است که علی و حسین و محمد راه انداخته‌اند و آخر شب‌ها مطالبی را که در طول روز تهیه کرده‌اند شامل مصاحبه و گزارش و نواهای مذهبی با متن‌هایی که حسین می‌نویسد و محمد گویندگی می‌کند روی لینکی که در اینستا ساخته‌اند پخش می‌کنند. گاهی هم برنامه زنده دارند که مخاطبان می‌توانند از طریق چت یا ارسال وُیس مشارکت داشته باشند. علی هم که متخصص تأسیسات رادیویی است و جواد هم کارشناس فضای مجازی است و حامد که کارشناس رسانه است به آن‌ها کمک می‌کنند. این شش نفر توانسته‌اند با کمک هم، به ایجاد این پادکست‌ها و رادیوی اینترنتی، اقدام کنند و مخاطبان خوبی هم به دست آورند. ظاهراً، قبلاً هم کارهای مشابهی در ایام نیمه شعبان و در شب‌های رمضان انجام داده‌اند که موفقیت آمیز بوده است.

آن شب موضوع برنامه شان «شعارهای پیاده‌روی اربعین» بود. عکس‌ها و ویدئوهایی که در طول مسیر از پرچم‌ها و تراکت‌ها و دیوارنوشت‌های موکب‌ها و شعارهایی که بر پشت کوله پشتی‌ها یا پیراهن زائران نقش بسته بود گرفته بودند و در مورد آن صحبت می‌کردند. برنامه ساعت یازده شروع شد و محمد بعد از مقدمه گفت: همراهان عزیز امشب بحث ما در مورد شعارهاست. ما به‌طور مستند عکس‌هایی از این شعارها گرفته‌ایم که در صفحه اینستا گذاشته‌ایم و می‌توانید

ملاحظه کنید و اکنون از آقا جواد می‌خواهیم صحبت را آغاز کند. جواد گفت: اول شروع می‌کنم از شعاری که پشت کوله پشتی زائران مهدی دیدم که روی یک پرچسب زیبا و رنگی چاپ شده و روی کوله پشتی آن‌ها با سنجاق قفلی قرار داده شده بود. متن آن این بود: «تک تک قدم‌هایم را نذر آمدنت می‌کنم یا اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف...» که ظاهراً کاری بود از گروه خدمتگزاران که در مناسبت‌ها، بسیار فعال است و کارهای جالبی تولید و توزیع می‌کند و یک «رادیو خدمتگزاران» هم دارند که در اربعین هم در اینجا حضور دارند و برنامه ارائه می‌دهند.

در تمام طول مسیر شعارهای زیبای بسیاری را در مورد امام حسین علیه السلام و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مشاهده کردیم به فارسی و عربی و بعضاً انگلیسی که نظر زائران را جلب می‌کرد. این شعارها را روی پرچم‌ها و چادر موکب‌ها و روی کوله پشتی‌ها می‌شد دید: «لبیک یا حسین»؛ «حسین امیری و نعم الامیر»، «نحن أبناء الحسين»؛ «ارادوا قتلنا بقتل الحسين و نحن خالدون بحب الحسين علیه السلام»؛ یعنی دشمنان با شهید کردن امام حسین علیه السلام تصمیم داشتند ما را ریشه کن کنند، ولی ما با عشق به حسین و اظهار ارادت به او، جاودانه ایم. «الحسین سر بقائنا»؛ یعنی حسین رمز بقای ماست؛ «نحن حسینیون ما بقینا» تا هستیم، حسین رمز بودن ماست؛ «ادعوا للعراق فانه بلد الحسين علیه السلام»؛ برای عراق دعا نید که کشور حسین است؛ «الحسین علیه السلام عبرة و عبره...»؛ یعنی امام حسین علیه السلام مایه عبرت است و یاد او اشک آوراست. «اربعین

شاهراه ظهور»؛ «ننتظر المهدی، حجة بن الحسن العسکری»
 یعنی منتظر مهدی فرزند حضرت عسکری هستیم؛ «لبیک
 یا مهدی»؛ «قال المهدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اکثرُوا الدعاء بتعجیل
 الفرج» یعنی حضرت مهدی فرمود: برای فرج بسیار دعا کنید.
 محمد گفت: آقا جواد! با بعضی از افراد زائر در مورد این
 شعارها مصاحبه هم کردید؟ گفت: بله. محمد گفت:
 می شود بعضی ها را پخش کنید؟ گفت حتماً. بعد چند فایل
 را از روی گوشی اش پخش کرد که صدای یک مرد جوان بود:
 «من، از روز اول که قصد پیاده روی اربعین را کردم به نیت دعا
 برای فرج آقا بود تا در زیر قبه و گنبد سیدالشهداء که دعا در
 آنجا مستجاب است ظهورش را از خدا بخواهم. فقط با ظهور
 آقا است که مشکلات بشریت حل می شود؛ کسی دیگر قادر به
 برطرف کردن جنگ و فساد و فقر و جنایتی که بر جهان حاکم
 شده، نیست لذا همانطور که بر کوله پشتی ام نوشته شده
 قدم هایم را در این پیاده روی نذر آمدن او کرده ام»؛ صدای
 بعدی، صدای یک دختر جوان بود که گفت: این پرچمی که
 روی آن نوشته شده «عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان»
 را در همه مسیر تا کربلا با خود حمل می کنم چون مهمان
 صاحب الزمان هستم. من در نیمه شعبان مقاله ای برای
 یکی از همایش ها نوشتم که جایزه اش سفر اربعین بود و چون
 مقاله ام برنده شد اکنون در راه کربلا هستم و از امام، متشکرم
 که موجب تشرف من شدند».

محمد، از حسین که محقق و نویسنده گروه بود پرسید:
 تحلیل شما از این شعارها چیست؟ حسین گفت: شعارها،

برخاسته از شعور است که آن نیز از باورها بر می خیزد. اذان شعار ماست که باورهای خود را با آن اعلام می کنیم. حماسه عظیم حج و مراسم آن شعارهای ما هستند که باید بزرگ داشته شوند زیرا خداوند فرموده تعظیم شعائر نشانه تقوای دلهاست: «و من يعظم شعائر الله فإنها من تقوى القلوب»: این شعارها هستند که هدف حرکت ما را مشخص می سازند؛ مثلاً اگر شعارمان در حماسه عظیم اربعین این می شود که «اربعین، شاهراه ظهور است»؛ مشخص می سازد که هدف ما از زیارت اربعین، هموار ساختن شاهراه ظهور از طریق دعا بر تعجیل فرج است و این جمعیت ملیونی با این شعار اعلام می نماید که یا صاحب الزمان! ما پشت سر شما هستیم و آماده یآوری شما هستیم و برای ظهورتان دعا می کنیم و در طول مسیر هشتاد کیلومتری نجف-کربلا قدم هایمان را با ذکر شما و صلوات نذر سلامتی تان بر می داریم، لذا این شعارها بسیار معنادار و تذکر بخش و سازنده است.

۱۶. حضور مسیحی‌ها

یک روز دیگر را در پیاده‌روی حضور داشتیم با همان توصیفات زیبایی که از موکب‌ها و خادمان بی‌ریای حسینی گفتیم و حضور اقشار مختلف از پیر و جوان و کودک و کسانی با ویلچر و بعضی بدون کفش مسیر کربلا را پیاده طی می‌کردند. از صحنه‌های زیبای راهپیمایی، حضور گروه یا افراد مسیحی با لباس مخصوص و صلیب در دست یا نشان صلیب بر پشت پیراهن‌های مشکی‌شان بود. جواد و حامد با بعضی از آن‌ها گفتگو کردند و می‌خواستند برنامه امشب رادیو اربعین را به آن اختصاص دهند. این‌که چطور و به چه انگیزه و توجیهی مسیحیان و بعضی کشیش‌ها و اسقف‌ها در این پیاده‌روی شرکت می‌کنند، از نکات شگفت‌زبارت اربعین است که گوشه‌هایی از آن در مصاحبه‌هایی که با آن‌ها انجام شد، مشخص می‌شود. شب، محمد وقتی برنامه را شروع کرد و گفت: امشب در مورد حضور جالب مسیحیان در پیاده‌روی صحبت می‌کنیم و بعد از نقل سخنان آن‌ها تحلیلی خواهیم داشت. و بعد از جواد و حامد خواست گزارش‌های خود را بگویند.

حامد گفت: کشیشی عراقی را با لباس مخصوص دیدم که صلیبی با پایه چوبی بلند در دست داشت، همراه چند مسیحی دیگر که آن‌ها هم نقش صلیب بر سینه داشتند را در حال پیاده‌روی دیدم؛ خیلی مایل به صحبت نبود اما حاضر شد فقط به یک سؤال من پاسخ دهد. پرسیدم:

جناب کشیش، شما کجا و مسیر پیاده کربلا کجا؟! گفت:
پیامبران مان فرق می‌کنند اما امام حسین مان که یکی
است! و بعد به راه خود ادامه داد. یک اسقف مسیحی با
لباس آبی، محاسن بلند و سپید را هم دیدیم که معلوم شد
اسقف تفلیس (گرجستان) است و نامش مالخاز سابانگو
لاشویلی است. او در پاسخ جوانی که از او سؤال کرد چرا
اینجا هستید؟ گفت: حسین، نه تنها مسیحیان بلکه مردم
را با افکار مختلف از اقصی نقاط جهان اینجا آورده و همه
عزادار حسینیم و نشان پیروزی او همین است که ما الان
اینجا هستیم. او موفق شد که مأموریتش را بعد از شهادت
هم انجام دهد!

و ادامه داد: او برای ما نشانه‌ای است از عدالت، انصاف
و عشق در این دنیایی که ترس و نفرت آن را از هم گسسته
تا زخم‌هایی را که در بدن بشریت ایجاد شده، درمان کند.
من به عنوان یک اسقف مسیحی از رفاقت و صمیمیت و
غذا و حمایتی که در اینجا هست و نشان عشق و توجه به
یکدیگر است، بسیار خرسندم و امیدوارم از اربعین پیام‌موزیم
و در زندگی روزمره مان هم ادامه دهیم. من امیدوارم نه فقط
مسیحیان بلکه یهودیان و هندوها و بودایی‌ها و غیر آن‌ها هم
اینجا بیایند تا عشق و مهربانی بشریت را ببینند. این مهمان
نوازی و عشق موجود در این مکان، بسیار منقلب‌کننده و
تأثیرگذار و جذاب است که توسط یکی از ادیان ابراهیمی در
موکب‌ها نسبت به همه، بدون توجه به اعتقاد آن‌ها انجام
می‌شود.

محمد این بار از مسعود خواست تحلیل خود را بگوید. مسعود گفت: در کتاب مقدس، عهد جدید، به خصوص انجیل متی، توصیف‌هایی از آخرالزمان و بازگشت مسیح علیه السلام شده که این اسقف‌ها و مسیحیان آن را در اینجا پیدا می‌کنند که مردم چقدر به هم مهربان می‌شوند و بدون هیچ چشمداشتی به یکدیگر محبت می‌کنند و غذا می‌دهند و در خانه‌ها از غریبه‌ها پذیرایی می‌کنند. این‌ها برای مسیحیان یک آرزوست که هنگام بازگشت مسیح موعود از آسمان، تحقق پیدا می‌کند و همواره دعا می‌کنند که آن روز زودتر بیاید. حالا وقتی به پیاده‌روی اربعین می‌آیند جلوه‌ای از آن آرزو را با چشم می‌بینند و شگفت‌زده می‌شوند. باید به مسیحیان گفت: اگر بدانید که دوران ظهور امام عصر و حجج الشریعین، (که عیسی هم از آسمان نزول و امام را معاونت می‌نماید) هزاران برابر این جلوه‌ها و مهربانی‌ها و صلح و همزیستی و صفا را خواهید دید، چقدر شوق‌شان به آمدن امام و عیسی علیه السلام بیشتر خواهد شد و برای تعجیل در ظهورش همراه ما دعا می‌کنند.

۱۷. نور هدایت

از آنجا که باور مهدویت، روح امید و تحرک و عدالت خواهی و ظلم ستیزی و انتظار آینده‌ای روشن را برای منتظران در بر دارد، معدود کسانی به طمع جلب توجه یا مأموریت از سوی دشمنان، به سوء استفاده از این باور پرداخته و خود را همان مهدی موعود یا سفیر او خوانده و افرادی ساده و کم اطلاع را به دور خود جمع کرده و موجب آشوب و تفرقه میان صفوف منتظران شده‌اند. در میان حدود یکصد هزار موکب، شنیدیم که یکی دو موکب، مبلغ احمد بصری یا یمانی هستند. شنیده بودیم که در فضای مجازی هم فعال هستند و پول زیادی هم خرج می‌کنند. دوست داشتیم از نزدیک با آن‌ها روبه‌رو شویم و ببینیم چه می‌گویند. حسین گفت: بد نیست یک برنامه رادیو اربعین را به آن‌ها اختصاص دهیم. مسعود گفت: طبق اطلاعاتی که دارم موکب آن‌ها در همین نزدیکی است.

موکبی بود با شعار و پرچم «البيعة لله» که شعار پرچم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، وارد شدیم، بزرگ موکب پیش آمد و خوشامد گفت. مسعود جواب داد و گفت: این احمد الحسن کیست و ادعایش چیست؟ ما را راهنمایی کنید: گفت ایشان همان یمانی است که در روایات آمده و مردم را به امام زمان می‌خواند و برای او یاور جمع می‌کند، او سفیر و نماینده امام زمان است. مسعود گفت: طبق روایات، یمانی و خراسانی و سفیانی در یک زمان خروج می‌کنند. اگر ایشان

یمانی هستند پس سفیانی و خراسانی که باید همزمان با آنها بیایند کیستند و کجایند؟ فرد، جوابی نداد و خواست که بحث را عوض کند. مسعود گفت: صبر کنید همین موضوع را جلو ببریم. ضمناً طبق روایات یمانی برای یاری حضرت خروج می‌کند تا او را در مقابل سفیانی کمک کند این نشان می‌دهد که باید امام زمان باشد تا یمانی برای کمک او برود. هنوز که امام زمان ظهور نکرده است که یمانی، برای یاری او بیاید.

آن فرد گفت: می‌دانید پیامبر در حدیث وصیت به احمدالحسن بشارت داده است؟ مسعود گفت: اگر احمدالحسن همان یمانی است که به او بشارت داده شده، کجاست که برویم او را ببینیم و از او پرسیم نامه‌ای را که امام زمان به تو داده که سفیرش باشی به ما نشان بده! هرکس که ادعا کرد من سفیر امام زمانم باید باور کنیم؟! طبق روایات وقتی امام در مکه ظهور می‌کنند، سفیانی طبق روایات به جنگ حضرت می‌رود و بعد یمانی و خراسانی برای یاری امام حرکت می‌کنند. هر وقت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کرد، فردی می‌تواند بگوید من یمانی‌ام! هنوز که حضرت از مکه ظهور نکرده‌اند تا یمانی، معنی داشته باشد؟ آن فرد گفت: هرکس به یمانی نپیوندد، اهل جهنم است! مسعود گفت: برادر! اگر کسی به دروغ ادعا کند سفیر امام زمان است، شما باور می‌کنید؟

آن فرد خواست موضوع را عوض کند، گفت: نهار، چلوکباب آماده شده بفرمایید میل کنید! مسعود گفت:

ممنون، نهار خورده‌ایم شما بفرمایید چطور فهمیدید
احمدالحسن حق است گفت در خواب به من الهام شد
او حق است. مسعود گفت مگر احادیث را نخوانده‌ای که
خواب، حجت نیست؟! اگر یک بهائی به شما بگوید خواب
دیدم میرزا حسینعلی حق است، شما او را تأیید می‌کنید؟!
ما توحید و نبوت و امامت و معاد یا کدام اصول و فروع دین
را با خواب، پذیرفته‌ایم؟ حقانیت قرآن را با خواب فهمیدیم؟
آیا خود قرآن، استدلالش مبتنی بر خواب است؟ چند نفر
دیگر از خود اصحاب موکب تحت تأثیر حرف‌های مسعود
قرار گرفتند. مسعود ادامه داد: چرا در باور مهدویت انحراف
ایجاد می‌کنید؟ ندیدید ادعای دروغین بابت و بهائیت
چه خساراتی به جامعه اسلامی وارد آورد و علاوه بر تفرقه در
صفوف مناظران موجب سه جنگ خانمانسوز شد؟ بیایید
امثال یمانی‌های دروغین را رها کنید؛ تازه به شما بگویم
بسیاری روایات علایم جعلی است و به فرض صحت هم
بداپذیرند یعنی دست خدا باز است همه آن‌ها را بدا کند و
یک شبه امر ظهور را رقم بزند چنان‌که در روایت است: «یصلح
الله امره فی لیلة». رییس موکب نگاه خشمگینی به ما کرد اما
من نور هدایت را در چشمان بقیه اعضای موکب او دیدم.

۱۸. رستاخیز مهر

نزدیک مغرب که می‌شود موکب داران می‌آیند و زائران را برای استراحت شبانه به داخل موکب خود دعوت می‌کنند. حتی دیده شده عراقی‌ها می‌آیند وسط جاده و دست افراد را می‌گیرند و با اصرار به طرف منزل یا موکب خود می‌کشانند. جواد گفت با خانمی از کرج که با دو دخترش هفت ساله خود آمده بود مصاحبه کردم می‌گفت موکب داران حتی درب خانه‌ها را باز می‌گذارند که خانم‌ها به داخل خانه بروند و استراحت کنند؛ دختر بچه‌هایشان جلو می‌آیند و از بچه‌های ایرانی خواهش می‌کنند که بیایند داخل حیاط و با آن‌ها بازی کنند. مادر بزرگ‌ها در حیاط نشسته‌اند و برای سلامتی صاحب‌الزمان، بلند دعا می‌کنند و از زائرها می‌خواهند که صلوات بفرستند. می‌گفت: «من شخصاً برای دختران نوجوان هدایای شیک تهیه می‌کنم و از آن‌ها می‌خواهم به محبت صاحب‌الزمان از من قبول کنند».

همچنین می‌گفت: «مردم عاشق، بطری‌های آب را در وان‌های بزرگ و پراز یخ ریختن و به زور جلوی ون‌ها را می‌گیرند و می‌گویند باید از این آب‌های خنک (به اصطلاح آن‌ها: مای بارد) بگیرید و به محبت امام حسین علیه السلام و صاحب‌الزمان علیه السلام بنوشید. چای ابوعلی یا همان چای عراقی در استکان‌های کمر باریک، یک نماد به یاد ماندنی است شیرین و پررنگ به طعم سلام بر حسین علیه السلام. آن روز قرار گذاشتیم چون دعوت‌کننده‌ها زیادند، اولین کسی که

ما را دعوت کند به موکب یا خانه او می‌رویم. پسر بچه‌ای آمد و دست مسعود را گرفت و به عربی چیزی به او گفت. پرسیدیم چه می‌گوید: گفت: پدرم شما را امشب دعوت کرده به خانه ما بیایید. طبق قرار نباید دعوت او را رد می‌کردیم. مسعود به او گفت: قبول. پسرک کمی از جاده خارج شد و جلوی خانه‌ای ایستاد و با خوشحالی به درون خانه رفت تا به خانواده‌اش خبر بدهد که زائر آورده است. مرد وزنی بیرون آمدند و با خوشحالی ما را به اتاق حدود چهل متری‌شان بردند و پتو و بالش دادند که استراحت کنیم و بعد رفتند که شام را حاضر کنند.

پرسیدم این چه عشقی است که این مردم را نسبت به یکدیگر اینقدر مهربان کرده است؟ مسعود گفت عشق الاهی است. گفتم: چطور؟ گفت: اعراب تمام سال جز چهار ماه حرام با هم نزاع و جنگ و دشمنی داشتند حتی گاهی حرمت ماه‌های حرام را هم نگه نمی‌داشتند و در آن ماه‌ها هم با هم نزاع داشتند وقتی اسلام آمد به برکت وجود پیامبر ﷺ خداوند، چنان بین آن‌ها الفت و مهر ایجاد کرد که یکدیگر را برادر خود می‌دانستند و چنان‌که در تاریخ خواندید وقتی مهاجران از مکه به مدینه آمدند، اهل مدینه که انصار نامیده می‌شدند مهاجران را که در شهر مدینه هیچ خانه و سرپناه و ثروتی نداشتند، با اشتیاق به خانه خود بردند و پذیرایی نمودند. قرآن هم می‌فرماید: «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» یعنی خداوند بین دل‌های شما الفت و مهر ایجاد نمود و به نعمت الاهی با یکدیگر، برادر شدید. مردم

به نعمت همین پیامبر ﷺ و فرزندش امام حسین علیه السلام با هم آفت پیدا کرده‌اند زیرا این فرزند، از آن پیامبر است چون فرمود: «حسین منی و أنا من حسین».

حسین گفت: در زمان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم همین امر انجام می‌شود چون امام صادق علیه السلام در روایتی که در کتاب کمال الدین آمده (ج ۲ ص ۶۴۶) فرموده است: «و یؤلف بین قلوب مختلفه» یعنی بین قلب‌های پراکنده، آفت ایجاد نماید. مسعود گفت: بعضی می‌گویند مگر می‌شود قلوب مختلف با هم آفت گیرند؟ می‌گوییم بله می‌شود، بیایید اربعین با چشم خود ببینید. زن و شوهر با کمک بچه‌هاشان آمدند و سفره را انداختند و غذا را که برنج و خورشت بود گذاشتند و تعارف کردند و خودشان رفتند. مسعود گفت: این روستاییان در تمام سال کمی برنج ذخیره می‌کنند تا در اربعین از زایران با عشق و مهر پذیرایی کنند. آن شب، محمد برنامه رادیو اربعین را «رستاخیز مهر» اعلام نمود و با مصاحبه‌های جواد و داستان امشب بیتوته ما در منزل ابوعباس و صحبت‌های مسعود و حسین ادامه داد. صبح وقتی می‌خواستیم منزل را ترک کنیم دیدم مسعود مخفیانه چیزی را زیر فرش گذاشت و با ابوعباس و همسر و فرزندانش مثل خانواده خودمان خداحافظی نموده و به سیل زائران راه پیوستیم.

۱۹. غائبِ حاضر!

روز آخر پیاده روی ما بود؛ به یکی از موکب‌های ایرانی رسیدیم. نظم خوب و پذیرایی کامل و با اخلاص. حتی برای واکس زدن کفش‌ها و ماساژ پای زائران خسته و استراحت شبانه، خوب برنامه‌ریزی کرده بودند. ظاهراً از یکی از هیأت‌های تهران بودند ولی بدون تابلوزیرا دنبال اسم و رسم و پُز نبودند. بیشتر خادمان موکب از جوانان بودند. با احترام و اشتیاق، ما را به موکب بردند و با چای و نبات و خرما پذیرایی کردند. مسعود رو کرد به یکی از آن جوان‌ها و گفت: اسم شما چیست و کجا هستید؟ گفت: من محمد رضا هستم و دانشجوی پزشکی در تهران، این دوستان هم اغلب دانشجوی و بعضی هم کاسب هستند؛ از بچگی یک هیأت داریم و ادامه داده‌ایم و دوسالی است که توفیق داریم اربعین، این موکب را بپا کنیم. مسعود گفت هیچ فرصتی بهتر از علم آموزی نیست؛ حاضرید یک موضوع علمی را بحث کنیم؟! او گفت: چرانه؟ و بعد افراد موکب را صدا کرد و همه دور هم نشستیم. مسعود گفت: چرا امام عصر عجل الله فرجه را وجود «غائب حاضر» نامیده‌اند؟

همه به فکر فرو رفتیم. محمد رضا گفت: تا آنجا که من مطالعه کرده‌ام، غیبت امام زمان فقط غیبت جسمانی است نه غیبت معنوی و روحانی. او فقط از چشم‌های ما غایب است، نه از دل‌های ما؛ آن حضرت خلیفه خداست و با اذن الهی از همه امور مطلع است اما ما او را نمی‌بینیم ولی او

همه جا حضور معنوی دارد. «غائب حاضر» یعنی این که از چشم ما غائب است اما حضور معنوی دارد و از همه چیز مطلع است زیرا او چشم ناظر الاهی است، عین الله الناظره است چون خلیفه الله است. از دانش خوب محمدرضا شگفت زده شدیم و معلوم شد اهل مطالعه و تتبع است. مسعود گفت: می توانی برای غائب حاضر یا حاضر غائب یک مثال ملموس بزنی؟ محمد رضا گفت: بله، مثل عطر و بوی گل که احساسش می کنیم ولی او را نمی بینیم. شاعر هم خطاب به امام عصر علیه السلام گفته: باز ای ای چو بوی گل از دیده ها نهان... یا مثل خورشید پشت ابر که دیده نمی شود ولی نور و حرارتش حضور دارد و آن را احساس می کنیم.

مسعود گفت: اگر چشم ها او را نمی بینند، پس چرا بعضی ادعا می کنند حضرت را دیده اند؟ این باریکی از جوان های موکب جواب داد: این دیدارها و تشرفات، با انتخاب و اراده امام بوده نه انتخاب و اختیار افراد. حضرت به خاطر لطف، کسانی را به دیدار خود مشرف کرده اند. این که کسی بتواند با اراده خود امام را ببیند، نبوده بلکه همگی به اراده امام بوده که اذن داده آن ها به دیدار او مشرف شوند. اگر کسی ادعا کند که من هر وقت بخواهم حضرت را مشاهده کنم، می توانم، قطعاً دروغگوست، چنان که در نامه حضرت به آخرین وکیل خود در غیبت صغری جناب علی بن محمد سمری آمده که هر کس ادعای مشاهده کند دروغگو و افترا زننده است (فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة، فهو کذاب مفتر)؛ یعنی هر کس قبل از آمدن سفیانی و صیحه که هنگام

ظهور است ادعای مشاهده مرا کند. بسیار دروغگو و مفتری است. مسعود گفت: بسیار عالی! شما اسمتان چیست و چه می‌کنید؟ گفت من امیرعلی هستم و دانشجوی برق در دانشگاه خواجه نصیرم و از بچه‌های هیأت.

مسعود گفت: این مطالب را در دانشگاه‌ها فرا نگرفته‌اید، پس در کجا آموخته‌اید؟ محمد رضا گلت: استاد بسیار عالی به نام دکتر نبوی را دعوت کرده‌ایم یک شب در هفته می‌آید و این نوع مطالب را به ما آموزش می‌دهد، بسیار مسلط به مباحث اعتقادی است. خودش هم استاد برق در همین دانشگاه خواجه نصیر است. حسین گفت: مرحبا! شما ضمن تسلط به تخصص‌های روز، خود را در دانش دینی هم بالا کشیده‌اید. کاش سایر جوانان هم این الگورا از شما بیاموزند و معرفت دینی خود را افزون کنند. ما یک رادیو اینترنتی داریم به نام اربعین مهدوی، الان تصمیم گرفتیم همین سؤال و جواب‌ها را موضوع یک برنامه به نام «حاضر غائب» کنم و در مورد حضور معنوی امام، غیبت جسمانی و نه معنوی صحبت کنیم. بگذارید خصوصی هم جواد از شما مصاحبه‌هایی ضبط کند. آن‌ها موافقت کردند و ما با یک دنیا مسرت از دیدن چنین جوانان برومند و مهدوی، موکب‌شان را ترک کردیم.

۲۰. عرض اعمال

موقع اذان ظهر که شد برای نماز به یک موکب بزرگ رفتیم. زائران زیادی هم مثل ما به همین نیت به این موکب که حدود پانصد متر فضا داشت آمده و آماده نماز جماعت بودند. یک روحانی سید هم پیشنماز بود و نماز ظهر را که خواند برخاست و ایستاد و رو به جمعیت کرد که چند کلمه‌ای با مردم صحبت کند و گفت: می‌دانید که این پیاده‌روی و ارادت شما به اباعبدالله الحسین علیه السلام در منظر و نگاه خدا و پیامبر و امام است و امام علیه السلام از اعمال شما آگاه است؛ زیرا روایت داریم که اعمال ما به امام عرضه می‌شود که به آن «عرض اعمال» می‌گوییم. لذا بدانید از این قدم‌های با اخلاص شما، آن‌ها آگاهند و برای شما دعا می‌کنند. مسعود برخاست و رفت کنار امام جماعت و از ایشان اجازه گرفت که در تأیید همین موضوع دو سه روایت بخواند. روحانی البته انتظار چنین چیزی را نداشت که یک مأموم بیاید کنار امام و سخن بگوید ولی گفت: بفرمایید استفاده می‌کنیم.

مسعود گفت: اولاً سلام علیکم. جمعیت گفتند: علیکم السلام. او ادامه داد: عبدالله بن ابان زیات گفت: خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و عرض کردم که برای من و خاندانم دعایی بکنید. حضرت فرمودند: «مگر من دعا نمی‌کنم! به خدا سوگند اعمال شما در هر روز و شبی بر من عرضه می‌شود، لذا در هر مورد که مناسب باشد، دعا می‌کنم». عبدالله می‌گوید از این سخن امام تعجب کردم. امام وقتی متوجه تعجب

من شدند، فرمودند: «آیا کتاب خدا را نمی خوانی آنجا که می فرماید: شما عمل کنید، خدا و رسول و مؤمنان، آن اعمال شما را خواهند دید»^۱. که منظور از موان در این آیه امام هستند که اعمال همه را می بینند. در روایت دیگر امام رضا علیه السلام به تشییع جنازه ای حاضر می شوند و او را به بهشت بشارت می دهند؛ موسی بن سیار عرض کرد: آیا این مرد را می شناختید؟ حضرت فرمود: آیا نمی دانی اعمال شیعیان ما، هر صبح و شام بر ما عرضه می شود؛ اگر در آن ها تقصیری باشد برای او از خدا، عفو می طلبیم و اگر عالی باشد، شکر خدا را به جا می آوریم»^۲. دوستان! امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از این زیارت شما مطلع و خرسند است برای سلامتی اش صلوات جمعیت صلوات فرستادند و مسعود به جای خود برگشت. امام جماعت هم از او تشکر کرد. بعد از آن موقعی که سفره نهار را می انداختند، مردی جلو آمد و گفت: آقا از مطالب شما لذت بردم. شما در تهران هستید؟ مسعود گفت: چطور؟ گفت: ما یک هیأت در محله غرب تهران داریم و دنبال استادی مثل شما می گردیم که بیاید و به جوانان ما این مسائل را به زبان روز آموزش دهد؛ آیا شما افتخار می دهید هفته ای یک بار به هیأت ما بیاید و آموزش دهید؟ اگر خودتان هم نمی آید یکی از دوستان خود که مثل شما عالم باشد بفرستید؟ مسعود گفت: نظر لطف شما به بنده است. شما تلفن تان را بدهید با دوستان تنظیم می کنیم که به هیأت شما بیاییم. مرد خوشحال شد و تشکر کرد و گفت: این

۱. توبه: ۱۰۵.

۲. بحار الانوار، ۴۹/۹۹.

بهترین هدیه‌ای بود که به برکت اربعین نصیب ما شد. بعد از نهار، حسین گفت: امشب برنامه رادیو را به عرض اعمال اختصاص می‌دهیم به شرط آن‌که موضوع تفصیل بیشتری یابد.

بعد از نهار، که افراد متفرق شدند، جواد داشت موضوع عرض اعمال را با مسعود ضبط می‌کرد. مسعود گفت: مردم اگر بدانند که اعمال‌شان در رؤیت امام است، حال روحی‌شان تغییر پیدا می‌کند. ما وقتی در یک اتاق یک کودک پنج شش ساله باشد مراقب هستیم مسائلی را حتی در مورد پوشش خود رعایت کنیم، چطور خواهد بود اگر امام را شاهد خود بدانیم؟ کارمندان وقتی بدانند اعمال‌شان به رییس‌شان گزارش می‌شود، مواظب و مراقب خواهند بود که خطایی نکنند. روزی امام صادق علیه السلام خطاب به مردی گفتند: مواظب باشید پیامبر صلی الله علیه و آله را ناراحت نکنید. او گفت: ما چگونه می‌توانیم ایشان را ناراحت کنیم؟ فرمود: مگر نمی‌دانی اعمال شما به ایشان عرضه می‌شود، اگر معصیتی از شما ببیند، ناراحت می‌شود؛ پس با اعمال بدتان او را ناراحت نکنید بلکه با اعمال خوبتان، او را مسرور سازید. صاحب‌ه که تمام شد راه افتادیم تا آخرین قسمت پیاده‌روی را انجام دهیم.

۲۱. آستان کربلا

پس از سه شبانه روز پیاده روی در مسیری هشتاد کیلومتری - که همه لحظاتهش خاطره بود-، به کربلا رسیدیم: آستان عشق مان، بارگاه حبیب مان و سفینه نجات مان. وارد خیابان قبلة العباس علیه السلام شدیم که یک راست به سمت بین الحرمین می رود. به میدان المیزان که رسیدیم، گنبد نورانی و زیبای حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام دیده می شد. خیلی ها همان جا که می رسیدند، چند دقیقه ای می ایستادند و دعا و شکر می کردند که توفیق پیدا کرده اند به زیارت آل الله علیهم السلام مشرف شوند. ما هم، چنین کردیم. آن قدر ازدحام بود که تا خانه ابو محمد دو ساعت راه رفتیم. هرچه به اربعین نزدیک می شویم، کربلا شلوغ تر می شود. ابو محمد یک عراقی ساکن شهر کربلاست که با مسعود دوست بود و با اصرار او و هماهنگی مسعود، ما در کربلا مهمانخانه اش بودیم. او نیز فردی امام زمانی بود و در هر اتاقش نمادها و تابلوهای «یا صاحب الزمان» دیده می شد.

ابو محمد مرد خوش اخلاق و میانسالی است که هر سال در دهه اربعین، خانواده اش را به خانه یکی از همسایه ها می فرستد و خانه را در اختیار زائرین قرار می دهد و شنیدیم که بیشتر کربلایی ها این کار را انجام می دهند و مهمان زائر دارند. کوله پشتی ها را گذاشتیم و راهی حرم شدیم. مسعود گفت بر خلاف تشریف به سایر حرم ها که مستحب است انسان غسل کند و با لباس های طاهر به حرم مشرف شود،

در مورد زیارت امام حسین علیه السلام گفته‌اند با همان سر و صورت و لباس خاک آلود و پاهای تاول زده از پیاده‌روی، مشرف شوید. با اشتیاق فراوان از مقام صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و بازار امام صادق علیه السلام و نهر الحسینیه گذشتیم و به سوی حرم مطهر سالار شهیدان حرکت کردیم و به لطف خدا با سلامتی و راحتی وارد صحن سرپوشیده شدیم.

چقدر انتظار این لحظه‌ها را داشتیم؛ چقدر در طول پیاده‌روی، این لحظه‌ها را در ذهن مجسم می‌نمودیم؛ چقدر در نیت این سفر، نیابت از صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را با خود مرور می‌کردیم. اکنون با خود می‌گفتیم نه از سوی خودمان، بلکه از سوی صاحب‌الزمان به جدّ غریبش سلام کنیم و به نیابت از مولا، زیارت امام را بخوانیم. اساتید به ما گفته‌اند وقتی شما از سوی بزرگی نامه‌ای را می‌خواهید به بزرگ دیگری برسانید وقتی نزد او می‌روید چون سفیر آن بزرگ هستید، شما را احترام می‌کنند و گرمی می‌دارند، اکنون ما که نیت نیابت از صاحب‌الزمان کرده‌ایم وقتی از سوی ایشان سلام می‌دهیم و زیارت می‌کنیم، بیشتر و زودتر، سلام ما را جواب می‌دهند و توجه می‌کنند و گرمی می‌دارند. ازدحام زیاد بود و نتوانستیم وارد محل ضریح مطهر شویم لذا در همان صحن سرپوشیده نماز و زیارت را بجا آوردیم. دقایقی هم کنار ضریح حبیب بن مظاهر رفتیم و این یار با وفای امام را هم زیارت کردیم.

مسعود در کنار ضریح حبیب ایستاد و دستش را در ضریح گره زد و گفت: ای حبیب دل امام، تو چه کردی که این قدر محبوب امام بودی و به این مقام رفیع رسیدی؟ به حق

این مقام رفیعت، بیا و از خدا بخواه که ما را هم حبیب و مدافع و مرزبان حریم امام زمان مان قرار دهد. بیا و از مولایت حسین علیه السلام بخواه که ما نیز از خادمان و جان نثاران امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف گردیم. ای حبیب بزرگ! تو با آن دفاعت از امام زمانت به جایی رسیدی که همه اولیا و بزرگان بلکه همه زائران حسینی خطاب به شما انصار ابی‌عبدالله می‌گویند: «و فزتم والله فوزاً عظیماً» یعنی به حق خدا، شما رستگار شدید آن هم رستگاری عظیم! ما هم دوست داریم با خدمتگزاری امام زمان مان رستگار شویم. مسعود این کلمات را با سوز دل و سویدای جان می‌گفت و می‌گریست و ما نیز در کنار او می‌گریستیم که حرف دل ما را می‌زد. مطمئن بودیم این حبیب دل سیدالشهداء، این ضجه‌های ما را به محضر اربابش می‌رساند و ارباب کریم او، تقاضای حبیبش را بی جواب نمی‌گزارد.

۲۲. ماه تابان

در صفای بین الحرمین به سوی حرم مطهر حضرت ابالفضل العباس علیه السلام حرکت کردیم: آن قمر منیر و ماه تابان بنی هاشم؛ آن عبد صالح خدا، آن برادر با وفا، آن نماد شجاعت حیدر کرار؛ أسوه جوانمردی و ایثار. یک ندایی در درون ما را به سوی او می برد؛ می رویم و چشم به حرمش داریم تا مشرف می شویم. اینجا عرب ها، قلب شان، نه، پناه شان، نه، امید شان نشسته است. اسم عباس که می آید، بدن شان می لرزد اگر از خط خارج شوند؛ زنان بیچه مریض شان را می گذارند و قاطعانه می گویند عصر می آییم او را ببریم اما سالم! و عصر می آیند و سالم می برند! انگار نه انگار باید از او تشکر کنند. یک برادر که همه چیزش را می دهد تا از برادرش، نه، مولایش حمایت کند. باور می کنید آب را با کف هایت از نهر برداری تالب های سوخته از عطش را تر کنی اما به یاد برادر بیفتی که لب هایش چون تو خشکیده است؛ آب را به روی آب بریزی و مشک را پر کنی تا کودکان تشنه را سیراب سازی.

بیهوده او را کنیه ابالفضل نداده اند او پدر فضیلت ها و بخشش هاست؛ فرزند امیر مؤمنان و عزیز دل ام البنین و محبوب زهرای مرضیه علیه السلام. در ستایش او همین بس که برادر و مولایش، وقتی آن دلاور عرب را ناجوانمردانه به شهادت رساندند، فرمود: الان، کمرم شکست. می خواهم منتهای معرفتش را از رجزهایش هنگامی که دست راستش را با تیر جدا کردند ببینیم که گفت: به خدا سوگند

اگر دست راست مرا قطع کنید من تا ابد از دین خود حمایت خواهم نمود و نیز از امام حمایت خواهم نمود که دارای یقینی صادق است و پور پیامبر امین حضرت مصطفاست.

در صحن او می‌توانی ساعت‌ها بنشینی و با او سخن بگویی: من برای دنیایم هیچ نمی‌خواهم؛ فقط می‌خواهم از شما توان بگیرم و همین کلمات شما را خطاب به امام زمانم بگویم؛ بگویم که دست از حمایت شما و دینم بر نمی‌دارم تا زنده هستم. دستم، پایم، چشمم، جانم، نذر شما و دین شما و راه شما... این توان را به من بدهید، شما می‌توانید و من مهمان شمایم؛ دخیل شمایم؛ مهمان‌نوازی شما حسینیان را دیده‌ام؛ باور ندارم مرا نومید کنید. داشتم با قمر منیر حرف می‌زدم یکی از خادمان آمد و به فارسی با لهجه عربی گفت: همراه من بیا؛ تعجب کردم میان آن هم جمعیت چطور مرا نشان کرده است؛ بی‌اختیار برخاستم و همراه او رفتم تا رسید به دفتری و اطاقی در عتبه مقدسه. گفت: اسمت چیست؟ گفتم. گفت: یک هدیه برایت دارم و دست کرد در کشوی میز و بسته کوچک سبزرنگی بیرون آورد. بعد گفت: این تربت مخصوص حرم سیدالشهداء است که هنگام بازسازی حرم از کنار مدفن مطهر امام برداشته شده، یک کاشی هم به رنگ آبی لاجوردی داد که گفت مربوط به کاشی‌های قدیم حرم بوده وقتی کاشی‌های جدید را نصب می‌کردند. نمی‌دانم خواب بودم یا بیدار. همین چند لحظه قبل با ابوالفضل علیه السلام صحبت می‌کردم؛ یعنی سخنانم و حاجتم را شنیده و

به این زودی نشانه‌ای فرستاده است و آن خادم آستان از میان آن همه جمعیت به سراغ من آمده است؟ اشک از چشمان جاری شد و ناخودآگاه گفتم یا باب الحوائج... من می‌خواستم به پیروی از او به امامم بگویم مرا توان بدهید مثل او بگویم: انی أحامی ابداء عن دینی / و عن امام صادق الیقینی... آن حضرت آن هدیه را برایم فرستاد تا بفرماید: راه صحیح همین است که نیت کرده‌ای؛ برو و از امام غریبت؛ از دینت که آماج حمله دشمنان بسیار است، حمایت کن؛ امامت را یاری کن؛ خدمتگزارش باش.

۲۳. زیارت اربعین

پس از زیارت، به خانه ابو محمد برگشتیم او از حسینیة نزدیک آنجا که زائران زیادی آنجا بودند و آشپزخانه اش غذا برای زائران می پخت، برای ما هم غذا آورده بود. حسین گفت برنامه امشب رادیو اربعین را اختصاص داده ایم به اهمیت زیارت اربعین. هرکدام از شما پیشنهادی برای مطالب آن دارد بگوید تا من در متنی که می نویسم از آن استفاده کنم. حامد گفت آیا اصلاً در احادیث امامان اشاره ای به اربعین شده است؟ حامد گفت من حدیث شگفتی از حضرت عسکری علیه السلام شنیده ام که در جلد ۱۴ وسائل الشیعه آمده است و آن حضرت، زیارت اربعین را یکی از پنج علامت مؤمن شمرده اند. گفتم: واقعاً زیارت اربعین را نام برده اند؟ حامد گفت: آری. فرمودند: نشانه های انسان مؤمن پنج چیز است: پنجاه رکعت نماز روزانه (نمازهای واجب و نافله)، زیارت اربعین، انگشتر به دست راست کردن، پیشانی بر خاک نهادن و بسم الله الرحمن الرحیم را [در نماز بلند گفتن. بنابراین زیارت اربعین در کلام امام یکی از پنج نشانه مؤمنان است.

جواد گفت: من هم خوانده ام که عنوان «زیارت اربعین» به زمان امام صادق علیه السلام بازمی گردد و عجیب این است که با وجود بیم و ترس از حکومت جائر، مردم از امام سؤال می کردند که با وجود ترس از خبرچینان و عوامل حکومت، آیا به زیارت حضرت سیدالشهداء برویم؟ و حضرت می فرمودند که آری،

بروید. این در حالی است که فقهای شیعه در مسئله حج، یکی از شرایط استطاعت را «تخلیه سرب یعنی وجود امنیت» بیان فرموده‌اند؛ یعنی باید امنیت باشد و اگر امنیت نباشد، استطاعت محقق نیست؛ اما در مورد زیارت سیدالشهدا علیه السلام حتی با نبود امنیت نیز مردم را ترغیب به زیارت می‌کردند. از آن گذشته، به مناسبت‌های مختلف نیز ترغیب به زیارت آن حضرت می‌نمودند مانند: مستحب بودن زیارت امام در شب عرفه، اول ماه رجب، نیمه شعبان، شب قدر، شب عید فطر، شب عاشورا، هر شب جمعه و روز اربعین.

حسین گفت: فردی است به نام صفوان جمال. اوست که از امام صادق علیه السلام کیفیت زیارت اربعین را نقل کرده است و علمای ما مثل صاحب وسائل الشیعه، بابی را با عنوان «تأکید بر استحباب زیارت امام حسین علیه السلام در روز اربعین» گشوده و از قدیم اهمیت و فضیلت زیارت اربعین در کتاب‌های روایی مثل شیخ طوسی در تهذیب و مصباح المتهجد و شیخ مفید در مزار، مطرح بوده و به همان روایت حضرت عسکری علیه السلام تمسک نموده‌اند و روایت صفوان از امام صادق علیه السلام در کیفیت زیارت را ذکر نموده‌اند که در وقت بالا آمدن روز این زیارت را بخوان: «السَّلَامُ عَلٰی وَلِيِّ اللَّهِ وَحَبِيبِهِ، السَّلَامُ عَلٰی خَلِيلِ اللَّهِ وَنَجِيبِهِ...» که زیارت مشهور اربعین است. در اینجا احمد هم وارد بحث شد و گفت فرازی در این زیارت است که هدف قیام امام را به زیباترین تعبیر، بیان نموده و فرموده است: او خون قلبش را بخشی تا مردم را از جهالت و حیرت گمراهی برهاند: «وَبَدَلُ مُهْجَتِهِ فِیکَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ...».

صحبت که به اینجا رسید، مسعود گفت: در فرازی از این زیارت، شهادت به امامان از فرزندان امام حسین علیهم السلام است تا آنجا که می‌فرماید من آماده یاری شما هستم آن هنگام که خداوند به شما اذن خروج دهد که اشاره است به ظهور امام عصر ارواحنا فداه و این که من در صف شما هستم نه در صف دشمنان شما چه امامان دیده شده و شاهد و ظاهران و چه امامان غائب و باطن تان! و بدین ترتیب از اربعین، پل می‌زند به زمان امام عصر عجل الله فرجه و این که من با او هستم و یاری ام برای او آماده است: «وَنُضِرَّتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَكُمْ». یعنی در اربعین، هشتاد کیلومتر پیاده می‌آیی تا در زیر قبه سیدالشهداء علیهم السلام بررسی و اعلام کنی من آماده یاری امام زمان هستم و یقیناً در صف شمایم نه در صف دشمنان تان: «فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَامَعَ عَدُوْكُمْ». این به نظر شما زیبا نیست؟! یعنی هدف زیارت اربعین اعلام موضع زائر است در حرم سیدالشهداء بعد از یک پیاده روی طولانی که: من آماده یاری و خدمتگزاری به فرزند شما یعنی حجة بن الحسن العسکری علیهم السلام هستم!

۲۴. لبیک یا حسین علیه السلام

سرانجام روز موعود فرا رسید؛ شهر در اوج شلوغی بود. به زحمت از بین کوچه پس کوچه‌های تو در تو و شلوغ به سمت بین الحرمین و حرم سیدالشهدا علیه السلام می‌رفتیم. خیلی‌ها بعد از طلوع خورشید زیارت اربعین را خوانده بودند و داشتند به سمت مسیرهای خروجی شهر می‌رفتند. بعضی هم به خاطر شلوغی اطراف حرم، چندین خیابان آنطرف‌تر و در جایی که گنبد طلایی حرم دیده می‌شد ایستاده بودند و زیارت اربعین را می‌خواندند. هرکس از هر جایی گنبد حرم را می‌دید مشغول دعا و زیارت می‌شد، چون در آن شلوغی نمی‌توانستند خود را به حرم برسانند. در میانه راه به خاطر ازدحام همدیگر را گم کردیم. من به زحمت خودم را رساندم به بین الحرمین که جای سوزن انداختن هم نبود؛ هیأت‌ها و موكب‌های زیادی از نقاط مختلف عراق و ایران و کشورهای اسلامی دیگر مثل لبنان و پاکستان و هند و حتی از امریکا برای شرکت در مراسم روز اربعین حضور پیدا کرده بودند.

هیئت‌ها با خواندن مداحی و روضه با پرچم‌های خود و اکثراً پا برهنه، از درب‌های مشخصی وارد حرم می‌شدند و از درب دیگری از حرم خارج شده و به خیابان‌های پشت حرم که ارتباطی با بین الحرمین نداشت می‌رفتند. معمولاً افراد به حالت دویدن به سر و سینه می‌زدند و بین حرم‌ها جابجا می‌شدند. من به زحمت بعد از کلی انتظار در آن انفجار جمعیت، توانستم وارد حرم بشوم. دور تا دور فضای بیرونی

حرم‌های مطهر و داخل حرم‌ها با پارچه‌های سیاهی پوشانده شده بود. هیأت‌ها با ورود به داخل حرم، صدا و شورشان چند برابر می‌شد و همگی یک شعار را سر می‌دادند: «لبیک یا حسین»... زائران حاضر در حرم نیز با نوای مداحی‌ها، مشغول گریه یا خواندن دعا و زیارت بودند. همه حال خوشی داشتند و پس از یک پیاده‌روی طولانی، اکنون به آرزوی خود رسیده و داشتند با محبوب دل پیامبر و اهل بیت و کروبیان و فرشتگان و مؤمنان، عرض حال می‌کردند؛ یا حاجت می‌خواستند و گفتگو می‌کردند. توصیف این حال و هوا گفتنی نیست باید باشی و ببینی.

من، امید نداشتم بتوانم زیر گنبد مقدس بروم لذا از دور زیارت اربعین را خواندم و با خود گفتم: آقا، شما می‌دانید من این همه راه آمده‌ام تا در زیر گنبد شما برای فرزندتان دعا کنم. اگر نمی‌شود، از همین جا می‌گویم: اللهم عجل لولیک الفرج... موقعی که قصد خروج داشتم، ناگهان مسیر در یک لحظه به سوی حرم مطهر باز شد و توانستم به ضریح و زیر قبه مطهر بروم و خواسته‌ام را عملی کنم. خدایا! الان همه آرزوی خود را و به نیابت از این سیل ملیونی جمعیت و حتی خود صاحب‌الزمان عجل الله له الفرج، در اینجا-جایی که دعا مستجاب است- را ده بار تکرار می‌کنم و عاجزانه انتظار دارم تا در ظهور آن عزیز، تعجیل فرمایی و البته به هرچه تو تقدیر فرمایی، راضی و خشنودم و سپس ده بار خواندم: اللهم عجل لولیک الفرج... وقتی متوجه اطراف خود شدم، دیدم بیشتر لب‌ها هم مترنم به همین کلمات زیبا بود.

جذبه، شور و حال و معنویتی که در کنار این حرم دیدم و درک کردم را در جای دیگری تجربه نکرده بودم. با حضرت وداع کردم و موقعی که خواستم در آن ازدحام جمعیت از رواق خارج شوم، صدای اذان پخش شد و مردم سریع برای نماز جماعت صف بستند و سعادت نماز جماعت در روز اربعین در حرم امام حسین علیه السلام نیز نصیبم شد. بعد از نماز، خطیبی عراقی به بالای منبر رفت و مراسم روضه روز اربعین را شروع کرد که در خطبه آغازش هم توسل مفصلی به ساحت قدسی امام زمان عجل الله تعالی فرجه داشت. آنجا احساس کردم همه آن «لبیک یا حسین‌ها» معنی «لبیک یا مهدی» دارد و افراد می‌دانند که چه می‌گویند. بعد از چند دقیقه توانستم از حرم خارج بشوم و به زحمت، خودم را به خانه ابو محمد برسانم. دوستان برگشته بودند و منتظر من بودند تا نهار حسینی را بخوریم و به سوی کاظمین حرکت کنیم.

۲۵. کاظمین، سلام

پس از حدود یک ساعت پیاده‌روی و خروج از شهر کربلا، سوار اتوبوسی شدیم که ما را به نزدیک قبر عون بن عبدالله بن جعفر و فرزند حضرت زینب کبری علیها السلام رساند. بعد از صرف نهار در یک ایستگاه صلواتی، و خواندن نماز ظهر و عصر ماشینی کرایه کردیم تا ما را به کاظمین برساند که ظاهراً ۱۲۰ کیلومتر با کربلا فاصله داشت. عصر به بغداد رسیدیم و از آنجا با یک تاکسی به سوی حرم، راهی شدیم و نزدیک مغرب به نزدیک حرم مطهر دو امام بزرگوار رسیدیم و به مهمانخانه جوادین که زیرزمینی بسیار بزرگ در کنار حرم مطهر بود، وارد شدیم و خوشبختانه با این که مملو از جمعیت و بسیار شلوغ بود، موفق شدیم جایی پیدا کنیم. کاظمین نام محله‌ای در حاشیه غربی رود دجله و در شمال شهر بغداد پایتخت عراق است، و به دلیل نزدیکی به پایتخت و قرار گرفتن در کنار رود دجله و برخورداری از زمین‌های حاصل خیز، از نقاط پیشرفته و با اهمیت عراق به شمار رود.

مثل همیشه مسعود اطلاعات خوبی از حرم‌ها داشت که گفت: حرم کاظمین مزار دو امام همام حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و حضرت امام جواد علیه السلام امام هفتم و نهم شیعیان، یکی از اماکن مذهبی مهم جهان تشیع با حدود ۲۶ هزار متر مربع است که سالانه میلیون‌ها نفر آن را زیارت می‌کنند. درب‌های حرم عبارتند از: باب القریش، باب الجواهریه، باب صاحب‌الزمان، باب صافی، باب المغفره، باب

الرحمه، باب الرجا، باب الفرهادیه، باب القبله و باب المراد. صحن اصلی حرم کاظمین در میان صحن های عتبات جزء بزرگ ترین هاست؛ چهار رواق نیز در چهارسوی حرم است که رواق غربی به خاطر دفن شدن خواجه نصیرالدین طوسی در آن به رواق خواجه نصیر مشهور است. شب، توفیق تشریف به حرم دو امام بزرگوار و مظلوم را یافتیم که اولی توسط هارون و دومی توسط مأمون پسرش، دو خلیفه منفور و مزور عباسی به شهادت رسیدند.

هنگام ورود به حرم، از باب صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شدیم و با تذکر مسعود انجام این زیارت را به نیابت از آن حضرت، نیت کردیم. مسعود گفت وقتی زیارت نامه می خوانید، به ترجمه عبارت های آن بیندیشید. مفاتیحی که با خود داشتم را باز کردم. در زیارت حضرت کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ این عبارات، آن امام همام را چنین توصیف می نمود: «... آن بزرگواری که شب ها تا صبح بیدار و شب زنده دار بود و پیوسته به استغفار و در سجده طولانی با چشم اشکبار با خدا به مناجات و راز و نیاز بسیار و پیوسته به تضرع و زاری مشغول بود و حضرتش مقرو معدن عقل و عدل و خیرات و فضل و عطا و احسان و محل الفت با بلا و مصیبت های عالم و صبر و شکیبایی بود و به ظلم ظالمان و در سلول ها و زندان های ستمکاران گرفتار و معذب در قعر زیر زمین ها و زندان های تاریک به طوری که پاهای مبارکش در حلقه های زنجیر مجروح شده بود». تصویر این مظلومیت در زیارت امام هفتم، جگرها را می سوزاند. گفتم: چه حالی دارد امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ وقتی این عبارات را برای جدّ مظلومش می خواند؟

و در زیارت حضرت جواد علیه السلام خواندیم: «... گواهی می‌دهم که تو ولی خدا و حجت او در زمینش هستی و تو مقرب خدا و منتخب حق و سپردگاه علم خدا و پیامبران و پایه ایمان و تفسیر قرآنی؛ گواهی می‌دهم هر که از تو پیروی کرد بر حق و هدایت است و هر که تو را انکار کرد و با تو از در دشمنی درآمد بر گمراهی و هلاکت است، به خدا و به تو، در دنیا و آخرت از آنان بیزاری می‌جویم، سلام بر تو تا هستم و تا شب و روز هست...». زیارت با معنویت و به یاد ماندنی بود زیرا وقتی اعمال عبادی مستحب خود را به نیابت از صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه به جا می‌آوری، شیرینی خاصی دارد که قابل مقایسه با غیر آن نیست. بعد از زیارت به مهمانخانه آستان باز گشتیم تا برنامه فردا را با هم تنظیم کنیم. مسعود گفت: پیشنهادی برای فردا دارد که بعد از شام خواهد گفت.

۲۶. مرزبانان

آن شب منتظر بودیم تا مسعود برنامه فردا را بگوید؛ او گفت: دوستان اکنون که در کاظمین هستیم، حیث است به زیارت و ادای احترام به بعضی از عالمان و مرزبانان بزرگ تشیع نرویم؛ مرزبانانی چون شیخ مفید از بزرگ ترین متکلمان شیعه، سید رضی گردآورنده نهج البلاغه، خواجه نصیرالدین طوسی متکلم بزرگ، و ده ها عالم دیگر که همینجا سر بر آستان کاظمین نهاده و آرمیده اند و از همه مهم تر زیارت چهار وکیل امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت صغری یعنی نواب اربعه. همه تأیید کردند و صبح روز بعد ابتدا کردیم با شیخ مفید رحمته الله علیه با توضیحات او در مورد هریک. مقبره شیخ مفید در شرق رواق جنوبی حرم مطهر امامین کاظمین قرار دارد. وی یکی از بزرگان شیعه و فقها و متکلمان چیره دست و توانا بود که مکتب کلامی بغداد را به اوج رساند. در دوره او گفتگوها و مناظرات علمی بین علماء بزرگ مذاهب مختلف اسلامی در بغداد در حضور خلفای عباسی برگزار می شد که شیخ در آن جلسات حاضر می شد و به نقدها نسبت به مذهب شیعه پاسخ می داد. علاوه بر آن در خانه شیخ نیز مجلس بحثی برپا می شد که علماء مذاهب گوناگون اسلامی از جمله معتزله و زیدیه و اسماعیلیه در آن شرکت می کردند. کتاب «ارشاد» او یادگاری از این نشست هاست.

شیخ مفید رحمته الله علیه روش فقه اعتدالی را پایه گذاری کرد و شاگردانی چون شیخ طوسی، سید مرتضی، سید رضی،

کراچکی، نجاشی و ابویعلی تربیت نمود که خود از مرزبانان بزرگ گشتند و سید مرتضی و شیخ طوسی راه او را در فقه ادامه دادند. او در سال ۴۱۳ ق درگذشت. بر روی قبر او ضریحی فولادی و قدیمی قرار دارد و قطعه شعری بر سنگ مرمر بالای قبرش نوشته شده که منسوب به امام زمان عجل الله تعالی فرجه له است که در رثای فوت او فرموده‌اند: لاصوت للناعی بفقدك انه / یوم علی آل الرسول عظیم... شخصیت بعدی خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ ق ۶۷۱ ق) مدفون در رواق باب القریش، رواق غربی، از عالمان، متکلمان و ریاضی دانان مشهور شیعه، وزیر ایرانی و شیعی هولاکو خان مغول که توانست خوی مغولی آن‌ها را تعدیل و تغییر دهد. او تألیفات فراوانی در کلام و عقاید و نیز علوم دقیقه مثل ریاضی و هندسه دارد که مشهورترین آن‌ها تجرید الاعتقاد و آداب المتعلمین است.

دیگر دو برادر سید مرتضی و سید رضی هستند که از شخصیت‌های پرنفوذ شیعه در دوره آل بویه و دارای مقام نقابت علویین بودند. شهرت سید مرتضی در آثار گرانقدر او همچون الشافی در امامت و الذریعه الی اصول الشریعه در فقه است و شهرت سید رضی با کتاب نهج البلاغه است که مشهورترین یادگار اوست و نامش با این اثر ماندگار گردیده است. عالم دیگر ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی، از فقیهان و محدثان شیعی در عصر آل بویه است که در رواق شرقی حرم (پایین پا) به خاک سپرده شده است. ابن قولویه از سوی معزالدوله دیلمی دعوت شد تا از قم به کاظمین برود و به تأسیس حوزه علمیه آن بپردازد. شیخ مفید و ابوالفتح کراچکی از شاگردان او بودند و شیخ مفید را در کنار او به

خاک سپردند. ابن قولویه صاحب تألیفاتی در فقه و حدیث است و کتاب «کامل الزیارات» او مشهور است.

مزار ده‌ها عالم و مرزبان دیگر در حرم کاظمین است که برای هر یک فاتحه‌ای خواندیم و احترام نهادیم به پاس تلاش‌هایشان در ترویج و تبلیغ تشیع به ویژه علمای متأخر همچون سید اسماعیل صدر (متوفای ۱۳۳۸ق) از مراجع تقلید قرن چهاردهم قمری و سرسلسله خاندان صدر؛ سید حسن صدر (متوفای ۱۳۵۴ق) مشهور به محدث کاظمینی فقیه از مراجع تقلید شیعه؛ سید عبدالله شبر (متوفای ۱۲۴۲ق) از عالمان شیعه در قرن سیزدهم هجری قمری و نویسنده تفسیر معروف؛ سید حیدر صدر (متوفای ۱۳۵۶ق) فرزند سید اسماعیل و پدر سید محمدباقر صدر؛ سید هبة‌الدین شهرستانی (متوفای ۱۳۸۶ق) از علمای قرن چهاردهم قمری و بسیاری دیگر. یادکرد این مرزبانان، از آن جهت اهمیت می‌یابد که مرزبانان حریم تشیع و امامت و مهدویت بدانند در طول تاریخ چه بزرگانی در این راه گام نهاده و مسیر را برای مرزبانان امروز، هموار کرده‌اند.

۲۷. سفراء اربعه

بعد از زیارت عالمان در حرم و جوار حرم کاظمین علیهم السلام، مسعود گفت: محدث نوری در کتاب شریف تحية الزائر که در اواخر عمرش نوشته، به شدت انتقاد می‌کند از کاروان‌هایی که آن موقع به بغداد می‌رفتند اما به زیارت و کلاء و سفراء اربعه نمی‌رفتند. محدث قمی صاحب مفاتیح هم می‌گوید: بدان که از جمله تکالیف زائران در ایام توقف در شهر مقدس کاظمین رفتن به بغداد برای زیارت این چهار وکیل و سفیر خاص امام عصر صلوات الله علیه است؛ که حتی اگر قبر هر یک از آن‌ها در شهرهای دوردست قرار می‌داشت، شایسته بود انسان راه‌های سخت و طولانی را طی کند و رنج و سختی سفر را به جان بپذیرد، و به فیض زیارت آن‌ها نایل گردد؛ زیرا در میان همه اصحاب خاص امامان علیهم السلام کسی به بزرگی و جلالت قدر ایشان نمی‌رسد. اینان نزدیک هفتاد سال به منصب سفارت و وساطت میان امام علیهم السلام و مؤمنان فایز شدند، و بردست ایشان کرامات بسیار و خوارق عادات بی‌شمار جاری گردید، و گفته شده: بعضی از علما قائل به عصمت ایشان شده‌اند.

با این سخنان اشتیاق مان برای زیارت آن‌ها افزون شد. ماشین گرفتیم و گفتیم ما را ببرد «ساحة الخلانی» یعنی میدان خلانی در مرکز قدیمی بغداد که از حرم تا آنجا ۱۵ دقیقه راه بود. در گوشه میدان خلانی، مسجد خلانی است که مسجدی بزرگ است و کاملاً پیداست؛ خودشان «جامع الخلانی»

می‌گویند. رفتیم داخل آن مسجد؛ مزار جناب ابوجعفر محمد بن عثمان که نزد عراقی‌ها به خلّانی معروف است و این مسجد هم به نام اوست و مزارش هم در یک اتاق بزرگ است. آن بزرگوار بعد از پدرش، عثمان بن سعید که ۷ سال وکالت امام را به عهده داشت به وکالت منصوب گردید و مدت ۳۸ سال در این پست باقی بود. عراقی‌ها ایشان را «السفیر الثانی» می‌گویند و چهار سفیر امام را «السفراء الاربعه» می‌گویند (همین جا ذکر شود که باید به جای لغت نواب اربعه، سفراء اربعه به کار برد زیرا آن‌ها نایب و جانشین امام نبودند). او دارای تألیفات در فقه بوده و روایاتی از امام روایت نموده و ادعیه مشهوری چون سمات، افتتاح و زیارت آل یاسین نیز توسط ایشان نقل شده است.

بعد از زیارت جناب محمد بن عثمان که بزرگ‌ترین مزار را بین سایر سفیران دارد، آدرس مزارهای سه سفیر دیگر را در داخل مزار ایشان دیدیم که همه در محدوده بازار قدیم بغداد (بازار شورجه) بود. مرقد اولین سفیر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در منطقه‌ای به نام «سوق المیدان» در بخش شمالی بازار شورجه واقع شده و در کنار آن، مسجد «الدرب» است که محل زیارت بازاریان و زوار است. آن بزرگوار مدت ۷ سال، سفیر و رابط بین امام و مردم در غیبت صغری بودند. مرقد سوم مربوط به «ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی» است که در مرکز بازار شورجه در مسجدی در کنار بازار واقع شده است که گنبد آبی رنگ مسجدی که مزار اوست، در هياهو و شلوغی بازار شورجه چشم نواز و دیدنی است. نوبختی بعد

از مرگ خلّانی به مدت ۲۱ سال سفیر امام عصر ارواحنا فداه بودند. مزار علی بن محمد سمّری آخرین سفیر آن حضرت که سه سال مقام سفارت را داشتند در بازار پارچه فروشان بغداد در نزدیکی مدرسه قدیمی «المستنصریه» قرار دارد که عطر عود از پنجره آن فضای بازار را عطر آگین می‌کند.

بعد از زیارت سفیران امام، مسعود گفت: همچنان که این بزرگواران در زمان حیات خود، واسط میان ولی عصر صلوات الله علیه و مردم بودند، و از جمله مناصب ایشان، رساندن درخواست‌ها و نامه‌های حاجات مردم به آن حضرت بود، دور نیست که اکنون هم به همان منصب شریف مفتخرند و می‌توانند درخواست‌های مردم را به آن حضرت برسانند. مسعود ادامه داد جایزه این سفرتان زیارت بزرگ دیگری است. گفتیم چه کسی؟! گفت: با من بیایید. از بازار که بیرون آمدیم قبل از پل که تاکسی‌ها به کاظمین می‌برند، همان جا کنار پل، مزار نورانی جناب کلینی صاحب یکی از کتب اربعه یعنی کتاب شریف کافی است که او با نوشتن آن حق بزرگی بر ما و همه شیعیان دارد زیرا ارکان اعتقادی، مبانی عملی و احکام دینی و اخلاقی را از روایات معتبر معصومین گرد آورده است که تمام زندگی ما را می‌پوشاند. کتاب کافی به تنهایی (غیر از سه کتاب دیگر کتب اربعه یعنی تهذیب و استبصار و من لا یحضره الفقیه)، ۱۶۱۹۹ روایت دارد که از مجموع کتب ششگانه روایی اهل سنت، روایاتش بیشتر است! چه توفیقی داشتیم ما امروز با زیارت این عالمان و مرزبانان و سفیران صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجالهم.

۲۸. به سوی سامرا

به کاظمین برگشتیم و سحرگاه روز بعد، بعد از نماز صبح در حرم، زیارت وداع با دو امام همام حضرات امام کاظم و امام جواد علیهما السلام را به جا آوردیم و عازم سامرا شدیم. سامرا، یکی از شهرهای مهم عراق است که در شمال بغداد و در قسمت شرقی رودخانه دجله واقع شده و مرکز استان صلاح الدین است و با بغداد ۱۲۴ کیلومتر فاصله دارد. این شهر به دستور معتصم بالله خلیفه عباسی بنا شد و پس از اتمام آن، پایتخت از بغداد به سامرا منتقل شده و تا مدت‌ها این شهر پایتخت عراق و یکی از مهم‌ترین نقاط آن بود. تا زمانی که این شهر پایتخت بود شکوه و عظمت فراوانی داشت، اما وقتی پایتخت خلافت از سامرا به بغداد منتقل شد، این شهر نیز کم‌کم شکوه خود را از دست داد. وجود حرم دو امام شیعه یعنی امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام از مهم‌ترین دلایل اهمیت سامرا به شمار می‌رود.

از نظر شیعیان، آنجا خانه پدری امام عصر ارواحنا فداه است که به آن توجه خاص داشته و دارند. در آنجا نیز موکب‌های پذیرایی از زائران برپاست و خود مضیف‌خانه (مهمان‌خانه، محل پذیرایی مهمان) حرم، پذیرای زائران است و گاهی هر وعده چند هزار غذا توزیع نموده و زائران از خادمان پتو گرفته و در صحن‌ها شب را استراحت می‌کنند. مضیف‌خانه با اسکلت فلزی و اتصالات پیچ و مهره روبه روی درب باب القبله حرم مطهر قرار دارد و در سال ۱۳۹۰ جهت

پذیرایی از میهمانان و زوار حرم مطهر ساخته شده است. به گفته زائران، اینجا خانه پدری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و قطعه‌ای از بهشت است. این حرم یکی از زیباترین و مهم‌ترین حرم‌ها در بین عتبات است و از نظر زیبایی و معماری جایگاه ویژه‌ای دارد. در داخل ضریح حرم سامرا علاوه بر مزار دو امام هادی و عسکری علیه السلام، مزارهای نرجس خاتون همسر امام حسن عسکری و مادر امام زمان و حکیمه خاتون دختر امام جواد نیز قرار دارد.

این حرم شریف دو بار مورد حملات تروریستی قرار گرفته که در اثر این حملات، بخش‌های زیادی از حرم از بین رفته ولی دوباره بازسازی شده است. حرم سامرا دارای چهار دروازه‌ی اصلی است که با نام‌های مختلف از جمله باب الفرج، باب القبله و... خوانده می‌شوند. سه صحن به نام‌های الغیبه و مصلی و امامین و چندین رواق با آینه کاری بسیار زیبا اطراف حرم قرار دارد. گنبد حرم سامرا بزرگ‌ترین گنبد حرم‌های عتبات است؛ این گنبد ۱۲۰۰ متر مربع، مساحت دارد و با بیش از ۲۳ هزار خشت طلا پوشانده شده و دو گلدسته با قسمت‌های زرین در بالای آن نیز چشم انداز زیبایی به حرم بخشیده‌اند. سرداب مطهر، قسمتی از زیرزمین حرم سامراست که محلی عبادت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و بزرگانی در این مکان به زیارت امام، مشرف شده‌اند. و اکنون زیارتگاه انبوه مشتاقان حضرتش از سراسر جهان است. حضور خانوادگی زائران و مجاوران در خانه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف منظره‌های چشمگیری را ایجاد کرده، یکی از زائران می‌گفت:

من ماه رمضان نیز با خانواده اینجا بودم. حال و هوای شاد شب‌های رمضان به‌گونه‌ای بود که کسی احساس غربت نمی‌کرد. این امر در حالی است که پیش از این ایام، حرم سامرا همواره در غربت بود و حتی تعداد زائران نیز چندان زیاد نبود. اما همزمان با ماه رمضان، صحن و شبستان‌های حرم، پذیرای زائرانی است که از نقاط مختلف به سامرا مشرف شده‌اند و مشغول زیارت هستند. مهمان‌خانه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشی و به تو بد بگذرد؟ حاشا و کلا! داستان سرآشپز مضیف خانه به نقل از شیخ سیف الغامری بر سر زبان‌هاست که می‌خواست خدمت را ترک کند و چند روزی به مرخصی برود، آن شب امام را در خواب دیده بود که به او فرمود: نرو، اینجا کارها لنگ می‌ماند. او عذر آورده بود، حضرت فرمودند: به خاطر من، نرو (علی خاطر لا تطلع)... اگر کسی در خانه خودت به مهمانی بیاید. سر سفره بنشیند، تو که آشپزی می‌گذاری بروی؟ گفتم: نه. فرمود: این همه زوار پدر و مادر و جد من، هر روز ظهر دارند می‌آیند؛ غذا ندارند، کجا داری می‌روی؟!

۲۹. خانه پدری

یکی از مهندسین ایرانی بازسازی حرم مطهر که سال‌ها آنجا توفیق خدمت داشت، این اطلاعات را در اختیار ما گذاشت تا در اختیار مخاطبان رادیو اربعین قرار گیرد: سامرا را گفته‌اند برگرفته از «سُرَّ مَنْ رَأَى» است به معنای: شاد شود هر که آن را بدید/ هر که آن را ببیند شاد می‌شود. این شهر به نام سازنده آن «عسکر المعتمد» نیز نامیده می‌شد. سامرا طی مدت سه دهه پایتخت عراق، بلکه مرکز حکومت خلفای عباسی بود. گفته شده لقب عسکری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برگرفته از این نام است و نیز گفته شده به خاطر منطقه استقرار حضرت توسط حکومت، منطقه نظامی (عسکر) بوده است. متوکل عباسی از موقعیت ممتاز امام در مدینه احساس خطر کرده و حضور ایشان در مدینه را به صلاح ندانست و برای کنترل بیشتر امام تصمیم گرفت ایشان را از مدینه به سامرا منتقل کند لذا امام هادی به همراه فرزندان در سال ۲۳۳ ق / ۸۴۷ م به سامرا آورده شد.

خانه پدری حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سامرا، دو قسمت داشت؛ یک سمت برای مردان و قسمت دیگر برای زنان، یک سرداب هم زیر اتاق‌ها قرار داشت. که در روزهای گرم، اهل خانه در آن سرداب زندگی می‌کردند. این سرداب، امروز در ضلع شمال غربی و در پانزده متری بقعه و حرم مطهر قرار دارد. این صحن، به طول شصت و عرض بیست متر و دارای ایوان و شبستان است. روی سرداب، مسجدی وجود دارد که به

مسجد صاحب مشهور است. حتی سال‌ها پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام خلفای عباسی منزل امام را زیر نظر داشتند و گاهی به طور ناگهانی به آنجا یورش می‌بردند تا بلکه بتوانند حضرت مهدی علیه السلام را دستگیر کنند؛ زیرا در جریان شهادت امام عسکری علیه السلام وقتی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف عموی خود جعفر را از نماز خواندن برپیکر امام عسکری علیه السلام باز داشتند و خود برپیکر آن حضرت نماز خواندند، تقریباً بر همگان معلوم شد که امام مهدی علیه السلام علی‌رغم مراقبت‌های دژخیمان عباسی متولد شده‌اند و هم‌اکنون جانشینی حضرت عسکری علیه السلام را برعهده دارند.

مردم سامرا از اهل سنت هستند و بعضی از آن‌ها به اهل‌البیت علیهم السلام تعلق خاطر دارند اما همه این‌طور نیستند. لازم به ذکر است که رهبر گروه داعش (ابوبکر بغدادی) خطیب یکی از مساجد -المرزوق- سامرا بوده و پدرخانمش هم سامرای است، در ۱۵ خرداد ۱۳۹۴ باهمین ارتباطات -نفوذی‌ها- نیمی از سامرا را تسخیر کرده و توانسته بود حدود ۴ هزار نیرو جمع‌آوری کند و با خودروهای زرهی عازم حرم سامرا بودند تا ۷۰۰ متری ورودی حرم رسیده بودند و قصدشان تخریب حرم بود که دو عامل موجب ناکامی‌شان شد، اول انفجار یکی از خودروهای حامل مواد منفجره بود که رعب در دلشان ایجاد شد و دوم مقاومت مدافعان حرم سامرا بود که حدود ۵ نفر از مدافعان شهید شدند. این حرم پیش‌تر دو بار به دست تروریست‌ها در اسفند ۸۴ و خرداد ۸۶ توسط تروریست‌های القاعده به رهبری ابومصعب زرقاوی

تخریب شد. اما به همت مهندسان و همراهی و حمایت علاقه‌مندان اهل بیت علیهم‌السلام به شکل زیبایی بازسازی گردید. پرچمدار انتقال حوزه علمیه از نجف به سامرا، مرحوم میرزای شیرازی رحمته‌الله بود هماو که فتوای تحریم تنباکورا صادر نمود که منجر به شکست شرکت استعماری رژی انگلیس گردید و فرموده بود این فتوی را پس از توسل به امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در سرداب مطهر و حالتی که دست داد، نوشتم.

ایشان در شعبان ۱۲۹۰ق، به سامرا هجرت کرد و در آنجا حوزه علمیه تأسیس نمود. در این حوزه علمای بزرگی مانند سید حسن صدر، سید محسن امین، محمد جواد بلاغی، آغا بزرگ تهرانی، مرحوم نایینی و... تربیت شدند. تأثیر این حوزه به حدی بود که دیدگاه‌های مترقی آنان نسبت به دیدگاه‌های اصولی مکتب نجف، مکتب سامرا نام گرفت که در تقریرات اصولی و معارفی یکی از تربیت‌شدگان این مکتب یعنی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی جلوه‌گر شد. پس از درگذشت میرزای شیرازی در سال ۱۳۱۲ق، شیعیان کم‌کم سامرا را ترک کرده و به سمت دیگر شهرهای شیعه‌نشین به ویژه در جنوب عراق یعنی کربلای معلی و نجف اشرف کوچ کردند. بر همین اساس، سامرا آرام‌آرام به یک شهر سنی‌نشین تبدیل شد. در دوران چند دهه از حکومت رژیم منحله حزب بعث، تقریباً حضور شیعیان در سامرا به صفر رسید. کاش حوزه سامرا بعد از فوت مرحوم میرزای شیرازی توسط شاگردان او یا به اهتمام مراجع بعدی ادامه می‌یافت که در آن صورت، ترکیب جمعیتی و فرهنگی سامرا اکنون به گونه‌ای دیگر بود.

۳۰. سرداب مقدس

یک برنامه رادیو اربعین مهدوی به سرداب مطهر اختصاص داشت. محمد بعد از سلام و دعای اول، این‌گونه شروع کرد: گرمای طاقت فرسای عراق، مردم را بر آن داشته بود در خانه‌های خود، مکانی را در زیر زمین خانه به‌عنوان سرداب ایجاد نمایند تا فضای خُنکی باشد در گرمای تابستان. در خانه امام هادی علیه السلام هم این سرداب وجود داشته و محل زندگی و عبادت ایشان و دو امام بعدی حضرات امام عسکری و فرزندشان امام مهدی علیه السلام بوده است. بعضی تشرفات با امام چه در زمان پدرشان و چه تشرفات دوران غیبت، در همین مکان انجام گرفته است. به همین خاطر شیعیان، هنگام زیارت حرم حضرات عسکریین، به زیارت سرداب مطهر هم مشرف شده و به نماز و دعا در این مکان مقدس می‌پردازند که شمیم خوشبوی عبادت‌های امام را در خود دارد.

اکنون می‌شنویم گزارش جواد را در مورد سرداب مطهر؛ جواد گفت: گفتگویی داشتم با یکی از مهندسین حرم مطهر که اطلاعات خوبی در اختیار گذاشت. او گفت: این سرداب در جهت غربی صحن دو امام هادی و عسکری علیه السلام به سمت شمال واقع شده و نخستین بار توسط الناصر لدین الله از حاکمان آل بویه مرمت شد و در کتیبه آن نام دوازده امام شیعه، منقوش گردید و در طول تاریخ هم اصلاحات و تعمیرات زیادی در آن انجام گرفت و آثار ارزشمندی از

منبت‌کاری و کاشی‌کاری و سایر هنرهای معماری در آن به کار رفته که یکی از آن‌ها، در چوبی نفیسی است که از دوران اولیه به جای مانده و از ویژگی‌های هنری و تاریخی ارزشمندی برخوردار است. جواد ادامه داد یک مصاحبه هم با یکی از اعضای عتبه مقدسه داشتم که این خانه را که سه امام در آن زیسته‌اند یکی از مصادیق آن خانه‌هایی دانست که در سوره نور آیه ۳۶ به آن اشاره شده که هر بامداد و شبانگاه در آن خدا، ذکر و تسبیح گفته می‌شود.

محمد خطاب به حسین گفت: آیا داستان چاه غیبت مربوط به همین مکان است. حسین گفت: این تهمت بزرگی است که بعضی از سر جهل و عناد با اهل بیت علیهم‌السلام مطرح کرده‌اند که سرداب، چاهی بوده که امام در آنجا غائب شده و تا دوران ظهور در آن چاه است و بعد به تمسخر نشسته‌اند و آن را از نوع افسانه عنقا و سیمرغ شمرده‌اند که زاده ذهن بیمار آن‌هاست زیرا هیچ شیعه‌ای چنین چیزی معتقد نبوده و سرداب بخشی از خانه امام و محل زندگی و عبادت بوده نه چاه غیبت. این افتراها از بعضی افراد جاهل و مغرض نشأت گرفته که در کتاب‌های خود آورده‌اند و بقیه هم این جعلیات را به تقلید از آن‌ها تکرار کرده‌اند نظیر سخنان یاوه‌ای که در مورد چاه جمکران و غیر آن گفته‌اند. امام در نگاه ما، در سرداب زندگی نمی‌کنند بلکه به حکمت ربانی غائب از انظارند و گاهی برای عبادت به شکل ناشناس به این مکان شریف که خانه ایشان است برای عبادت تشریف می‌آورند.

محمد از مسعود پرسید: آیا کسی در همین مکان ایشان را

دیده است. مسعود گفت: آری، یکی از کسانی که موفق به دیدار امام در سرداب مقدس شده، سیدبن طاووس رضی الله عنه است که گفت: سحرگاهی صدای مولایم را در سرداب شنیدم که برای شیعیان خود این‌گونه دعا می‌نمود: «خدایا، شیعیان ما را از شعاع انوار ما و باقیمانده طینت ما خلق کرده‌ای، آن‌ها گناهان زیادی با اتکاء بر محبت و ولایت ما، مرتکب شده‌اند. اگر آن گناهان بین خودشان و خداست، از آن‌ها درگذر که در این صورت ما را خشنود ساخته‌ای؛ و اگر در ارتباط با خودشان است، بین خودت و آن‌ها را اصلاح فرما و از خمسی که حق ماست به آن‌ها بده تا راضی شوند و آن‌ها را از آتش جهنم نجات ده و با دشمنان ما در عذاب جمع نفرما». این فرازها از سخنان امام، دریای مهر حضرت را می‌رساند که در دعاهای زاکیه خود، این‌گونه حتی به گنهکاران نیز عطف و مهر دارند و از حق خود برای اصلاح و نجات آن‌ها به درگاه خداوند، دست به دعا و استغاثه می‌کشایند.

۳۱. زندگی با امام

شب در صحن زیبای حرم عسکریین علیهم السلام نشسته بودیم که چشممان افتاد به یک گروه از جوانان که یکی از آنها زیارت آل یاسین را با صدای زیبا میخواند و بقیه با او همراهی میکردند و حال خوشی داشتند. بعد از اتمام دعا نزدشان رفتیم و سر صحبت باز شد. یکی از آنها گفت: چطور می‌توانیم از اینجا که می‌رویم، مهدوی شده باشیم و امام در متن زندگی‌مان باشد؟ نگاه ما رفت به سوی مسعود. مسعود گفت: زندگی کردن با امام، به این معناست که در لحظه لحظه از زندگی‌مان، حضور او ساری و جاری باشد. زندگی با امام یعنی اینکه فرمان، زبان‌مان، گوش‌مان، بلکه همه قوای‌مان با امام باشد. باید زندگی‌مان، رنگ و بوی حضرت را بگیرد. کسی که می‌خواهد با امام باشد باید در زندگی، معیار و ترازویش امام باشد، زیرا او میزان اعمال است. منتظران واقعی امام عصر و حجة الشریف، وضعیت روحی و فکری و عملی خود را به‌گونه‌ای سامان می‌دهند که سنخیت کاملی با آن حضرت داشته باشد.

و ادامه داد: آیا می‌توان منتظر قدم کسی بود؛ ولی با او هیچ شباهتی نداشت؟ آیا می‌توان محبت کسی را داشت، اما با او هیچ سنخیت و مشابهتی نداشت؟ ایجاد سنخیت با امام زمان از طریق تقویت ایمان و تقوا و فضایل اخلاقی و درجات معنوی حاصل می‌شود. تنها در این صورت است که می‌توان ادعای محبت به آن حضرت را داشت. در صورتی

که انسان رفتارش مطابق میل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، شعله محبت او در دلش زبانه خواهد کشید و عشق آن حضرت او را به فریاد خواهد آورد و دوری اش را بر او سخت و ناگوار خواهد ساخت. طبیعی است که هر چقدر سنخیت با ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بیشتر باشد، محبت انسان به آن حضرت و متقابلاً محبت آن حضرت به او بیشتر خواهد شد. پس منتظر واقعی باید سعی کند تمام وظایف دینی و احکام الهی را همچون امامش انجام دهد تا این سنخیت تحقق یابد.

جوان پرسید: آیا در قرآن به این نوع رابطه اشاره شده؟ مسعود گفت: آری. در قرآن داریم: «کونوا مع الصادقین» یعنی با صادقان باشید که مصداق اعلاى آن امامان و امروز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. همراهی با امام، معنایش این است که چون سایه به دنبال امام و پیرو امام باشیم و زندگی مان را مطابق میل او تنظیم نماییم. هم زندگی فردی و هم اجتماعی. امام خورشید باشد و ما پرتوی از خورشید باشیم. امام، خورشیدی است که طلوع کرده و عالم را روشن نموده است، جمع مؤمنین، باید اشعه و شعاع امام و پیرامون امام باشند. این، معنای معیت و زندگی با امام است. نکته دیگر، معیت در حرکت و سیر است. همه ما به سمت خدای متعال حرکت می کنیم. اگر در این سفر می خواهیم به مقصد برسیم، باید با امام سیر کنیم. باید سیر ما، سیر با امام باشد؛ یعنی امام می رود، ما هم باید سایه امام بشویم و با امام حرکت کنیم.

جوان‌ها محو سخنان مسعود بودند و او ادامه می‌داد: چطور می‌شود انسان سایه امام باشد؟ اگر انسان از خودش و همه نفسانیات خودش خالی شد و رو به امام آورد، همه وجودش را امام پر می‌کند و همه قوایش تحت تصرف امام قرار می‌گیرد. همچنان که خود امام نسبت به حضرت حق، این‌گونه است؛ همان‌طور که آن‌ها در یک مقامی هستند که خدای متعال گوش و چشم و زبان آن‌ها است؛ ما هم در یک مقامی خواهیم بود که امام، گوش و چشم و دست و زبان ما می‌شود. نه به معنای اینکه امام در ما حلول کند و ما امام بشویم! ما که امام نمی‌شویم، اما شعاع امام در ما می‌افتد و نورانی به نور او می‌شویم. همه قوای ما پُر از نور امام می‌شود. این معنای سیر با امام است. به تعبیر دیگر این معیت و همراهی و زندگی با امام، معیت در سیر و سفر است، چون همه ما مسافر به سوی خدا هستیم و در این سفر الهی، باید همراه با امام باشیم. اگر این همراهی، همراهی تام شد، همه قوای ما قوای امام می‌شود و در واقع شعاع امام می‌شویم. شیعه، شعاع خورشید است، اگر قلبش قلب سلیم شد، شعاع امام می‌شود و زندگی‌اش به خاطر همراهی با امام، نورانی می‌گردد. آن شب رادیو اربعین مهدوی نیز به همین موضوع پرداخت.

۳۲. حزن مکرر

امسال سعادت یافتیم که ۲۸ صفر را در سامرا و حرم عسکریین باشیم و اینجا مجلس روضه و عزا و حزن داشته باشیم. زائران هم که اربعین به کربلا مشرف شده بودند، گروه گروه به سامرا می آمدند و عرض ارادت می کردند. در گوشه گوشه صحن ها و شبستان ها، دسته هایی که از شهرهای مختلف آمده بودند، حلقه هایی تشکیل داده و مداحان روضه می خواندند و سینه زنی برپا کرده بودند. بلندگوی حرم هم گهگاه روضه های عربی پخش می کرد. دل ها غمگین بود از یادکرد پیامبر نور و رحمت و مهربانی. و حزین بود از یادکرد جگرگوشه او حضرت مجتبی. صاحب عزا، فرزندشان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است و اینجا خانه اوست. پس ما اینجا به خانه صاحب عزا آمده ایم تا این مصیبت ها را به ایشان تسلیت گوئیم و چه جایی بهتر از اینجا برای عزاداری و همراهی با اولیای الهی؟

امروز دوستان رادیو اربعین مهدوی پخش زنده داشتند از مراسم حرم عسکریین در جوار سرداب مطهر. محمد به کنار عزاداران می رفت و حال و هوای آنجا را منتقل می کرد. دوستان دیگر هم او را همراهی می کردند. احمد که در طول این روزها خدمات پزشکی به زائران ارائه می کرد، همراه حامد و امیر، برگه هایی را که دیروز تکثیر کرده بودند بین زائران توزیع می کردند. بالای آن نوشته بود: توصیه هایی از پیامبر و امام مجتبی علیه السلام در مورد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. و بعد یک حدیث از

هریک را با ترجمه آورده بودند تا عزاداری و یادکرد از پیامبر و امام، همراه شود با معرفت افزون تر امام زمان در کلام محمدی و حسنی. محمد هم در پخش مستقیم، برگه را برای مخاطبان رادیومی خواند: این دو حدیث یادگار ما تقدیم به شما از این مکان شریف و در این روز به یادماندنی. پیامبر خدا فرمود:

«قائم عجل الله تعالی فرجه از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه او کنیه من است، شکل او شکل من و سنت او سنت من است، مردم را بردین و آیین من به پا می دارد و آن ها را به سوی کتاب پروردگارم فرا می خواند. کسی که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و کسی که او را نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است. کسی که در دوران غیبت منکر او باشد مرا انکار کرده است و کسی که او را تکذیب کند مرا تکذیب کرده است و همچنین کسی که او را تصدیق کند مرا تصدیق کرده است. من از تکذیب کنندگانم درباره امر او و انکارکنندگانم گفتارم درباره او و گمراهانم از راه او، به خدا شکایت می کنم، آن هایی که ظلم کرده اند به زودی خواهند دانست که به چه کیفرگاه و محل انتقامی بازخواهند گشت.^۱

امام حسن مجتبی هم فرمود: خوشا به سعادت کسی که روزگار او را درک کند و او امر او را گوش فرادهد.^۲ بعد از امضای قرارداد صلح با معاویه برخی از شیعیان ناآگاه به خدمت امام حسن مجتبی علیه السلام رسیده، او را برای پذیرش صلح سرزنش کردند. امام حسن علیه السلام فرمود: شما نمی دانید که من برای شما چه کرده ام؟! به خدا سوگند آنچه من انجام

۱. کمال الدین ۲/۴۱۱.

۲. یوم الخلاص/۳۷۴.

داده‌ام برای شما از تمام این جهان سودمندتر است. مگر نمی‌دانید که من امام شما هستم؟! اطاعت من بر همه شما واجب است، و به صریح فرمایش رسول اکرم ﷺ یکی از دو سروران جوانان بهشتی هستم؟! مگر نمی‌دانید که هنگامی که حضرت خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد و جوانی را کشت و دیوار را تجدید بنا کرد حضرت موسی خشمگین شد، زیرا سبب و حکمت آن‌ها را نمی‌دانست، ولی کارهای حضرت خضر در نزد خدا صحیح و بی‌اشکال بود. مگر نمی‌دانید که هر یک از ما بر گردنش بیعت طاغوت زمانش خواهد بود به جز قائم ما که حضرت عیسی در پشت سرا و نماز می‌خواند و خدای تبارک و تعالی ولادتش را مخفی نگه می‌دارد و خودش را در پشت پرده غیبت نهان می‌سازد تا به هنگام ظهور، بیعت احدی در گردن او نباشد»^۱.

۳۳. وداعی دشوار

بعد از ظهر که می خواستیم سامرا را ترک کنیم، وداع دشواری بود. آخرین زیارت حرم دو امام هادی و عسکری علیهما السلام و سرداب مطهر و وداع با خانه امام عصر ارواحنا فداه. تنها چیزی که کمی از اندوه مان می کاست تقاضای توفیق تشریفی دیگر و نه چندان دور، از آن بزرگواران بود. عازم نجف بودیم تا امشب را نیز در حرم امیر مؤمنان علیه السلام باشیم و زیارت وداع را در آنجا هم بخوانیم و از پدر برای بازگشت اجازه بگیریم. ساعت هایی که در راه بودیم هرکس چشم ها را بسته بود و داشت خاطرات خود را از خانه پدری مرور می کرد. آن همه صفای خانه امام را دیگر در کجا می توانستیم پیدا کنیم. امروز که می خواستیم با سرداب مطهر وداع کنیم از امام خواستم عنایت ویژه به حقیر داشته باشند و توفیق خدمتگزاری به آستان شان را بدهند تا زندگیم رنگ مهدوی بگیرد.

ساعتی بعد از مغرب به نجف رسیدیم و یکسر به حرم مطهر رفتیم. نجف نیز مالا مال از جمعیتی بود که بعد از پیاده روی و زیارت کربلا به نجف آمده بودند. اینجا زیارتگاه همه عاشقانی است که «یا علی مدد» از زبان شان نمی افتد. آن حیدر کزار و خیرشکن است که توان کشیدن بار ولایت را در جان هامان می ریزد. ما تا سحر وقت داشتیم که با مولا باشیم و از او و فرزندش سیدالشهداء تشکر کنیم که توفیق زیارت اربعین را به ما مرحمت فرمودند. دلچسب ترین زیارت امین الله را امشب در جوار خود امیر مؤمنان خواندیم: سلام بر

توای امین خدا در زمینش و حجت او بر بندگانش... وقتی می‌رسیم به این فراز: «مستنة بسنن اولیائک؛ مفارقة لأخلاق أعدائک؛ مشغولة عن الدنيا بحمدک و ثنائک» با تمامی وجود آن فرازها را از خداوند مسئلت کردم: خدایا مرا پیرو سنت‌های اولیای خویش و جدا شونده از اخلاق دشمنانت قرار ده که با حمد و ثنای تو از دنیا غافل شده‌اند.

در این زیارت، شریک کردیم همه خانواده و دوستان و همکاران را و به نیابت از همه آن‌ها یک بار دیگر امین الله را زمزمه کردیم. مسعود خواست در گوشه نسبتا خلوتی کنار هم باشیم. جمع شدیم و نشستیم تا سخنان او را بشنویم. او همیشه خوب صحبت کرده است و می‌دانستیم نکته جالبی دارد که خواسته جمع شویم. گفت: در زیارت امین الله دقت کردید که در فرازهای آخر از خدا چه خواستید؟ و خودش بدون آن که منتظر جواب ما باشد، ادامه داد: «و أظهر كلمة الحق و اجعلها العليا و أدحض كلمة الباطل و اجعلها السفلى إنک علی کل شیئ قدير» یعنی خدایا، کلمه حق را نمایان ساز و ظاهر کن و آن را بر فراز دار و کلمه باطل را بی اعتبار و پست تر قرار ده که تو بر هر کاری توانایی. امروز مصداق اعلاى «کلمه حق» کیست جز صاحب الزمان سلام الله علیه؟ شما در هرامین الله که می‌خوانیم، ظهور آن حضرت را از خداوند مسئلت می‌کنیم و می‌خواهیم که این کلمه حق، بر فراز جهان حاکم باشد و همه باطل‌ها فروریزند و پایین آیند. از این به بعد هر بار که امین الله می‌خوانیم این فراز را مهم‌ترین خواسته خود بدانیم و با توجه بیشتری ادا کنیم.

بعد از نماز صبح، با چشم‌های نمناک از حرم پدر جدا شدیم و به سوی محل ماشین‌هایی رفتیم که زائران را به مرز مهران می‌رسانند. با هدایت مسعود قصد کرده بودیم دو روز بعد که روز شهادت امام رضا حضرت ثامن الحجج علیه السلام است ان شاء الله در مشهد مشرف باشیم تا تقدیر چه نویسد. خستگی همه را در ماشین به خواب برد تا این که حدود یازده به مرز رسیدیم. تا تشریفات گمرک در هر دو قسمت عراقی و ایرانی انجام شود ساعت دو بعد از ظهر شد که توانستیم به ماشین ون خودمان برسیم که در یکی از خیابان‌های شهر پارک کرده بودیم. امیر ماشین را راه انداخت و همه امیدوار بودیم که بیست ساعت بعد بعد از طی یک مسافت ۱۶۰۰ کیلومتری در مشهد مقدس باشیم. قرار هم شد که در رانندگی هم ساعاتی همه مشارکت کنیم که امیر هم استراحتی کرده باشد. همه آرزو داشتیم فیض زیارت امام را در روز شهادت‌شان بیاییم و گزارشی از اربعین مهدوی را نیز تقدیم‌شان نماییم.

۳۴. خورشید هشتم

حدود ساعت دو بعد از ظهر روز سی ام ماه صفر ابتدای خیابان امام رضا علیه السلام در مشهد مقدس بودیم. سپاس خدا به جای آوردیم که توانستیم خود را به دیار محبوب برسانیم. من در سال های قبل توفیق حضور در روز شهادت امام را در مشهد داشتم. عاشورایی است. خیابان های منتهی به حرم مملو از هیأت های عزاداری و دسته های سینه زنی است که هریک با پرچم های خود به سوی حرم روان هستند. هیأت ها طبق نظم خاصی از باب الجواد علیه السلام وارد می شوند و در قسمتی از صحن ها مستقر شده و به عزاداری می پردازند. ازدحام جمعیت در میدان ها و خیابان های اطراف، به حدی است که حرکت در آن ها بسیار دشوار است؛ صدای «جانم، امام رضا»، «روحم، امام رضا» در فضای مشهد، حاکم است. با این که ساعت هایی از ظهر گذشته است اما هنوز، شوری که از سحر آغاز شده، فروکش نکرده است. خود را به زحمت به باب الجواد علیه السلام می رسانیم و می گوئیم: آقا چند روز پیش در کاظمین زیارتتان کردیم؛ اکنون شما ما را نزد پدر شفاعت کنید.

نزدیک مغرب، وارد می شویم؛ مسجد گوهرشاد را پشت سر می گذاریم و وارد ایوان شده و بعد داخل حرم با این صلوات مشهور: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُرْتَضَى الْإِمَامِ النَّبِيِّ النَّبِيِّ وَحُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرَةً تَامَّةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً

مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ»
 و می‌گوییم: آقا ما زائر اربعین هستیم؛ حامل تحیات و
 درودهایی از اجدادتان امیرمؤمنان، امام حسین، امام کاظم
 و فرزندانان امام جواد، امام هادی و امام عسکری و امام این
 دوران امام مهدی علیه السلام. نامه رسانان را نه به خاطر خودشان
 بلکه به احترام کسانی که آن پیام را داده‌اند، گرامی می‌دارند،
 مولا جان، ما زائران اربعین را به عنوان سلام گو و نامه رسان آن
 بزرگان و همه زائران اربعین به حضور پذیرید.

بعد از زیارت و نماز مغرب و عشا از حرم بیرون آمده و به
 منزل حامد که اصلاً مشهدی است رفتیم. پدر و مادر حامد از
 این‌که امشب میزبان زائران اربعین اند بسیار خوشحال بودند.
 مادر حامد گفت: شما با زیارت امروز موفق شدید هشت
 امام را زیارت و عرض ادب کنید، دعا می‌کنم که خداوند
 نصیب‌تان کند بروید مدینه و در قبرستان بقیع، مزار چهار
 امام باقیمانده که غریب اند و از ظلم وهابیان بدون گنبد و
 بارگاه هستند، را هم زیارت کنید. آمین گفتیم و نشستیم.
 سخن مادر حامد دارای نکته جالبی بود. ما به خاطر زیارت
 اربعین موفق شده بودیم هفت امام شهید و خانه و سرداب
 امام زمان علیه السلام را زیارت کنیم و امروز با زیارت خورشید
 هشتم، به آستان هشت امام عرض ادب کرده‌ایم و این از
 برکات زیارت اربعین بوده است.

روی دیوار تابلویی دیدیم که شعری عربی بر آن نقش
 داشت. از پدر حامد که استاد ادبیات دانشگاه فردوسی بود
 خواستیم آن را توضیح دهد. ایشان گفتند: داستانش مفصل

است، خلاصه‌اش این است که شاعر اهل بیت، دعبل خزاعی وقتی قصیده تاییه خود را در رثای امامان سرود به طوس آمد تا قصیده را تقدیم امام نماید. این قصیده ادیبانه از مشهورترین قصاید ولایی و دعبل از شعرای طراز اول شیعی است. وقتی به بیت مربوط به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف رسید و آن را خواند؛ امام چون لفظ قیام قائم را شنیدند، برخاستند و سر خود را به سوی زمین خم کردند، پس از آن کف دست راست خود را بر سر گذاشتند و فرمودند: «اللهم عجل فرجه و مخرجه و انصرنا به نصراً عزیزاً» (لذا ما هم به پیروی امام رضا علیه السلام هنگام شنیدن لفظ «قائم» به خاطر عظمت مقام و منزلت آن حضرت چنین می‌کنیم) و بعد به دعبل جمله عجیبی فرمودند: «نطق روح القدس علی لسانک» یعنی روح القدس بر زبان تو این اشعار را جاری کرده است. این تابلو، همین بیت است: «خروج امام لا محالة خارج / يقوم علی اسم الله و البرکات»؛ یعنی به طور حتم، امامی از شما خروج خواهد نمود که قیام می‌نماید بر اساس نام و برکات الاهی.

۳۵. هدایات رضوی

قرار فردامان در کتابخانه آستان قدس رضوی بود که دوست پدر حامد مسئول آنجا بود. یکی از قدیمی‌ترین و مجهزترین کتابخانه‌های ایران، دارای نفیس‌ترین کتاب‌های خطی و نسخه‌های منحصر به فرد. می‌خواستیم گزارشی از آنجا برای رادیو اربعین مهدوی تهیه کنیم اما تقدیر، نوع دیگری رقم خورد. دانشجویی آلمانی آمده بود پیش رییس کتابخانه و داشت از او در مورد قدیمی‌ترین نسخه‌های کتاب کمال الدین شیخ صدوق سؤال می‌کرد؛ ظاهراً رساله دکترایش در مورد این کتاب بود و به دنبال منابعی از آن به کتابخانه‌های زیادی مثل کتابخانه آیه الله مرعشی در قم و کتابخانه ملک در تهران سرزده بود و حالا به همین منظور، اینجا بود. فارسی را خوب حرف می‌زد، ظاهراً مادرش ایرانی و پدرش آلمانی بود. رییس کتابخانه از او پرسید. چرا به این کتاب علاقه مند شدید؟ گفت: این کتاب به دستور خود امام زمان نوشته شده است و مورد تأیید ایشان بوده است.

ما جذب سخنان آن دو شدیم. رییس کتابخانه به او گفت: آیا می‌دانی امام رضا علیه السلام در مورد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه له چه سخنانی دارند؟ دانشجوی آلمانی گفت: شما بفرمایید. رییس کتابخانه گفت: حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روایتی در مورد او می‌فرمایند: «... بِأَبِي وَأُمِّي سَمِيَّ جَدِّي». پدر و مادرم بقدای او (امام عصر علیه السلام) که همانام جدم رسول خداست و در روایت دیگری آن حضرت را به عنوان چهارمین

فرزندشان معرفی می‌فرماید: «... الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدَةِ
 الإِمْاءِ»؛ یعنی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ چهارمین فرزند من، و مادرش
 بهترین کنیزان است. و بعد داستان قصیده تاییه دعبل را
 برای او گفتند و ادامه دادند: زمانی که دعبل، اشعار جانسوز
 خود را در محضر امام هشتم عَلَيْهِ السَّلَامُ قرائت کرد و در ضمن اشعار
 خود اشاره به ظهور امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ نمود، حضرت پس از
 تشویق و تأیید او، فرمودند: ای خزاعی، آیا می‌دانی این امام
 کیست و چه موقع قیام می‌کند؟ سپس حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ به
 معرفی حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرداختند:

«ای دعبل! امام بعد از من پسر محمد، و بعد از محمد
 پسرش علی، و بعد از علی فرزند او حسن، و بعد از حسن
 فرزندش، حجّت قائم منتظر خواهد بود، که در دوران غیبتش
 انتظارش را می‌کشند و در زمان ظهورش، اطاعتش می‌نمایند.
 اگر از عمر دنیا، تنها یک روز باقی مانده باشد همان یک روز را
 خداوند آن قدر طولانی گرداند تا این‌که او قیام کند و زمین را
 مالا مال از عدل نماید، چنان‌که از ظلم پر شده باشد. دانشجو
 که به دقت گوش می‌کرد گفت شنیده‌ام بعضی خود امام
 هشتم را صاحب الامر می‌شمردند. رییس کتابخانه گفت:
 بر اثر دسیسه‌های مأمون و دادن ولایتعهدی به امام بعضی
 چنین می‌پنداشتند اما خود آن حضرت در مناسبت‌های
 مختلف ضمن رفع این شبهه به معرفی بیشتر صاحب
 الامر عَلَيْهِ السَّلَامُ مبادرت می‌نمود. از جمله در پاسخ ایوب بن نوح
 فرمود: «کسی از ما نیست که نامه‌ها و پرسش‌ها و اموال به
 طرف او سرازیر شود. مگر این‌که او به شهادت رسد تا وقتی که

خداوند مردی را برای این کار برانگیزد، که تولد او علی رغم روشن بودن نسبش، مخفی خواهد بود».

همچنین در پاسخ ریان بن صلت که پرسید: «آیا صاحب الامر شما هستید؟» فرمود: «من صاحب این امر - ولایت - هستم، ولی آن کسی که زمین را پس از پرشدن از جور و ظلم از عدل و داد پر خواهد ساخت، نیستم. با این ضعف بدنی که در من می بینی، چگونه می توانم او باشم؟! درحالی که قائم کسی است که وقتی ظهور نماید، در سن پیران ولی در سیمای جوانان خواهد بود. او به قدری نیرومند است که اگر دست مبارکش را به طرف تنومندترین درختان روی زمین دراز کند آن را از ریشه برگند و اگر در میان کوه ها بانگ برآورد، صخره ها فرو ریزند!»؛ و بدین وسیله ضمن توصیف ویژگی های جسمانی آن حضرت، مردم را از اشتباهی که دچار شده اند رهایی می بخشید... بعد به یکی از کارمندان کتابخانه سپرد که میکرو فیلم منابع خطی کتاب نفیس «کمال الدین و تمام النعمه» را در اختیار او گزارد؛ و بعد به سراغ ما آمد. حامد و جواد رفتند که با آن دانشجو مصاحبه ای کنند برای رادیو و رییس هم لطف کرد و ما را به دیدن بخش های مختلف کتابخانه از جمله بخش میکروفیلم ها و بخش ترمیم نسخه های خطی و بازسازی آن ها برد که برایمان بسیار جالب بود.

۱. منابع به ترتیب: بحار ۵۱/۱۵۲؛ و ۵۲/۳۲۱ و ۵۱/۱۵۴ و غیبت نعمانی، باب ۱۰ و منتخب الاثر/۲۲۱.

۳۶. مرزبانی و خدمت

بعد از کتابخانه به حرم مشرف شدیم. این حرم از قدیم به حج فقرا شهرت داشته است (اغنیا، مکه روند و فقرا سوی تو آیند / جان به قربان تو شاها که تو حج فقرایی)؛ نه؛ باید گفت: اینجا وعده گاه عاشقان ولایت و امامت است (شاه و مسکین به سرای تو شتابند، اما ما / که تو بر خلق خدا حجی و هم غوث و پناهی). اینجا، سکوی صعود به ملکوت توحید است؛ سکوی سلام به یازده امام است؛ مگر این حدیث را در جمع دانشوران و انبوه مردمان آمده به استقبال او در نیشابور فرمود: «کلمة لا اله الا الله حصنی، و من دخل حصنی، أمن من عذابی» و بعد ادامه دادند «بشرطها و شروطها و أنا من شروطها». یعنی پذیرش توحید منوط به شرط پذیرش امامت است. مسعود گفت: امام رضا علیه السلام دعایی را تعلیم داده اند که در ایام غیبت به ویژه در قنوت روزهای جمعه خوانده شود. بیایید این دعا را حفظ کنیم و همواره بخوانیم. او خواند و ما با او تکرار کردیم و شما هم با ما بخوانید:

«اللَّهُمَّ أَصْلِحْ عَبْدَكَ وَ خَلِيفَتَكَ بِمَا أَصْلَحْتَ بِهِ
 أَنْبِيَاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ حُفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ
 مِنْ عِنْدِكَ وَ اسْلُكُهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا
 يَحْفَظُونَهُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَبَدَلَهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا يَعْْبُدُكَ لَا
 يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا، وَ لَا تَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ عَلَيَّ وَ لِيكَ
 سُلْطَانًا وَ أُنْذِنْ لَهُ فِي جِهَادِ عَدُوِّكَ وَ عَدُوِّهِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ
 أَنْصَارِهِ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

یعنی: بارالها! به وسیله آنچه که کار پیامبران و فرستادگانت را اصلاح فرمودی، امر بنده و جانشینت را نیز اصلاح فرما و با فرشتگانت گرداگردش را فرا بگیر، و او را با روح القدس از جانب خودت، تأییدش گردان، و مراقب و نگهبانی در پیش رو و از پشت سرش بگمار، تا نگذارند هیچ بدی به او برسد، و پس از شرایط ترسناکی که دارد، محیطی سراسر آرام برایش فراهم کن، تا تورا بپرستد و چیزی را شریک تو نگرداند، و چیرگی و قدرت برای هیچ یک از آفریدگانت بر ولایت قرار مده، و به او اجازه بده تا با دشمن تو و دشمن خودش به نبرد برخیزد، و مرانیز از یاران حضرت قرار ده، همانا، تو بر هر چیزی توانا هستی.

مسعود گفت: چنان که دیدید در پایان دعا از خدا می‌خواهید شما را از یاوران و انصار او قرار دهد. امروز که روزگار غیبت آن حضرت است، انصار امام کسانی هستند که به آن حضرت در راه و اهداف او به خدمتگزاری بپردازند. یاد او و اهل بیت علیهم‌السلام را بزرگ بدارند و مردم را با دین آشنا کنند و از طریق خدمت به مردم، امام را خشنود سازند. من گفتم: مصادیق خدمتگزاری چیست؟ گفت: آموزش، هدایت، خدمات عمومی، تبلیغ و... حامد گفت: یک گروهی از جوانان در مشهد هستند به نام خدمتگزاران. اگر مایل هستید بازدید از محل آن‌ها داشته باشیم و با کارهایشان آشنا شویم. آن‌ها بودند که آن تراکت‌های پشت کوله پشتی‌ها را در پیاده‌روی اربعین تکثیر کرده بودند: «تک تک قدم‌هایم را نذر آمدنت می‌کنم یا اباصالح المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فی‌رحمته‌الشریف». در مناسبت‌های

مذهبی بسیار فعال هستند. همه اعلام آمادگی کردند و ساعتی بعد جلو خانه‌ای بودیم که محل آن‌ها بود. جوانی در خانه را برای ما بازکرد و خوشامد گفت. از دوستان حامد بود. از حیاط وارد اتاق مراجعات شدیم و گفت:

از روز شنبه پنجم دی ماه ۱۳۹۴ با ایجاد گروهی در تلگرام به نیت افزایش شور خدمتگزاری به فاطمیه با توکل بر حضرت زهرا علیها السلام آغاز کردیم و امروز با گذشت ماه‌ها و سال‌ها از آن تاریخ داریم با قدرتی بیشتر این مسیر را با چشم انداز زیر ادامه می‌دهیم: انگیزش و تسهیل کار خدمتگزاران اهل بیت علیهم السلام در چهار مناسبت فاطمیه، نیمه شعبان، غدیر و محرم با ارائه محصولات مذهبی و فرهنگی و ارائه راهکارهای علمی و محتوایی برای مناسبت‌های نیمه شعبان، غدیر، محرم، فاطمیه و اربعین. محصولات تبلیغی و محتوایی بسیاری برای همه این مناسبت‌ها تهیه کرده‌ایم و آن‌ها را به همه شهرستانها که سفارش بدهند با پست می‌فرستیم. سایت ما و کانال‌های ما در شبکه‌های اجتماعی به نام «خدمتگزاران» در دسترس است. یک رادیو خدمتگزاران هم داریم که دو سه سال است که اربعین در کربلا و نجف و سامرا مطلب برای زائران تولید و پخش می‌کنند، کلاس‌های مجازی دینی و هنری هم داریم که علاقه‌مندان از داخل و خارج کشور ثبت نام و شرکت می‌کنند. بعد هم ما را برد به اتاق‌های متعدد که در هریک افراد به کارهای طراحی، گرفتن سفارش، اتاق ارسال و انبار محصولات مشغول بودند و گفت: حدود بیست طرح هم مثل طرح همدلی، طرح صله، اتاق فکر،

اپلیکیشن‌های مختلف و... هم داریم که همگی در این راستا، به خدمتگزاری مشغولند. این همه نشاط و ابتکار از سوی تعدادی جوان، همه ما را به وجد آورد و ایده بخشید.

۳۷. مشق محبت

این بار با پدر حامد به حرم مشرف شدیم تا بعضی مطالب ناب را از او بشنویم که محققى برجسته بود. به کنار پنجره فولاد رسیدیم. او گفت: آیا می‌دانید که چه بزرگانی از پادشاهان و علما و شاعران و هنرمندان در جوار امام، آرمیده‌اند؟ گفتیم: خیر. گفت: کتابی در پنج جلد با عنوان «مدفونین در حرم رضوی»؛ به معرفی ۹۲۱ تن از عالمان دینی، شعرا، هنرمندان، دانشوران، صاحب‌منصبان، واقفان آستان قدس رضوی، رجال سیاسی، اجتماعی و نظامی مدفون در حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام را در هزاره گذشته، پرداخته است. جلد اول آن شرح حال ۴۵۶ عالم دینی و جلد دوم ۱۳۸ نفر از شعرا و هنرمندان و ۳۶ نفر از دانشوران و جلد سوم ۱۲۸ نفر از صاحب‌منصبان و واقفان آستان قدس و جلد چهارم ۱۷۳ نفر از رجال سیاسی، اجتماعی و نظامی مدفون در آستان را معرفی نموده است. مثلاً همین جا در صحن عتیق پشت پنجره فولاد، مزار پزشک و شاعر خدمتگزار دکتر قاسم رسا، آخرین ملک الشعراى آستان قدس رضوی است. همان که گفت:

برخیز که حجت خدا می‌آید

رحمت ز حریم کبریا می‌آید

از گلشن عسگری گذر کن که سحر

بوی گل فرگس از فضا می‌آید

همچنین مزار غلامرضا قدسی شاعر حماسی که میدانی هم در بلوار جلال آل احمد به نام اوست درغرفه ۱۶۸ در جوار جودی شاعر، در صحن آزادی حرم امام رضا مدفون است که شعر مشهور و زیبای «مصلح کل» که حتما شنیده اید از اوست که چند بیت از آن منظومه را به یاد او مرور می‌کنیم:

گر چه پنهان ز نظر روی نکوی تو بود / چشم ارباب بصیرت همه سوی تو بود... چهره بگشای ز رخسار که دیدن دارد / سخن از لعل توای دوست شنیدن دارد... روز ما تیره‌تر از شب بود از دوری تو / زده آتش به دل ما غم مستوری تو... خاطر ما ز فراق تو پریشان تا چند / خانه‌ی دل بود از هجر تو ویران تا چند / دوستان از غم تویی سرو سامان تا چند / در پس پرده‌ی غیبت شده پنهان تا چند / پرده‌ای ماه فروزنده ز رخسار فکن / تا جهان را کنی از نور جمالت روشن... هر که آزاده و دانشور و صاحب نظر است / بهر اصلاح جهان منتظر منتظر است.

غرض آن که رسانه شعر که هنر ۱۴۰ نفر از شاعران خفته در جوار خورشید هشتم است در خدمت پاسداشت ارزش‌های اعتقادی قرار گرفته است و نیز بسیاری دیگر از شاعران متعهد این مرز و بوم که در جاهای دیگر این کشور آرمیده‌اند و یا زنده هستند و این راه را ادامه می‌دهند. باید شعر آنان را بلند آوازه ساخت و ترویج نمود تا بر زبان مردم ما جاری شود و از این طریق باورهای ما رنگ هنری گیرد و جاودانه شود. حسین گفت: همانطور که استاد فرمودند شعر می‌تواند کاری کند که شاید چندین سخنرانی و کتاب قادر به انجام آن نباشند.

باید هم از میراث گذشته و هم نوآوری شاعران معاصر در تلطیف روح مردم به ویژه جوانان، بهره گرفت که با این زیان، افراد با امامشان زمزمه عاشقانه داشته باشند و تمرین محبت کنند و یاد امام را در قلبشان زنده نگاه دارند.

مسعود هم گفت در یک کانال به نام میلادآنلاین یادداشت‌هایی با عنوان «عاشقانه‌های مهدوی» دیدم که بیش از چهل نماد را با اشعار شاعران در مورد حضرت مهدی ارواحنا فداه معرفی کرده که هرکس بتواند بین نمادهای اطراف خود با اشعاری در همان زمینه به مولایش پل بزند و زمزمه عاشقانه با آن محبوب داشته باشد. امیدوارم به شکل کتابی منتشر شود. مثلاً در مورد نماد «کعبه» آورده است: نهاده خلق جهان سوی کعبه روی عبادت / من از میان همه، روی دل به سوی تو کردم... مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو نامی / طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم... سلام قبله من، کعبه امید و قرارم؛ تو آستان سبز سجودم و هستی ام، ای معنی تمام وجودم... چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم / دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم... طواف کعبه جان کن اگر دلی داری / دل است کعبه معنا، تو گل چه پنداری؟!... می‌روی تا در حریم کعبه بینی روی دوست / چشم تو در هر طوافی، جستجوی روی اوست... قبله دل نبود جز رخ جانان، زان رو / عاشقان قبله خود، ابروی دلدار کنند.

۳۸. منجی ستیزان

آخرین روز اقامت ما در مشهد بود. احمد می‌خواست باز دیدی از بیمارستان رضوی داشته باشد که از مجهزترین بیمارستان‌های کشور است، ما هم همراه او رفتیم. مسئولین هم لطف کردند و بخش‌های مختلف آنجا را نشان داده و شیوه خدمات به زائران و مجاوران را تشریح نمودند. نظم، تمیزی، و روزآمدی و مجهز بودن به آخرین تجهیزات درمانی و برنامه سمینارهای علمی انجام شده و در دستورکارشان فوق‌العاده بود. حتی بیماران خارجی را می‌دیدیم که به خاطر حسن شهرت این بیمارستان ترجیح داده بودند به جای درمان در اروپا به اینجا بیایند. احمد گفت: بیماری، یک عارضه است که بر بدن وارد می‌شود و ما پزشکان با تشخیص نوع آن، به مقابله می‌پردازیم و اقدام به درمان می‌کنیم. عوامل بیماری هم متنوع و متعدد است: ویروسی، میکربی، عفونی، نارسایی و آسیبی... باید تشخیص دقیق باشد وگرنه به جای درمان، جان بیمار را به مخاطره می‌اندازیم.

مسعود گفت: این در مورد جسم است؛ روح هم مثل جسم، بیمار می‌شود و نیاز به درمان دارد و باید بیمارستان‌هایی برای درمان روح وجود داشته باشد. ویروس شبهه، به روح افراد وارد می‌شود و آن‌ها را بیمار می‌کند، میکرب‌ها و انگل‌ها نیز همین کار را می‌کنند و سیستم دفاعی را مختل می‌سازند. نقش پزشکان روحی، تشخیص به موقع و اقدام به درمان است. لزوم پزشکان روحی کمتر از لزوم پزشکان

جسمی نیست. مثلاً در زمینه مهدویت، منکران و مخالفان شبهاتی را از طریق رسانه‌ها و فضای مجازی وارد روح افراد می‌نمایند و آن‌ها را به تردید و سپس انکار می‌کشانند. گاهی هم مدعیان دروغین از راه می‌رسند و خود را همان منجی جا می‌زنند و عده‌ای را می‌فریبند مثل بایه و بهائیه و قادیانیه و یمانیه و... که در لباس منجی اما اندرون منجی ستیز، ظاهر می‌شوند... و یا در قالب شبهات به ظاهر روشنفکری و ظاهر فریبنده اصل مهدویت و کارکرد آن را زیر سؤال می‌برند.

گفتم در مقابل آنان چه باید کرد؟ گفت: همان کاری را باید انجام داد که پزشکان در اینجا می‌کنند: تشخیص و درمان. روح فرزند شما یا هموطن شما در فضای حقیقی یا مجازی با شبهات، بیمار شده باید توسط پزشکان روحی درمان شود یعنی ویروس و شبهه وارد شده به روح او را شناخت و پاسخ داد؛ یعنی درمانش کرد. بسیاری از ما نسبت به این بیماران، بی‌تفاوتیم. شیطان هم در کار است و هر روز بر تعداد این بیماران از راه تشکیک، می‌افزاید و ایجاد وسوسه می‌کند زیرا به تعبیر قرآن «وسواس خناس» است. خناس، یعنی سرکش و نیرنگ باز و مکار و خزنده. آرام می‌آید و زهر تردید را از طریق وسوسه در جان افراد می‌ریزد و می‌رود به طوری که حتی خود فرد متوجه حضور او نمی‌شود و گمان می‌کند خودش با تعقل به آن نتیجه رسیده است!

گفتم: ما که در اندرون آدم‌ها نیستیم تا متوجه شویم اکنون چه شبهه‌ای در روح او وارد شده است، چگونه بیماری او و نوع آن را تشخیص دهیم تا به درمانش پردازیم؟ گفت:

اولا برای کل مخاطبان در فضای حقیقی و مجازی، اقدام به پیشگیری کنیم و برنامه‌های پاسخ به شبهات منکران بگذاریم و ثانيا به گفتگوهای آنان حساس شویم و با هوشیاری، از نوع سخن و ادبیات آنها اگر پالس شبهه را دریافتیم، اقدام به پاسخ نماییم که این درمان ویروسی است که از طریق دین ستیزان و مهدویت ستیزان وارد روح او شده است. ممکن است خود ما هم همه شبهات را نتوانیم پاسخ دهیم و باید آنها را پیش کارشناسان و متخصصان ببریم که برای نوع این ویروس‌ها بحمدالله مراکز تخصصی وجود دارد و با یک جستجو در اینترنت می‌توان آنها را پیدا کرد.

۳۹. ارزیابی رادیو

در زیارت وداع، قرار شد گزارشی از سفر خود و رادیو اربعین مهدوی خدمت خورشید هشتم امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ارائه بدهیم و از آن حضرت بخواهیم رهنمودمان دهد و آنچه صلاح است در نتیجه‌گیری مان الهام فرماید. در راه بازگشت به تهران، بحث خود را در همین موضوع، پی گرفتیم. مسعود از دست اندرکاران رادیو پرسید: آیا از مخاطبان رادیو بازخوردی هم گرفتید؟ در صفحه خود در اینستا، کامنت‌هایی دریافت کردید تا انعکاس کار خود را بتوانید ارزیابی کنید؟ حسین گفت: آری، کامنت‌های زیادی آمد که نوعاً رضایت بود به ویژه که هر روز یک ارتباط معنوی در بحث امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف داشتیم که متناسب با نام رادیو یعنی اربعین مهدوی بود. البته نظراتی هم می‌آمد که سؤال یا انتقاد بود و ما بعضی را جواب داده و یا آن‌ها را به مراکز دیگر ارجاع یا لینک می‌دادیم. البته ارزیابی دقیق‌تر را باید بنشینیم و در آوریم ولی کلیتش این بود که عرض کردم. مسعود گفت: حتماً باید این کار را انجام دهیم. بدون بازخوردگیری و ارزیابی، کارها قابل دوام نخواهد بود. من بسیاری از فعالیت‌ها را دیده‌ام که با اخلاص و از سر ارادت و ایمان هم انجام می‌شود ولی چون یکطرفه‌اند و فوران مطالب دارند اما چون ارتباط‌شان با مخاطب، قطع است، هر روز تعداد مخاطبان، به اصطلاح، آب می‌رود! برعکس، آن‌ها که به نظر سنجی‌ها اهمیت می‌دهند و بعد از هر برنامه امکان

نظر سنجی را ایجاد و به کامنت‌های رسیده توجه می‌کنند، نه تنها مخاطبان خود را حفظ می‌کنند بلکه توسط همان مخاطبان در شبکه‌های دیگر، تبلیغ می‌شوند و افراد جدیدی به آن‌ها افزوده می‌شود. حال شما هم ببینید اربعین مهدوی از نظر مخاطبان در این بازه زمانی، چگونه بوده است؟

با این‌که ماه صفر به پایان رسیده بود اما رادیو هنوز فعال بود و قرار شد امشب به‌طور خاص، نظرات مخاطبان چه مخالفان و یا موافقان گرفته شود. مسعود گفت: یک کار دیگر هم باید بکنیم. گفتند چه کار؟ مسعود گفت: شما باید نظر صاحب این کار یعنی خود صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه را هم بگیرید! آیا فکر می‌کنید خود حضرت از کل برنامه‌ها راضی بودند یا نه! گفتند: چگونه این کار را انجام دهیم؟ گفت: امام زمان، امام حق است، هر کس قلباً با آن حضرت در تماس باشد، از هدایت‌های او بهره‌مند می‌شود. باید به حبل ولای او متمسک شویم و بگوییم: آقا جان: هذاه بضاعتنا؛ می‌دانیم این بضاعت، مزجاة و ناچیز است شما لطف فرموده پذیرید و آنچه موجب کمال آن است به ما الهام فرمایید. تجربه من نشان داده هر وقت این‌گونه با حضرت، رفاقت وار صحبت کرده‌ام، آن بزرگوار، عنایت‌ها فرموده‌اند.

مثل همیشه از مسعود این را آموختم که اول و وسط و آخر کار، توجه به حضرت، کارگشاست. او فرصت‌ها را از دست نمی‌دهد و اکنون هم در جمع‌بندی کار، باز به خود حضرت توجه می‌دهد و این‌که کارها به خود ایشان عرضه شود.

پرسیدم: آیا نمونه‌هایی هم برای ما می‌گویی؟ مسعود

لحظه‌ای تأمل کرد و گفت: خداوند رحمت کند؛ خطیب مشهوری بود که اول هر منبرش توسلی دلسوز به حضرت داشت و بعد با بردن لقب مخصوص حضرت - یعنی قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف - مردم را بلند می‌کرد رو به قبله، درحالی‌که دست‌ها را بر سر بگذارند و لب‌هاشان به صلوات مترنم شود و خود نیز بر روی منبر می‌ایستاد و همین کار را می‌کرد و چون تمام می‌شد توضیح می‌داد شما با این احترامی که به حضرت کردید، مورد توجه ایشان شدید و او این احترام را با عنایت بر شما پاسخ می‌دهد؛ من نیز از آن حضرت خواسته‌ام آنچه مورد رضایت ایشان است بر زبانم جاری کند تا سبب انحراف شما در این منبر نشده باشم.

۴۰. آغاز، نه پایان

داشتیم به تهران می‌رسیدیم. گفتم: من الحمدلله به آرزو بلکه به آرزوهایم رسیدم. هم زیارت اربعین و هم مصاحبت با شما خدمتگزاران آستان مهدوی که یک کار عملی را با رادیو اربعین مهدوی انجام دادید و هم از همراهی با آقا مسعود بهره‌مند شدم و بسیار چیزها آموختم الحمدلله رب العالمین. اما حالا که از هم جدا می‌شویم - که برای من خیلی هم سخت است - چه کنیم که این ارتباط قطع نشود؟ احمد گفت: من هم بسیار از این سفر آموختم و انرژی گرفتم، دلم می‌خواهد به نوعی با هم ارتباط را حفظ کنیم. شش نفر بچه‌های رادیو هم همین را گفتند. امیر هم که زحمت رانندگی را می‌کشید و کمتر حرف می‌زد و اهل عمل بود، تأیید کرد. مثل همیشه چشم‌ها به مسعود دوخته شد که او راه حل نشان دهد. مسعود تأملی کرد و گفت: من هم خدا را شاکرم که نعمت همراهی با شما را به برکت زیارت اربعین به من ارزانی نمود.

بعد، گفت: چند پیشنهاد دارم: اول این که یک عقد اخوت و برادری با هم بخوانیم. گفتم مگر عقد اخوت هم داریم؟! گفت: آری داریم. در اعمال عید غدیر در مفاتیح داریم که مؤمنان، با هم عقد اخوت بخوانند به همان نحو که پیامبر ﷺ بین مهاجر و انصار، عقد اخوت جاری نمود و خود با امیر مؤمنان علیه السلام همین عقد را خواند. و آن این است که دست‌ها را در دست هم می‌گذاریم و با خواندن آن، پیمان

می‌بندیم که برادر باشیم و حقوق برادری را رعایت نماییم؛ و البته چون حقوق برادران برهم بسیار است، آن را به سه حق محدود می‌کنیم که آن شفاعت از یکدیگر، دعا برای یکدیگر و دیدار از یکدیگر باشد. همه پذیرفتیم و دست‌ها را در دست یکدیگر کردیم و مسعود عبارت عقد را این چنین خواند و ما با او تکرار کردیم:

«وَ أَخِيَّتِكَ فِي اللَّهِ، وَ صَافِيَّتِكَ فِي اللَّهِ، وَ صَافِيَّتِكَ فِي اللَّهِ، وَ عَاهَدْتُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ وَ كُتُبَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِيَاءَهُ وَ الْأَيْمَةَ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَلَيَّ أَنْيَّ إِن كُنْتُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الشَّفَاعَةَ وَ أُذِنَ لِي بِأَنْ أَذْخَلَ الْجَنَّةَ لِأَذْخُلُهَا إِلَّا وَأَنْتَ مَعِي»
 یعنی: در راه خدا برادرت شدم و در راه خدا دوست با صفایت گشتم و در راه خدا با تو دست دادم و با خدا و فرشتگان و کتاب‌هایش و رسولان و پیامبرانش و امامان معصوم (درود بر آنان) عهد کردم، بر این که اگر از اهل بهشت و شفاعت بودم و به من اجازه داده شد که وارد بهشت شوم، به بهشت وارد نشوم مگر این که تو هم با من باشی. بعد گفت همگی باید بگوییم: «قَبِلْتُ» یعنی پذیرفتم. بعد گفت: بگویید: «أَسْقَطْتُ عَنْكَ جَمِيعَ حُقُوقِ الْأُخُوَّةِ مَا خَلَا الشَّفَاعَةَ وَ الدُّعَاءَ وَ الزِّيَارَةَ» یعنی همه حقوق برادری را از تو ساقط کردم، به جز شفاعت و دعا و زیارت. بعد گفت: مبارک باشد، اکنون با هم برادر شدیم و باید حداقل آن سه وظیفه را انجام دهیم!

گفتم، خوب، بعد از آن، چه؟ گفت پیشنهاد من این است که بعد از این پایان، آغازی دیگر باشد. بیایم رادیو اربعین را تبدیل کنیم به «رادیو مهدوی» یا «رادیو یآوری» و حالا

اگر هر شب نمی‌توانیم برنامه داشته باشیم، حداقل هفته‌ای یک یا دو شب برنامه داشته باشیم و مردم را با مطالب و برنامه‌های جالب مثل مصاحبه و معرفی کتاب و دعاهای مهدوی و وظایف منتظران و داستان‌های تشرفات و کلمات و کرامات حضرت و توضیح القاب ایشان و دیگر مطالب و اشعار و مداحی‌ها و کلیپ‌های مهدوی آشنا کنیم و این را ادامه دهیم تا اربعین سال بعد که دوباره اربعین مهدوی را شروع کنیم.

حرف مسعود که تمام شد، پیشنهاد او را همگی پسندیدیم و قول دادیم انجام دهیم. مسعود گفت: البته این کار، برنامه‌ریزی می‌خواهد و تقسیم کار که هر فرد بداند وظیفه‌اش چیست و باید جلسه بگذاریم. من گفتم. همه شما شب جمعه شام دعوتید منزل ما. قبل از آن هم، اولین جلسه را خواهیم داشت. امیر گفت: صلوات!